



ویژه اندیشه و سیره اهل بیت علیهم السلام

شماره ۸۲ - تابستان ۱۳۸۹

صاحب امتیاز:

آستانه مقدسه حضرت معصومه علیها السلام / مؤسسه زائر

مدیر مسئول:

عبدالرضا ایزدپناه

سر دبیر:

محمود مهدی پور

هیئت تحریریه:

عبدالرحیم حجّتی، احمد زمانی، محمدجواد صاحبی، احمد عابدی،
غلامعلی عباسی، عباس کوثری، جواد محدّثی و محمدحسن نجفی.

مدیر داخلی:

محمد ابراهیم احمدی

یادآوری:

- فرهنگ کوثر از مقالات ویژه اهل بیت علیهم السلام استقبال می کند.
- آثار به شرط برخورداری از موازین علمی - پژوهشی، به نوبت چاپ می شود.
- مقاله های رسیده، پس فرستاده نمی شود.
- مؤلفان، پاسخگوی دعاوی احتمالی درباره نوشته های خود هستند.
- لطفاً مقاله های ارسالی را خوانا، مستند و بر یک روی صفحه و بین ۱۰ تا ۱۵ صفحه بنویسید.
- برگرفتن از مطالب فرهنگ کوثر با ذکر مأخذ، بی اشکال است.
- دفتر مجله در ویرایش مقالات آزاد است.

نشانی مجله:

قم، آستانه مقدسه، کتابخانه حضرت معصومه (س)،

دفتر فرهنگ کوثر.

دورنگار: ۷۱۷۵۲۶۴

تلفن: ۷۱۷۵۲۶۱

نشانی اینترنت:

www.masoumeh.com

پست الکترونیکی:

kosar@masoumeh.com

در این شماره می‌خوانید:

سرمقاله

۳ مساجد و جهاد فرهنگی / محمود مهدی‌پور

اندیشه

۱۰ مناظرات علمی اهل بیت (ع) / محمدرضا ایزدپور

۱۶ سیره حکومتی حضرت مهدی (عج) / سیده زهرا بلخابی

۲۰ رسالت رسانه‌ها از نگاه دین (۲) / محمد عابدی

فرهنگ

۲۸ رضا و تسلیم / جواد محدثی

۳۴ اسلام و اصلاح الگوی مصرف / محبوبه عظیم‌زاده آرانی

۴۶ بلای اسراف / سید جواد حسینی

۵۴ قلمرو اخلاقی نقد و انتقاد / غلامرضا گلی زواره

۶۰ امام و شب قدر / احمد عابدین‌زاده

تاریخ و سیره

۶۸ قم؛ سرزمین نور / حسین فقیهی

۷۴ امام صادق (ع) از نظر اهل سنت / سید مرتضی حسینی شاه‌ترابی

۸۲ قرآن و تخریب‌گران چهره نبوی (۲) / محمد عابدی میانجی

۹۴ ماهیت‌شناسی توقیعات حضرت مهدی (عج) / غلامرضا صالحی

۱۰۲ مواضع امام حسین (ع) در برابر معاویه / علی حسین‌زاده

۱۱۶ سیره قرآنی امام جعفر صادق (ع) (۳) / محمدجواد مروچی طبسی

یاران

۱۲۴ نقش محمد حنفیه در ... (بخش پایانی) / فاطمه مؤمن‌پور

۱۳۲ ابوالاسود دثلی (۱) / سید رسول علوی

۱۳۸ ذریع بن محمد محاربی / ابوالحسن ربانی سبزواری

آینه ادب

۱۴۴ ماه پاکی / جواد محدثی

۱۴۸ کرامت امام رضا (ع) / مرتضی عبدالوهابی

۱۵۲ سینیای دل

گزارش

۱۵۴ سفر به دیار غربت (بخش پایانی) / سید حسن فاطمی موحد

۱۶۸ مظلومیت فلسطین / مؤسسه مهر

سرمقاله

مساجد و جهاد فرهنگی

محمود مهدی پور

تا کفر و شرک و نفاق در جهان وجود دارد و ظلم و فریب و جهل و اختلاف در جهان یکه‌تازی می‌کند، «جهاد فرهنگی» در زندگی بشر ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

«قرآن» و «مسجد» و «عالمان دین» مثلث نجات بشریت از فقر و فساد و بیداد هستند.

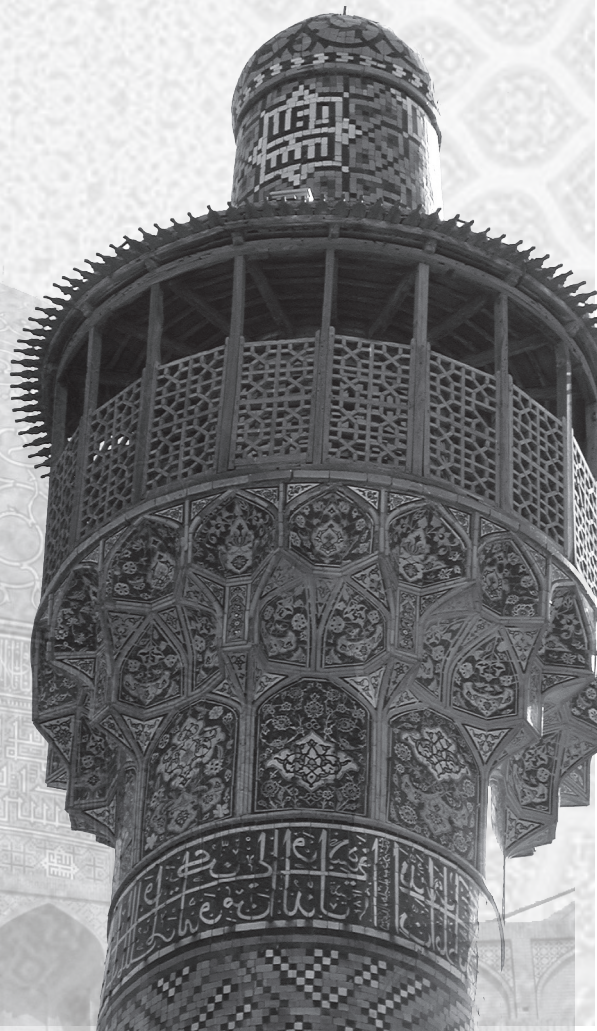
قرآن، کتاب جهاد فرهنگی؛

مسجد، مدرسه جهاد فرهنگی؛

و عالمان دین، استادان و فرماندهان جهاد فرهنگی هستند.

امروز که هجوم فرهنگی بیگانگان، به ایمان و اخلاق و آداب و رفتار مسلمانی بیش از همیشه و با شدت تمام در جریان است، قرآن و ادیان آسمانی عموماً مورد هجوم شیطان بزرگ قرار گرفته است.

عقاید آسمانی و ارزش‌های مشترک ادیان توحیدی و قوانین فطری و عقلی و فرامذهبی، مورد تحقیر و توهین و تمسخر جبهه شیاطین قرار دارد. جهاد فرهنگی و سازماندهی و آموزش نیروهای مؤمن و اصول‌گرا؛ یعنی پاسداران فرهنگ پیامبران، آب حیات جامعه‌هاست. در جوامع اسلامی مهم‌ترین راهکار دفاع و جهاد فرهنگی، ساماندهی فعالیت‌ها بر سه محور



«قرآن»، «مساجد» و «عترت نبوی ﷺ» است. محور قرار دادن عالمان دین و آشنایان به فرهنگ نبوی، شرط موفقیت در دفاع و جهاد فرهنگی است.

اصولاً این مثلث، مثلث نجات بشریت است. قرآن، حبل الله است، عترت و عالمان دین، کشتی نجات بشریت‌اند و مسجد، کشتی نوح امت اسلامی است.

رسول گرامی ﷺ فرموده است:

«یجی یوم القيامة ثلاثة يشكون: المصحف، والمسجد و العترة. يقول المصحف: يا ربِّ حرِّقوني و مرقِّوني. و يقول المسجد: يا ربِّ عطِّلوني و ضیعِّوني. و تقول العترة: يا ربِّ قتلونا و طردونا و شردونا. فأجثوا للركبتين فی الخصومة فيقول الله لی: انا اولی بذالك؛^۱

روز قیامت سه چیز به شکایت بر می‌خیزند:

قرآن، مسجد و عترت.

قرآن می‌گوید: پروردگارا! مرا سوزانیدند و پاره پاره کردند.

مسجد می‌گوید: بارالها! مرا معطل گذاشتند و تباه کردند.

و عترت می‌گوید: خداوند! ما را کشتند و راندند و آواره کردند.

پس برای داوری و حل و فصل شکایت [در روز قیامت] آماده باشید.

در این هنگام، خداوند به من می‌فرماید: من شایسته‌ترم که از حق این سه دفاع کنم.

رسول گرامی ﷺ وضو گرفتن در هوای سرد را کفاره گناهان و رفت و آمد فراوان به سوی مساجد را نوعی مرزبانی و جهاد می‌شمارد و واژه «رابطوا» در قرآن

(آل عمران/۲۰) را بر این گونه «مرزبانی» حمل کرده است.

امام صادق ﷺ نیز فرموده است:

«ثلاثة يشكون الى الله عزَّوجلَّ: مسجد خراب لا یصلی فیہ اهله، و عالم بین جهال، و مصحف معلق قد وقع علیه غبار لا یقرء فیہ؛ سه چیز به سوی خدای عزوجل شکوه می‌برند:

مسجدی که ویران باشد و در آن نماز نخوانند.

عالمی که بین جاهلان باشد.

و قرآنی که غبار روی آن را گرفته و خوانده نشود».^۲

امام صادق ﷺ از رسول اعظم ﷺ نقل کرده است:

«من كان القرآن حديثه و المسجد بيته، بنی الله لی بیتاً فی الجنة»^۳ کسی که سخنش قرآن و خانه‌اش مسجد باشد، خداوند برای او در بهشت خانه‌ای بنا می‌کند.

ارتباط قرآن، مسجد و عالمان دین، پیوندی ناگسستنی و همچون پیوند کتاب، مدرسه و معلم است که مسیر پیشرفت فرهنگی از دل این مثلث حیات بخش می‌گذرد.

قرآن، کتاب فلاح و رهایی بشریت از حاکمیت زر و زور و تزویر است.

مسجد، مدرسه بزرگ و دانشگاه مطلوب و محبوب الهی است.

پیامبران و امامان و عالمان دین نیز استادان و معلمان و آموزگاران نظام آموزشی برگزیده خداوند متعال هستند.

تعطیل و تخریب و اخلال در نظام تربیتی و آموزشی

امروزه آمریکا و انگلیس و حکومت‌های وابسته و گروهک‌های پرورده آنها با همه امکانات به جنگ سخت‌افزاری و نرم‌افزاری با فرهنگ مساجد و عقاید پیامبران و هویت آنان می‌پردازند.

«و کیست ظالم‌تر از آنکه از یاد خدا در مساجد جلوگیری کند و در تخریب آن بکوشد؟ آنان حق ورود به مساجد جز در حال ترس و وحشت نداشته‌اند. بهره ایشان در دنیا، خواری و بی‌آبرویی و در آخرت، عذاب بزرگ است».

امروزه آمریکا و انگلیس و حکومت‌های وابسته و گروهک‌های پرورده آنها با همه امکانات به جنگ سخت‌افزاری و نرم‌افزاری با فرهنگ مساجد و عقاید پیامبران و هویت آنان می‌پردازند.

- اقدامات زیر، نمادهای این تلاش‌های شیطانی است:
۱. برگزاری مسابقه کاریکاتور در توهین به پیامبر بزرگ اسلام، توسط خبرگزاری‌های غربی.
 ۲. برگزاری جشنواره جوک علیه ادیان و مذاهب.
 ۳. انفجار در مسیر کاروان‌های زیارتی.
 ۴. انفجار مسجد دیسی در یوسف خیل (ولایت پکتیای افغانستان).
 ۵. انفجار مسجد براثا در بغداد، با ۷۷ شهید و ۱۳۰ زخمی.

۶. انفجار مسجد جامع زاهدان، با ۲۸ شهید و حدود سیصد زخمی.

۷. تخریب مساجد صعد، توسط جنگنده‌های آمریکایی.
۸. ممنوعیت ساختن مناره برای مساجد در سوئیس.
۹. اختلاف افکنی در میان فرزندان مساجد در بلاد گوناگون.

خدا، بزرگ‌ترین ستم بر بشریت و بزرگ‌ترین جنایت فرهنگی و تلاش همیشگی جبهه استکبار و کفر و شرک جهانی است.

مساجد؛ پایگاه مقاومت فرهنگی

تخریب مساجد در جمهوری آذربایجان،

آتش زدن مساجد در پاکستان،

تخریب مسجد بابری در هندوستان،

تخریب و تعطیل مساجد شیعه در عربستان،

انفجار مساجد در عراق و...

همه و همه، یک هدف را دنبال می‌کند، و از یک انگیزه شیطانی ریشه می‌گیرد. همه و همه، در پی قطع ارتباط انسان و خدایند. حقیقت این است که خدا، بزرگ‌ترین مشکل صهیونیسم و کفر و استکبار جهانی است و چون خدا را نمی‌توانند از نظام آفرینش حذف کنند، به قلع و قمع و تخریب و توهین و تعطیل و رقیب‌تراشی برای آیات الهی، پیامبران الهی، کتب الهی، مساجد الهی، شخصیت‌های الهی و آمران به معروف و ناهیان از منکر می‌اندیشند و هر کجا به گونه‌ای اقدام می‌کنند.

به این آیات قرآنی دقت کنید:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ سَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۴

مساجد، کانون تأثیرگذار در نهضت‌های اسلامی در سراسر تاریخ است. در انقلاب سربداران سبزوار، نهضت مشروطه، در انقلاب اسلامی و در همه نهضت‌های اسلامی، «مساجد» کانون بیداری و فداکاری بوده است.

مساجد، رسانه‌های صادق، مطمئن، زنده و مؤثر در زندگی امت اسلامی هستند.

مساجد، پایگاه تدریس و تحصیل بصیرت سیاسی و اجتماعی است.

مساجد در شناخت ارزش‌ها، ایمان به ارزش‌ها، گسترش ارزش‌ها و تلاوم و نهادینه شدن ارزش‌های الهی، نقشی برجسته دارد.

مساجد در گسترش عدالت، تمرین عدالت و حمایت از عدالت، برجسته‌ترین نقش را ایفا می‌کند.

مساجد، در تعالی اخلاقی، تقویت روح عرفانی، و در ارضای حس معنویت‌گرایی انسان، نقش نخست را دارد.

مساجد، پایگاه انذار و تبشیر پیامبران و امامان و صالحان و معلمان و عالمان دین در طول تاریخ است. مساجد، کانون اصلاح اندیشه، اخلاق، رفتار و روابط اجتماعی هستند.

مساجد، خانه پیامبران، امامان، پارسایان، مجاهدان، دانشوران و پاکیزگان در سراسر جهان است.

مساجد، بهترین سنگر مقاومت فرهنگی، دفاع سیاسی، دفاع از آزادی و استقلال و حقوق محرومان گیتی است.

این اقدامات، احساس خطر اردوگاه شیطان از بیداری و اتحاد و همکاری فرزندان مساجد دنیای اسلام را نشان می‌دهد.

نقش مساجد

مساجد نقاط برگزیده خدای متعال برای هدایت جامعه بشری است.

مساجد، کانون بیداری، روشن‌فکری و تبادل عواطف و آگاهی در فضای ملکوتی است.

مساجد، خانه نیایش و عبادت خداست.

مساجد، مؤثرترین پایگاه‌های پیشگیری از جرم و جنایت است.

مساجد، پشتوانه محبت، اخوت، صلح و همزیستی بشریت است.

مساجد، مرکز پرورش پارسایان و دانشوران و مجاهدان تاریخ است.

مساجد، کانون هدایت فرهنگی و تقویت بنیه و توان روحی مجاهدان است.

مساجد، کلاس درس ایمان، اخلاق، مهرورزی و همفکری و همکاری است.

مساجد، دفاتر تشکل «حزب الله» در سراسر جهان است.

مساجد، خانه امن «آمران به معروف و ناهیان از منکر» است.

مساجد، مرکز نشر سخنان پیامبر اعظم ﷺ و مرکز گسترش تفکر اهل بیت  است.

مساجد، باغ و بوستان دل‌پذیر نسل جوان و مهمان‌سرای پرجاذبه خدای رحیم و رحمان است.

مساجد، مرکز خنثی‌سازی توطئه‌های دشمنان امت اسلامی است؛ ولی عالمان زمان‌شناس، توطئه‌ها را می‌شناسند.

مساجد، پایگاه تربیت مجاهدان و شهیدان امت اسلامی است؛ اگر عالمان پارسا، استاد و مربی اخلاق شهیدان و مجاهدان گرانقدر باشند.

مساجد، مرکز تربیت اخلاقی مسلمانان است و جز وارستگان کسی نمی‌تواند مسجد و منبر را اداره کند. مساجد، پایگاه پرورش اجتماعی مؤمنان است و مهم‌ترین اصل در پرورش اجتماعی، هماهنگی امت با امام است.

مساجد، نماد مقاومت در برابر شیطان‌های پیدا و پنهان است؛ اگر شیطان در دل امام و یا مأموم لانه نساخته باشد.

مساجد، پناه مؤمنان در حوادث غم‌انگیز زندگی است؛ اگر احساس مسئولیت اجتماعی در فرزندان مسجد پرورش یافته باشد.

مساجد، سنگر مؤمنان در برابر هجوم شیاطین انسی و جنّی است؛ اگر اهل جهاد و جبهه، کار مسجد را در دست داشته باشند.

مساجد، پایگاه مقابله با انحرافات فکری و سیاسی است؛ اگر عالمان قرآنی و حدیثی در آن امامت کنند.

مساجد، بهترین پایگاه برای بهره‌گیری از اوقات فراغت نسل جوان است؛ اگر سیاست‌گزاران ورزشی و توپ‌پرستان عصر ما، مساجد را هم قربانی ورزش نکنند.

اجتماع در مساجد را همچنان باید نگاه داشت، جوان‌ها مسجد را کلاس درس و صحنه رزم بدانند. به مساجد رو کنند. مساجد، خانه خداست و خانه بندگان خداست.

مساجد، پارلمان‌های بی‌هزینه و پرفایده برای هر منطقه و محله و خیابان و کوچه دنیای اسلام است. مساجد، کانون امید، خودباوری، اتحاد، حق‌شناسی، ظلم‌ستیزی، آگاهی‌دانشوری، مشاوره و تعاون فرزندان اسلام و قرآن است. مساجد، دارالقرآن‌های راستین تمام مناطق و محلات بلاد اسلامی است.

مساجد، دارالحديث راستین فرزندان اسلام است. مساجد، دارالشوری امت اسلامی است. مساجد، کانون مسابقات ایمانی و اخلاقی و علمی و خدمات اجتماعی و راه‌رهایی از مسابقات بیهوده ورزشی است.

مسجد و امامت

مساجد اگر با «قرآن و عترت» همراه باشد، بالاترین نقش را در جامعه اسلامی ایفا می‌کند. فهرستی از آثار و کارکردهای مساجد در جامعه اسلامی بدین شرح است:

مساجد، کانون آموزش عقاید اسلامی است؛ ولی عالمان عامل باید محور فعالیت مسجد باشند. مساجد، کانون همفکری مسلمین است؛ ولی مردان خدا باید راهنمایی فرزندان مسجد را بر عهده گیرند.

مساجد، کلاس دین، و درس سیاست و درس
رزمندگی با دشمنان دین است.

مساجد را گرم بدارید، محافل مذهبی را مانند
دوران اختناق رژیم همچنان گرم نگاه دارید.

وظیفه ما در برابر مساجد

مساجد، نقش خویش را تا کنون به خوبی ایفا کرده‌اند
ولی آیا ما هم نسبت به مساجد به مسئولیت‌های خویش
عمل کرده‌ایم؟

اولین گام در تأسیس جامعه اسلامی، پایه‌گذاری
مسجد است. رسول اعظم ﷺ در مدینه در اولین روزهای
اقامتش دو مسجد قبا و مسجد النبی ﷺ را پایه‌گذاری
کرد. حال آیا یکصدم آنچه برای ورزش هزینه مالی و
تبلیغاتی می‌کنیم، برای مساجد هزینه کرده‌ایم؟

آیا ورزش که تمام شبکه‌های تلویزیونی در خدمت
آن است، بهتر از مساجد ایمان و اخلاق و دانش و
بصیرت جامعه را پاسداری کرده است.

به راستی آیا ورزش با مربی و مشاور و بازیکنان
خارجی و با هدایت و رهبری جهانی آنان و با بودجه و
بیت المال مسلمانان، مشروع است؟

ما وظایفی سنگین ولی ارزشمند و حیات آفرین
در زمینه مساجد بر عهده داریم که فهرست‌وار به آن
اشاره می‌شود:

۱. تربیت امامان جماعت شایسته، چند برابر ائمه

مساجد، آموزشگاه همیشگی قرآن و علوم قرآنی
است؛ اگر کارشناسان مخلص قرآنی و والدین گرمی
نسل جوان را به این آموزشگاه‌های نور راهنمایی کنند.
مساجد، مقدس‌ترین پایگاه‌های اجتماع انسان‌هاست؛
اگر پارک‌ها، فرهنگ‌سراها، گردشگاه‌ها و... فرصتی
بگذارند.

مساجد، کانون فریاد توحید و عدالت در دنیای شرک
و بیداد است؛ اگر فرهنگ محمدی و سیره علوی در
آن حاکم باشد.

مساجد، جایگاهی برای رفع نیازهای شخصی و
اجتماعی مسلمانان است؛ اگر پیوند مسجد و بازار به
خوبی برقرار شود.

مساجد، مادر انقلاب اسلامی، فرزند انقلاب اسلامی
و یار و یاور انقلاب اسلامی و بزرگ‌ترین پشتوانه رهبری
و زادگاه حوزه و بسیج و سپاه و مدرسه و دانشگاه‌های
اسلامی است.

رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی، درباره نقش کارساز
مسجد چنین می‌فرماید:

اجتماع در مساجد را همچنان باید نگاه داشت،
جوان‌ها مسجد را کلاس درس و صحنه رزم بدانند.
به مساجد رو کنند. مساجد، خانه خداست و خانه
بندگان خداست.

آیا، «ورزش» که تمام شبکه‌های تلویزیونی در خدمت آن
است، بهتر از «مساجد» ایمان و اخلاق و دانش و بصیرت جامعه
را پاسداری کرده است.

هم اکنون در تعدادی از مساجد، متولی و هیئت امناء، در بعضی اوقاف، در بعضی کانون‌های وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، در برخی سازمان تبلیغات اسلامی و در برخی خود امامان جماعت نقش اصلی را ایفا می‌کنند.

تدوین اساسنامه و آیین نامه و مقررات و تفکیک مسئولیت‌ها و توجیه دست‌اندرکاران مساجد، از اولویت‌های فرهنگی کشور است.

۸. برگزاری همایش‌هایی در سطح بخش، شهر، شهرستان و در سطح مناطق و نواحی و محلات گوناگون کلان‌شهرها برای تبادل تجارب بین امامان جماعت، متولیان، هیئت امنای مساجد از مهم‌ترین نیازهای امروز است. این کار با مشاوره و حسن نیت و استمداد از معتمدان مساجد و بدون تبلیغات و تشریفات و به تدریج امکان‌پذیر است.

آری خدمت به مسجد، خدمت به بشریت و خدمت به فرهنگ اسلامی و همکاری با حضرت ابراهیم و اسماعیل علیه السلام و مریم مقدس است. امیدواریم، این بازگشت عمومی نظام و مردم به سوی مساجد، طلعه اداره جهان بر اساس توحید و مسجد و عدالت باشد.

ان شاء الله.

والسلام.

پی‌نوشت‌ها

۱. خصال، ج ۱، ص ۸۳.

۲. همان، ص ۶۹ بحار الانوار، ج ۸۰، ص ۳۸۵، بیروت.

۳. امالی، صدوق، ص ۳۰۰.

۴. بقره/۱۱۴.

جماعات کنونی برای توسعه مساجد کشور و تأمین نیازهای فرهنگی مساجد.

۲. ساختن بیش از صد هزار مسجد، که هم اکنون با وجود حدود شصت هزار مسجد، کمبود فضای عبادی و فرهنگی در هر کوچه و خیابان به خوبی محسوس است.

۳. مرمت و بازسازی بیش از یک سوم مساجد موجود کشور، که به دلایل گوناگون قابل استفاده مطلوب نیست.

۴. تجهیز و تأمین لوازم (روشنایی و گرمایشی و سرمایشی و فرش) و امکانات بهره‌برداری بهتر از مساجد.

۵. تربیت کادر فرهنگی مورد نیاز مسجد و حمایت از نیروهای داوطلب موجود.

۶. تأسیس مرکز هماهنگی و رسیدگی به امور مساجد در سراسر کشور، تحت نظر رهبری بزرگوار انقلاب اسلامی و مراجع بزرگوار و حل و فصل مسائل تولیت، هیئت امناء، ائمه جماعات و کانون‌های فرهنگی و دیگر امور انسانی مساجد، و ایجاد ارتباط نزدیک بین مساجد سراسر کشور به صورت شعبه‌های یک نهاد ولایی و حوزوی.

۷. نجات و رهایی مساجد از تعدد و تراحم مدیریت‌های احتمالی.



محمدرضا ایزدپور

مناظرات علمی اهل بیت علیهم السلام

ای امیرمؤمنان! کدام یک از شما آگاه‌تر به دانش پیامبر و کتاب پروردگارتان هستید تا من از او آنچه را می‌خواهم، پرسش کنم؟!

خلیفه اشاره‌ای به سمت علی بن ابی‌طالب علیه السلام کرد، مرد یهودی گفت: آیا چنین است ای علی؟! امام فرمود: آری، هر چه می‌خواهی بپرس. مرد یهودی گفت: از تو درباره سه مطلب پرسش می‌کنم، بعد از سه مطلب و سپس از یک مطلب. امام علی علیه السلام فرمود: برای چه نمی‌گویی از هفت مطلب از تو پرسش می‌کنم؟!

یهودی گفت: زیرا سه مطلب از شما می‌پرسم، اگر پاسخ صحیح دریافت کردم، از سه مطلب دیگر سؤال می‌کنم، و اگر جواب صحیح دادید، مطلب آخر را می‌پرسم؛ اما اگر در سه مطلب اول خطا کردید، دیگر از شما سؤالی ندارم. فرمود: تو از کجا می‌دانی که جواب‌های من به شما صحیح است یا خطا؟

یکی از پرشورترین و پرنگ‌ترین مصادیق بارز احیا و تبیین معارف اسلامی به وسیله اهل بیت علیهم السلام، توجه ویژه آنان به تشکیل جلسات رسمی و غیررسمی مناظره و احتجاج بود. این بخش از فعالیت آنان به اندازه‌ای در تاریخ اسلام، انعکاس شفاف داشته است که می‌توان چندین جلد کتاب قطور در این زمینه گردآورد. برای آشنایی اجمالی خوانندگان گرانقدر با این گونه مناظرات، پاره‌ای از آنها را نقل می‌کنیم.

۱. احتجاج امام علی علیه السلام با مرد یهودی

ابوطفیل عامر بن وائله می‌گوید: آن گاه که لقب «امیرالمؤمنین» برای خلیفه دوم تثبیت گردید، روزی نزد او نشسته بودیم که مردی یهودی از اهل مدینه وارد شد. وی بر این باور بود که از نوادگان هارون، برادر حضرت موسی است! نزد خلیفه ایستاد و به وی گفت:

اما یهودیان بر این باورند که آن درخت، درخت زیتون است. مرد یهودی با شنیدن این پاسخ، گفت: خدا را شاهد می‌گیرم که درست گفتی.

امام فرمود: اما اولین چشمه‌ای که روی زمین جوشید، چشمه حیاتی است که بار همراه موسی در آن، ماهی شور را از روی فراموشی جا گذاشت و وقتی آب چشمه با آن ماهی تماس پیدا کرد، ماهی زنده شد و حرکت کرد. مرد یهودی گفت: خدا را شاهد می‌گیرم که بی‌گمان درست گفتی.

امام علی علیه السلام به او فرمود: بپرس! یهودی گفت: به من بگو آیا در امت اسلامی بعد از پیامبران پیشوای عادل وجود دارد؟ به من بگو منزلگاه ابدی محمد کجاست و او در کجای بهشت جای دارد؟ همچنین چه کسانی با او در آن منزلگاه ساکن و محشورند؟

امام علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! برای این امت بعد از پیامبران دوازده پیشوای عادل مقرر گردیده که مخالفت مخالفان و دشمنان آنان، بدان‌ها هیچ ضرری نمی‌رساند. یهودی با شنیدن این جواب مجدداً پاسخ را تصدیق کرد.

در این هنگام، مرد یهودی از جیب لباس خود کتاب کهنه‌ای را خارج کرد و گفت: این کتاب را که من از پدران و اجدادم به ارث برده‌ام، املاي حضرت موسی و دست خط هارون است. در این کتاب مطالبی که می‌خواهم بپرسم، وجود دارد.

امام علی علیه السلام فرمود: پس باید در صورتی که جواب صحیح به تو دادم، به سرعت اعتراف کنی. مرد یهودی گفت: به خدا سوگند! اگر جواب مرا به شکل صحیح بدهی، حتماً در جلوی چشمان شما تسلیم خواهم شد. امام فرمود: پس بپرس.

مرد یهودی گفت: به من بگو اولین سنگی که بر زمین قرار گرفت، کدام بود؟ اولین درختی که بر زمین روید، چه بود؟ اولین چشمه‌ای که بر زمین جوشید، چه نام داشت؟

امام علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! اولین سنگ روی زمین، حجرالأسود بود که خداوند آن را همراه حضرت آدم در بهشت قرار داد، سپس آن را به عنوان رکن بیت خود (خانه کعبه) قرار داد؛ به گونه‌ای که مردم آن را مسح کرده، می‌بوسند و عهد و میثاق خود را با پروردگار خویش با آن سنگ تجدید می‌کنند؛ اگر چه یهودیان بر این باورند که اولین سنگ، همان صخره‌ای است که در بیت المقدس وجود دارد. مرد یهودی با شنیدن اولین پاسخ، بلافاصله گفت: خدا را شاهد می‌گیرم که درست گفتی.

امام علی علیه السلام فرمود: اما اولین درختی که روی زمین روید، درخت خرمایی بود که میوه‌ای به نام عَجْوَه داشت و خداوند آن را در بهشت با حضرت آدم قرار داد؛



امام فرمود: اما منزلگاه محمد ﷺ در بهشت، همان بهشت عدنی است که در وسط بهشت قرار داشته، نزدیکترین نقطه به عرش الهی محسوب می‌گردد. یهودی گفت: راست گفتی.

امام فرمود: اما کسانی که با محمد ﷺ در بهشت فوق محشور می‌شوند، همان دوازده پیشوا هستند. یهودی گفت: خدا را شاهد می‌گیرم که درست گفتی.

امام علی ﷺ فرمود: بپرس! یهودی گفت: از وصی محمد ﷺ برابم بگو که از خانواده و اهل او محسوب می‌گردد، چقدر بعد از وی در دنیا زندگی می‌کند؟ آیا با مرگ طبیعی از دنیا می‌رود یا کشته می‌گردد؟

امام علی ﷺ فرمود: ای مرد یهودی! او بعد از پیامبر، سی سال زندگی می‌کند. بعد امام اشاره‌ای به سر خود کرده، فرمود: سر او با خون خضاب می‌گردد! مرد یهودی این کلام امام علی ﷺ را نیز تصدیق کرد و بلافاصله گفت:

«اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و اُتک وصی رسول الله»^۱.

۲. مناظره امام حسن ﷺ

در حدیثی از امام صادق ﷺ آمده است: هنگامی که به پادشاه روم، فرمان امیرمؤمنان علی ﷺ و فرمان معاویه بن ابی سفیان ابلاغ گردید و خبر رسید که دو سفیر از طرف آنان به دیدار پادشاه می‌آیند تا فرمان یادشده را پی‌گیری کنند، پادشاه گفت: آنان از چه سمتی خارج می‌گردند؟ به او گفته شد: مردی از کوفه و مردی دیگر از شام. پادشاه به وزرای خویش گفت:

ببینید آیا کسی از تجار عرب آن دو نفر را می‌شناسد؟ دو نفر از تجار شام و دو نفر از تجار مکه احضار شدند. پادشاه از آنان درباره خصوصیات آن دو سفیر پرسش کرد و آنان نیز توضیحاتی دادند. سپس پادشاه به خزانه‌داران اموال خود گفت: برای من مجسمه‌ها را بیاورید. آنها را آوردند. نگاهی به آنها انداخت و گفت: شامی، گمراه و کوفی، هدایت شده است.

بعد برای معاویه نوشت: آگاه‌ترین فرد خانواده خود را به سوی من بفرست. به امیرمؤمنان ﷺ نیز نوشت: برترین و آگاه‌ترین اهل بیت خود را به سوی من بفرست تا سخنان هر دو را بشنوم و در انجیل نگاه کنم و به شما بگویم کدام یک از شما به این امر (خلافت) سزاوارتر است.

معاویه، فرزند خود یزید را فرستاد و امیرمؤمنان ﷺ، فرزند خود امام حسن ﷺ را. هنگامی که یزید بر پادشاه وارد شد، پادشاه دست او را گرفت و صورتش را بوسید و یزید نیز متقابلاً بر سر پادشاه بوسه‌ای زد. بعد امام حسن ﷺ داخل شد و فرمود: «حمد و سپاس خدایی را که مرا یهودی، نصرانی، مجوسی، خورشیدپرست، ماه‌پرست، بت‌پرست، گاوپرست، و از مشرکان قرار نداد، بلکه مرا مسلمان قرار داد...». بعد بر جای خود نشست و چشم خود را نیز به سوی بالا انداخت.

پادشاه روم به هر دو نفر نگاهی افکند و سپس آن دو را از یکدیگر جدا ساخت. اول یزید را احضار کرد و سیصد و سیزده صندوق آماده ساخت که در آنها تماثیل انبیا وجود داشت... سپس مجسمه‌ای را خارج کرد و به

داده شده است!

در ادامه، پس از گفت و گوی بسیار طولانی دیگر، یزید ساکت شد و غمگین نشست. پادشاه جایزه‌ای به حسن بن علی علیه السلام داد و پس از احترام خاصی که به وی گذاشت، گفت: از پروردگارت بخواه تا دین پیامبر تو را نصیبم گرداند.

یزید بن معاویه را نیز به سوی پدرش بازگردانید و برای معاویه چنین نوشت:

«... کسی که خداوند پس از پیامبر شما به او علم عنایت کرده و از تورات و انجیل و زبور و فرقان و آنچه در این کتاب‌هاست، آگاه گردانیده، حق با او و جانشینی پیامبر، مختص به اوست».

بعد برای امیرمؤمنان علی علیه السلام نوشت:

«به درستی که حق و خلافت برای توست و نبوت در تو و فرزندات تجلی یافته است، پس بستیز با هر که با تو در ستیز باشد؛ خداوند دشمن تو را به دست تو عذاب و در دوزخ ابدی جای می‌دهد. به درستی که نامی از دشمنت را در انجیل نیافتیم، لعنت و نفرین خداوند، فرشتگان و تمام اهل آسمان و زمین بر او باد!»^۲.

۳. مناظره امام باقر علیه السلام

هشام بن عبدالملک امام باقر علیه السلام را از مدینه به شام فرا خواند. در شام او و امام در یک مکان جلوس می‌کردند و جمعی از مردم نیز در مجالس آنان حضور می‌یافتند. راوی می‌گوید: زمانی ما نشسته بودیم و نزد ایشان افرادی مشغول پرسش‌گری بودند، نگاه

یزید نشان داد. یزید آن را نشناخت، این کار را درباره مجسمه‌ای دیگر نیز انجام داد، اما یزید نتوانست هیچ کدام را شناسایی کند و از ارائه پاسخ درمانده گردید. بعد پادشاه از او درباره «روزی خلاق» و مکان «ارواح مؤمنین و کفار» بعد از مرگ پرسش کرد که یزید به هیچ یک از سؤال‌ها نتوانست پاسخی بدهد.

سپس حسن بن علی علیه السلام را فراخواند و گفت: اول از یزید بن معاویه آغاز کردم تا بداند تو آگاهی بر آنچه او آگاه نیست و پدر تو آگاه است به آنچه پدر او نمی‌داند. به درستی که پدر تو و پدر او از پیش معرفی گردیده‌اند. من در انجیل نظر افکندم و دیدم محمد صلی الله علیه و آله، رسول خدا و وزیر او، علی علیه السلام است. در بین اوصیا نگاه کردم و دیدم پدر تو وصی محمد صلی الله علیه و آله است. حسن بن علی علیه السلام به پادشاه فرمود: بپرسید از من از آنچه به ذهن شما خطور می‌کند؛ از مجموعه علوم که در انجیل، تورات و قرآن وجود دارد.

پادشاه، مجسمه‌ها را بر امام حسن علیه السلام عرضه کرد. اولین آنها در شمایل ماه بود. امام فرمود: این مجسمه، توصیف آدم ابوالبشر است. بعد مجسمه دیگری آورد در شمایل خورشید، امام فرمود: این مجسمه، توصیف حوا، امّ البشر است. مجسمه دیگری آورد که بسیار زیبا و خیره‌کننده بود. امام فرمود: این مجسمه، توصیف شیث بن آدم است. بر همین روال نمونه‌های دیگری را عرضه و پاسخ را از امام دریافت کرد.

پادشاه در خاتمه گفت: شهادت می‌دهم ای اهل بیت محمد که به شما دانش اولین و آخرین، دانش تورات، انجیل، زبور، صحف ابراهیم و موسی، یکجا

مرد مسیحی گفت: پس اگر از ساعت شب و روز به شمار نمی‌آید، از چه ساعتی محسوب می‌گردد؟ امام فرمود: از ساعات بهشت است و دردمندان ما در آن ساعت شفا می‌یابند.

دانشمند مسیحی گفت: درست گفتی! باز من بیرسم یا تو می‌پرسی؟ امام فرمود: بیرسید. دانشمند مسیحی خطاب به حاضران گفت: ای مسیحیان! ذهن این مرد از مسائل علمی پر است. به من بگو: چگونه است که بهشتیان غذا میل می‌کنند، اما فضولات آن را دفع نمی‌کنند؟ امام فرمود: آنان همانند جنین در شکم مادر هستند که غذا می‌خورند، اما مدفوعی ندارند.

مرد مسیحی گفت: درست گفتی! سپس رو به امام کرده، گفت: مگر شما نگفتید من از دانشمندان امت مرحومه نیستم؟! امام فرمود: من چنین چیزی نگفتم؛ بلکه گفتم: من از عوام و جاهلین آنان نیستم.

دانشمند مسیحی گفت: باز من بیرسم یا شما می‌پرسید؟ امام فرمود: شما بیرسید. مسیحی رو به حاضران کرد و گفت: به خدا سوگند، اکنون مطلبی از او بیرسم که در پاسخ آن فرو بماند! امام فرمود: بیرس.

گفت: مردی با زنی ازدواج می‌کند و همسر او فرزند دوقلویی را به شکل همزمان و در یک ساعت به دنیا می‌آورد. از سوی دیگر، در یک ساعت هر دو از دنیا می‌روند و در خاتمه هر دو در یک ساعت در یک قبر گذاشته می‌شوند؛ با این توصیف، یکی از آنها ۱۵۰ سال عمر می‌کند و دیگری ۵۰ سال، این دو چه کسانی هستند؟

امام به تعدادی مسیحی افتاد که از دامنه کوهی بالا می‌رفتند. امام فرمود: آنان کیان‌اند؟ آیا امروز، روز عید آنان است؟ حاضران گفتند: خیر یابن رسول الله! آنان دانشمندی دارند که در این کوه زندگی می‌کند. هر سال در چنین روزی نزد او می‌روند و او نیز در جمع آنان حاضر می‌شود و هر چه درباره پدیده‌های یک سال آینده می‌خواهند، از او می‌پرسند. امام باقر (ع) فرمود: آیا او با سواد است؟ گفتند: او از باسوادترین مردم زمان ماست؛ به طوری که حواریان عیسی (ع) را نیز از نزدیک دیده و با آنها همنشین بوده است. امام فرمود: پس برخیزید و به دیدارش بشتابیم. حاضران گفتند: هر طور شما صلاح بدانید.

امام باقر (ع) با اطرافیان خود روانه کوه گردیدند. وقتی به کوه رسیدند و وسط جمعیت مسیحیان رفتند، مشاهده کردند که مسیحیان بساطی پهن کرده و پشته‌ها چیده‌اند. توجه آن دانشمند مسیحی به سمت امام باقر (ع) جلب گردیده، از ایشان پرسید: آیا شما از ما هستید یا از امت مرحومه؟ امام فرمود: از امت مرحومه. پرسید: آیا از دانشمندان آنان هستید یا از عوام آنها؟ امام فرمود: از عوام آنها نیستم. او گفت: از شما بیرسم، یا شما از من می‌پرسید؟ امام فرمود: شما بیرسید. آن مرد گفت: ای مسیحیان! مردی از امت محمد می‌گوید از من بیرسید، معلوم می‌شود او به مسائل آگاهی دارد!

آن گاه پرسید: ای بنده خدا! به من بگو چه ساعتی از شبانه‌روز است که نه از شب محسوب می‌شود، نه از روز؟ امام فرمود: بین طلوع فجر (سپیده دم) تا طلوع خورشید.

از رسول خدا نیست، معلوم می‌شود هیچ‌کس از نفس رسول خدا نیز برتر نمی‌باشد.

مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: خداوند لفظ «أبناء» را به شکل جمع به کار برده؛ در حالی که رسول خدا، فقط دو پسر خود را فراخواند؟ مگر لفظ «نساء» را خداوند به شکل جمع نیاورده؛ در حالی که رسول خدا، فقط دختر خود را فراخواند؟ پس چرا روا نباشد که رسول خدا نفس خود را فراخواند و مراد از «أنفسنا» فقط خودش باشد نه غیر از ایشان؟ بنابراین چه فضیلتی برای امیرمؤمنان علیه السلام اثبات می‌گردد؟!

امام رضا علیه السلام فرمود: آنچه درباره امیرمؤمنان برداشت کردی، غلط است؛ زیرا عرفاً همیشه شخص دعوت‌کننده، غیر خود را دعوت می‌کند، چنان که شخص فرمان‌دهنده نیز همواره به غیر از خود فرمان می‌دهد، نه به خودش؛ بنابراین امر کردن به نفس خود به شکل حقیقی و صحیح امکان‌پذیر نیست. پس چون پیامبر خدا در داستان مباحله هیچ کس را فراخواند، مگر امیرمؤمنان علیه السلام را، اثبات می‌گردد که در واقع علی علیه السلام همان «نفس» پیامبر صلی الله علیه و آله است که خداوند در قرآن، قصد کرده است.

اینجا بود که مأمون از ادامه سؤال درماند و ساکت شد.^۵

پی‌نوشت‌ها

۱. کمال الدین، ص ۱۷۲؛ بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۰-۲۲.

۲. تفسیر قمی، ص ۵۹۵-۵۹۶؛ بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۳۲-۱۳۶.

۳. همان، ص ۸۹؛ بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۴۹-۱۵۱.

۴. آل عمران/۶۱.

۵. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۳۵۰ و ۳۵۱.

امام فرمود: عزیر و عزره هستند که جنینی آنان در شکم یک مادر و تولدشان در یک ساعت بود، طبق گفته شما. عزره و عزیر سی سال زندگی کردند، بعد خداوند جان عزیر را به مدت صد سال قبض کرد و عزره را زنده نگاه‌داشت، سپس عزیر را زنده کرد و او با برادرش عزره، بیست سال دیگر زندگی کرد.

دانشمند مسیحی به حاضران گفت: ای مسیحیان! من هنوز کسی را دانشمندتر از این مرد ندیده‌ام. تا زمانی که او در شام به سر می‌برد، هیچ مطلبی را از من نپرسید و مرا به جایگاه خودم برگردانید.

اطرافیان وی، او را به جایگاه خودش برگرداندند و از آن به بعد به امام باقر علیه السلام مراجعه می‌کردند.^۳

۴. مناظره امام رضا علیه السلام

روزی مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: برای من یکی از بزرگ‌ترین فضایل امیرمؤمنان علیه السلام را که مورد تصریح قرآن است، بیان نمایید. امام فرمود: فضیلتی که در مباحله رخ داد و خداوند درباره آن چنین فرمود:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَنَا وَنَسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾^۴

رسول خدا صلی الله علیه و آله، امام حسن و امام حسین علیه السلام را به عنوان دو فرزند خود، فاطمه علیه السلام را به عنوان «نساء» خود و امیرمؤمنان علیه السلام را به عنوان «نفس» خویش (طبق حکم خداوند در آیه) دعوت کرد. وقتی اثبات شد که هیچ کس در بین آفریده‌های خداوند برتر و والاتر

سیره حکومتی

حضرت مهدی (عج)

سیده زهرا بلخابی

چنان که رسول خدا ﷺ عمل کرد و او اسلام را از نو آغاز می‌کند.^۱

امام صادق ﷺ نیز فرمود: «چرا به فرارسیدن خروج قائم شتاب می‌کنید؟ به خدا قسم، لباس او جز جامه درشت و خشن نخواهد بود و غذایش جز خوراک ناگوار نباشد و جز شمشیر [برای دشمنان] چیزی در کار نباشد و مرگ زیر سایه شمشیر خواهد بود».^۲

همچنین آن حضرت فرمود: «همانا قائم ما اهل بیت، آن گاه که قیام کند، لباس علی ﷺ را خواهد پوشید و به سیره او عمل خواهد کرد».^۳

از این روایت‌ها به روشنی استفاده می‌شود که روش آن حضرت، مطابق روش پدران خود است. سخت‌گیری‌های حضرت که در روایات یاد شده است، فقط در مرحله آغازین ظهور و پس از اتمام حجت

روایات و قرائن مختلف، ثابت کرده است که سیره حکومتی حضرت مهدی (عج) به طور دقیق، همان روش حکومتی پیامبر اکرم ﷺ، امام علی ﷺ و دیگر امامان ﷺ است. البته نباید از نگاه دور داشت که پیامبر ﷺ و ائمه ﷺ به جهت محدودیت‌ها و موانع تحمیل شده فراوانی، نتوانستند تمام اهداف خود را تحقق بخشند. از سخنان نورانی معصومان ﷺ استفاده می‌شود که تمام محدودیت‌ها و موانع که تا آن زمان از برپایی حکومتی جامع و جهانی جلوگیری می‌کرد، از سر راه امام مهدی ﷺ برداشته می‌شود و آن حضرت، اهداف معصومان را تحقق خواهد بخشید.

سیره نیاکان

عبدالله بن عطا گوید: از امام باقر ﷺ پرسیدم: هنگامی که قائم قیام کند، به کدام روش در میان مردم رفتار خواهد کرد؟ آن حضرت فرمود: «آنچه (از بدعت و پیرایه) را پیش از او بوده، از اساس ویران خواهد کرد؛



و کمّ و کیف آفریدگان و دیگر وجوه عنایات الهی به موجودات از راه امام محقق می‌شود، بنابراین بین امام علیه السلام و دیگر موجودات رابطه‌ای معنوی برقرار است که وقتی امام به مصیبت و اندوهی مبتلا شود، آنها اندوهگین و هرگاه مسرور باشد، آنها مسرور می‌گردند.^۵ شکی نیست که خود آن حضرت نیز همچون دیگر موجودات از ظهور اراده الهی در تحقق عدل و عدالت، در نهایت خوشحالی خواهد بود.

برنامه‌های حکومت مهدوی

برنامه‌های حکومتی حضرت مهدی علیه السلام را با توجه به روایات فراوانی که درباره حکومت آن منجی موجود است، می‌توان در سه محور خلاصه کرد: فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی.

۱. برنامه‌های فرهنگی

در انجام برنامه فرهنگی، محورهای مهم عبارت‌اند از: **الف) احیای کتاب و سنت:** امام علی علیه السلام می‌فرماید: «در روزگاری که هوای نفس حکومت می‌کند، (امام مهدی علیه السلام ظهور می‌کند و) هدایت و رستگاری را جایگزین هوای نفس می‌سازد و در عصری که نظر اشخاص بر قرآن مقدم شده، افکار را متوجه قرآن می‌گرداند و آن را حاکم بر جامعه می‌سازد».^۶

ب) تقویت عقل: امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «زمانی که قائم ما قیام می‌کند، دست خود را بر سر بندگان خواهد نهاد و عقل‌های ایشان را جمع می‌کند و عقل آنها را به کمال خواهد رساند».^۷

بر تمام انسان‌ها، برای نابودی ستمگران است، وگرنه روایات فراوانی در دست است که مراحل بعدی حکومت را سرشار از صلح و صفا و صمیمیت دانسته، سخن از رضایت همگانی از آن حاکمیت جهانی به میان آمده است.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این باره فرمود: «بشارت باد بر شما به مهدی... زمین را آکنده از عدل و قسط می‌کند، آنگونه که پر از جور و ظلم شده باشد. از او ساکن آسمان و زمین راضی خواهد شد».^۴

چه ساکن آسمان را فرشتگان الهی بدانیم و یا آنها را انسان‌هایی بدانیم که بر اثر پیشرفت خارق‌العاده علم و دانش در عصر ظهور در کرات آسمانی ساکن شده‌اند، هر دو حکایت از گزینش بهترین روش در حاکمیت به وسیله آن حضرت است. اما خوشحالی فرشتگان و ساکنان آسمان‌ها و مردگان از ظهور امام علیه السلام به خاطر این است که کفر و ستم و بیداد و گناه از ابتدای آفرینش آنها را آزار داده و اندوهگین ساخته است و وقتی می‌بینند که ظهور امام علیه السلام با مرگ باطل، زنده شدن حق، خاموش شدن آتش کفر و شرک و گسترش ایمان و توحید همراه است، خوشحال می‌شوند؛ بلکه می‌توان گفت به این جهت، همه چیز در آسمان و زمین از ظهور آن حضرت مسرور می‌گردند. افزون بر این، چون «امام» واسطه فیض پروردگار بر تمام موجودات عالم هستی است و اراده پروردگار در اصل وجود اشیا

می‌آورد.^{۱۰} امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «تمام گنج‌های زمین برای او آشکار می‌گردد».^{۱۱}

(ب) توزیع عادلانه ثروت: از عوامل اقتصاد بیمار، انباشته شدن ثروت در نزد گروه خاصی است. در دوران حکومت عدل مهدوی، اموال و ثروت (بیت المال) به طور مساوی بین مردم تقسیم می‌شود. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «وقتی قائم خاندان پیامبر قیام کند، اموال را به طور مساوی تقسیم می‌کند و در میان خلق به عدالت رفتار می‌کند».^{۱۲} همچنین فرمود: «امام مهدی علیه السلام میان مردم به مساوات رفتار می‌کند؛ به گونه‌ای که کسی پیدا نشود که نیازمند زکات باشد».^{۱۳}

(ج) عمران و آبادانی: در حکومت آن حضرت، تولید و توزیع به گونه‌ای سامان دهی می‌شود که همه جا به نعمت و آبادانی می‌رسد. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «در تمام زمین، هیچ ویرانه‌ای نمی‌ماند، جز اینکه آباد گردد».^{۱۴}

۳. برنامه‌های اجتماعی

در حکومت عدالت گستر مهدوی، به سبب اجرای برنامه‌ها بر اساس تعالیم قرآن و عترت، محیط زندگی زمینه‌ای برای رشد و تعالی افراد خواهد بود. در این زمینه، روایات فراوانی رسیده است که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم.

(الف) گسترش امر به معروف و نهی از منکر: در حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام فریضه بزرگ امر به معروف و نهی از منکر به صورت گسترده به اجرا گذاشته خواهد شد. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «مهدی علیه السلام

(ج) رشد چشمگیر و بی‌سابقه دانش: امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «در زمان امام مهدی علیه السلام به شما حکمت و دانش داده می‌شود، تا آنجا که زن در درون خانه‌اش مطابق کتاب خدا و سنت پیامبر قضاوت (رفتار) می‌کند».^۸

می‌دانیم که رفتار صحیح، ریشه در علم و دانش گسترده دارد که این روایت شریف، حکایت از آگاهی و شناخت عمیق از آیات قرآن و روایات اهل بیت دارد.

(د) مبارزه با بدعت‌ها: امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «هیچ بدعتی را و نگذارد مگر اینکه آن را برپا خواهد داشت».^۹

بدعت به معنای داخل کردن اندیشه و آرای شخصی در دین و دین‌داری است. حضرت حجت با چیزهایی که از تمایلات شخصی و هواهای نفسانی وارد دین شده، مبارزه می‌کند.

۲. برنامه‌های اقتصادی

برنامه‌های اقتصادی در حکومت حضرت مهدی (عج) به صورت مطلوبی تدوین شده تا ابتدا امر تولید، سامان یابد و از منابع طبیعی بهره‌برداری شود و سپس ثروت به دست آمده، به شکل عادلانه بین همه طبقات توزیع گردد.

دوران حاکمیت حضرت، جهت‌گیری اقتصادی در موارد ذیل است:

(الف) بهره‌وری از منابع طبیعی: به برکت حکومت حضرت مهدی علیه السلام، آسمان سخاوتمندانه می‌بارد و زمین بی‌دریغ ثمر می‌دهد. امام علی علیه السلام فرمود: «و چون قائم ما قیام کند، آسمان باران می‌ریزد و زمین گیاه بیرون

سلاح‌های شیمیایی، اتمی و میکروبی پدید می‌آید. اما امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«هنگامی که حضرت قائم قیام کند، خداوند بیماری‌ها را از مؤمنان دور می‌سازد و تندرستی را به آنان باز می‌گرداند».^{۱۸}

پی‌نوشت‌ها

۱. روضة الواعظین، محمد بن حسن فتال نیشابوری، ص ۲۶۵، قم، انتشارات رضی، بی‌تا.
۲. الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۳۳، ج ۲۰، مکتبه الصدوق، تهران، ۱۳۹۷ ق.
۳. اصول کافی، کلینی، ترجمه آیه الله محمدباقر کمرهای، ج ۱، ص ۴۱۱، انتشارات اسوه، ۱۳۷۲ ش.
۴. کشف الغمّة فی معرفة الائمه، علی بن عیسیٰ اربلی، ج ۲، ص ۴۸۳ و ۴۷۱، مکتبه بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ ق.
۵. ظهور نور، علی سعادت پرور، ترجمه سید محمد جواد وزیری فرد، ص ۲۰۹، احیاء کتاب، تهران، ۱۳۸۰ ش.
۶. نهج البلاغه، ترجمه ابوالقاسم پاینده، خطبه ۱۳۸.
۷. کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۶۷۵، دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۹۵ ق.
۸. بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۵۲، ص ۳۵۲، مؤسسة الوفا، بیروت، ۱۴۰۴ ق.
۹. همان، ج ۵۸، ص ۱۱.
۱۰. منتخب الاثر، لطف الله صافی گلپایگانی، ص ۲۰۳، مؤسسة سیده المعصومه، قم، ۱۴۱۹ ق.
۱۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۶ و ۳۹۴، باب ۳۴، ج ۶.
۱۲. غیبت نعمانی، ص ۲۳۷، باب ۱۳.
۱۳. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۹.
۱۴. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۹۴ و ۳۶۸.
۱۵. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۴۷.
۱۶. ر.ک: دعای ندبه.
۱۷. اعلام الوری، حسین بن الحسن دیلمی، ص ۴۳۴، مؤسسة آل البيت، قم، ۱۴۰۸ ق.
۱۸. غیبت نعمانی، ص ۳۱۷.

و یاران او، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند».^{۱۵}

ب) مبارزه با فساد و رذایل اخلاقی: حضرت به مبارزه عملی با فساد و تباهی و زشتی می‌پردازد؛ چنان که در دعای شریف ندبه می‌خوانیم:

«أَيُّنَ طَامِسُ آثَارِ الزَّيْغِ وَالْأَهْوَاءِ، أَيُّنَ قَاطِعُ حَبَائِلِ الْكُذْبِ وَالْإِفْتِرَاءِ... كَجَاسْتِ أَنْ كَهَ رِيسْمَانِ هَايِ دِرُوعٍ وَافْتَرَا رِيشَه كُنْ خَوَاهِدْ كَرْد وَ كَجَاسْتِ أَنْ كَه آثَارْ گِمرَاهِي وَ هَوَا وَ هُوسْ رَا نَابُودْ خَوَاهِدْ سَاخْت...؟!».^{۱۶}

ج) عدالت قضایی: اوست که قسط و عدل را در سطح جامعه حاکم می‌سازد و همه عالم را پر از عدل و دادگری می‌کند. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «وقتی او قیام کند، زمین به نور پروردگارش روشن می‌گردد و آن حضرت ترازوی عدالت را در میان خلق نهد. پس (چنان عدالت را جاری کند که) هیچ کس بر دیگری ستم روا ندارد».^{۱۷}

برکت دیگر عصر ظهور

در پایان، مناسب است به یکی از تحولات چشمگیر زمان حضرت مهدی علیه السلام به طور گذرا اشاره کنیم.

یکی از مشکلات جامعه پیش از ظهور امام زمان علیه السلام وضع تأسف‌بار بهداشت طبیعت و روان است که در نتیجه، بیماری‌های واگیردار و مشکلات روانی زیادی جامعه بشر را فرامی‌گیرد؛ بیماری‌هایی مانند: جذام، طاعون، وبا، فلج، سکت، سرطان و صدها بیماری خطرناک دیگر. این اوضاع دلخراش و دردناک در اثر آلودگی محیط زیست و در نتیجه به کار گیری

بخش دوم

رسالت رسانه‌ها از نگاه دین

۴. آگاهی برتر

رسانه‌ها باید نسبت به محتوای تبلیغی و رسانه‌ای خود از تخصص لازم برخوردار باشند. از این رو، قرآن کریم تأکید دارد که تبلیغ‌گران قبل از ابلاغ و تبلیغ و انجام امور رسانه‌ای، به کسب آگاهی عمیق از محتوای تبلیغی اقدام کنند و حتی در این مسیر رنج مسافرت‌ها را هم به جان بخرند.

﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^۱؛

«و هرگز مومنان همگی بسیج نمی‌شوند، پس چرا از هر گروهی از آنان، دسته‌ای بسیج نمی‌شوند (و کوچ نمی‌کنند) تا در دین، فهم عمیق نمایند و تا قومشان را به هنگامی که به سوی آنان باز می‌گردند، هشدار دهند؟ تا شاید بیمناک شوند».

رسانه باید برخوردار از آگاهی برتر باشد تا بتواند مسیر تبلیغ را با بصیرت پییماید و در برابر موانع رسانه‌ای و علمی، ظرفیت دفاعی لازم را داشته باشد. از این رو، رسول خدا ﷺ دارای این ویژگی بود:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾^۲؛

«بگو این راه من است، که همراه با پیروانم با بصیرت و آگاهی کامل همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنم». حال آن که رسانه‌ها اگر فاقد آگاهی و هدایت یافتگی لازم باشند، جز ضلالت برای مخاطبان ثمری نخواهند داشت.

﴿وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۳؛

«از هوای نفس انسان‌هایی که نمی‌دانند، پیروی نکن». علاوه بر این اطلاع رسانی بدون آگاهی، ممکن است به سلب اعتماد مخاطبان بینجامد. از این رو، امام علی (ع) فرمود:

ایجاد التقاط هم می‌تواند از ثمرات ناآگاهی باشد، هر چند این دو (بدعت و التقاط) می‌تواند آگاهانه نیز صورت گیرد، اما نباید غافل ماند که ناآگاهی هم از انگیزه‌های موثر در ایجاد بدعت و التقاط است. از این رو، وقتی امام علی علیه السلام متوجه شد حسن بصری گفت و گوهای او را می‌نویسد، پرسید: چه می‌نویسی؟ گفت: مطالب شما را می‌نویسم و مطالبی هم از خود به آن اضافه می‌کنم تا برای مردم بازگویم. حضرت فرمود: سامری هم همین کار را می‌کرد و می‌گفت: آثار رسول الله را گرفتم و با هنر خود آمیختم و گوساله‌ای ساختم. امام فرمود: «اما ان لكل قوم سامریاً و هذا سامری هذه الامة».^۸

دیگر اثر فقدان آگاهی برتر، ارائه تحلیل‌های غلط است.

﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾^۹

«بلکه چیزی را که به شناخت آن احاطه نداشتند، دروغ شمردند؛ در حالی که سرانجام و حقیقت و باطن آن هنوز برایشان روشن نشده است. کسانی که پیش از آنان بودند نیز همین گونه تکذیب کردند. پس بنگر که سرانجام ستمگران چگونه است».

«لا تقل ما لا تعلم فتتهم باخبارک بما تعلم؛^۴ آنچه را نمی‌دانی نگو و گر نه در خبر دادن از آنچه علم داری نیز مورد تهمت خواهی بود».

عدم آشنایی کامل با موضوعات مورد ابلاغ و خبررسانی، موجب ارائه پاسخ‌ها و تحلیل‌های غیر یقینی و گمراه‌سازی مخاطب و سلب اعتماد او می‌شود.

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾^۵

«با هر دروغی که به زبانتان می‌آید، نگویند این حلال است و آن حرام، تا بر خدا دروغ بسته باشید، زیرا کسانی که به خداوند دروغ می‌بندند، رستگار نمی‌شوند».

در این آیه هر نوع تحلیل یا تحریم که بر مبنای قانون الهی نباشد، محکوم شده و دروغ بستن بر خدا برای رسیدن به متاع بی‌ارزش دنیا، زشت شمرده شده است. در عین حال بر مرجوح و مذمومیت ارائه اخبار بدون مبنای یقینی صحیح و متقن نیز دلالت دارد.

رسول اکرم وظیفه ابلاغ و پیام‌رسانی خود را بر پایه آگاهی و بصیرت قرار داده بود:

﴿ادْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾^۶

از دیگر عوارض نداشتن آگاهی لازم، می‌توان به ایجاد بدعت و نوآوری‌های بی‌پایه اشاره کرد. بنابراین رسانه باید مواظب این آسیب‌ها باشد.

«من فسر القرآن برآیه فقد افتری علی الله الکذب»؛

«کسی که قرآن را با رأی خود تفسیر کند، حتماً به خدا دروغ بسته است».^۷



۵. خودی بودن و درد آشنایی

رسانه‌ها باید مکتبی و الهی باشند و از این لحاظ با متن جامعه دینی هماهنگی داشته باشند. باری، برای خودی بودن تنها به هم وطن و هم کشور یا هم زبان بودن نمی‌توان بسنده کرد؛ هر چند این هم خود مقدمه و زمینه‌ای برای تأثیرگذاری و جلب اعتماد بیشتر است. اما دشمنان از همین امتیاز (مورد اعتماد بودن) بارها سوء استفاده کرده و در لباس رسانه‌های خودی، محتوای بیگانه را به مخاطبان ارائه داده و تبلیغ کرده‌اند. قرآن کریم به عنوان «رسانه‌ای الهی» به هر دو بعد «هم زبانی» و «هم هدفی» به عنوان شاخص خودی بودن توجه دارد:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^{۱۲}

«به یقین خدا بر مؤمنان مَنّت گذاشت هنگامی که در میان آنان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان بخواند و رشدشان دهد و کتاب و فرزانی به آنان بیاموزد، در حالی که پیش از آن قطعاً در گمراهی آشکاری بودند».

مهم‌تر از خودی بودن در زبان و نژاد، خودی بودن در هدف و مکتب است و رسانه دین باید از این جهت خود را هماهنگ با مکتب سازد. نه اینکه در پی سوء استفاده از مخاطبان برای رسیدن به اهدافی غیر از مطالبات جامعه دینی و مکتب اسلام باشد. ما در سال‌های نه چندان دور، شاهد مطبوعاتی بودیم که رهبر انقلاب در سال ۱۳۷۹ ش. در همین راستا در جمع صد هزار نفری جوانان چنین ابراز داشت:

امام صادق (ع) فرمود: از دو آیه قرآن، دو درس بزرگ بیاموزیم... تا علم نداریم حرفی را رد نکنیم «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ»^{۱۰}

بر اساس آیه یاد شده، اکثر مخالفت‌ها با راه درست و صراط قرآن به خاطر نداشتن احاطه علمی و آگاهی کامل است؛ زیرا دانستن کلی و اجمالی، دارای آثار کم و احتمال خطاست اما احاطه علمی می‌تواند سبب راه‌یافتگی گردد.

بلا تکلیفی و حیرت و سرگردانی را هم می‌توان از آثار فقدان آگاهی دقیق و برتر دانست؛ لذا خداوند فرمود:

«أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ»^{۱۱}

«آیا ندیدی که آنان در هر وادی حیرانند».

بنابراین رسانه دینی باید بر مباحث دقیقی که در هر حوزه مطرح می‌کند، آگاهی کامل داشته باشد و از شبهات آن آگاه و به جدیدترین دست آوردهای علمی آن مسلط باشد تا خود دچار حیرت نگردد و مخاطبان را هم دچار سرگردانی نسازد.

کسب آگاهی عمیق موجب می‌شود رسانه، آلت دست دیگران قرار نگیرد و سیاستمداران و سودجویان داخلی و خارجی و منحرفان فکری و اعتقادی و اقتصادی و جنسی، از آن به عنوان ابزار و دستاویز استفاده نکنند؛ موضوعی که متأسفانه رسانه‌های دیداری و شنیداری ما همواره گرفتار آن بوده‌اند و از ظرفیت‌های آنان در هر دوره‌ای سوء استفاده‌های گاه بنیان برانداز شده است. در حالی که امام علی (ع) یکی از صفات مؤمنان را چنین بیان می‌کند: «المومن هو الكيس الفطن؛ مؤمن تیزهوش و زیرک است».

رهبر انقلاب هم از نشریاتی که این ظرفیت را در اختیار دشمنان قرار داده‌اند، به عنوان «پایگاه دشمن» یاد می‌کند.

که هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند. پس به هر قیمتی نباید رسانه‌ها به هدف برسند. این یک واقعیت است که مغرهای معلول همواره متوجه ابزارهای نامشروع برای تأمین اهداف نامشروع هستند. بودجه‌های ۹۰ میلیارد دلاری آمریکا برای تبلیغات، از این دست است. واتیکان و کلیسا که غالباً در برابر ظلم‌ها ساکت هستند، حدود ۵۰۰۰ مجله و روزنامه با دو میلیارد تیراژ دارند و برخی از نشریات آنها به هشتاد زبان ترجمه می‌شود. صد و پنجاه هزار روحانی، مأمور جذب مردم به کلیسا هستند و اما رسانه اسلامی که هدفش، همان هدف اسلام و حکومت اسلامی (لیقوم الناس بالقسط) است، هرگز از ابزارهای نامشروع سود نمی‌برد و سفارش این است که: ﴿وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَصَدًا﴾^{۱۵}؛ ﴿وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَيَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾^{۱۶}

از نگاه قرآنی، مطالب رسانه و مبلغ باید پاک و دلپسند باشد: ﴿وَهْدُوا إِلَى الطِّيبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهْدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ﴾^{۱۷} «مؤمنان به سخنان پاک و به راه خدای ستایش شده هدایت شدند». و در نظام احسن الهی تنها ابزارهای پاک هستند که سیر صعودی و تکاملی برای جامعه دارند: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾^{۱۸} در جمله‌ای دیگر، خداوند با تشبیه و تمثیلی زیبا آثار کاربرد سخنان پاک (ابزار مشروع) را چنین به تصویر می‌کشد:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْتِيَنَّ رَبُّهَا وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ﴾^{۱۹}

«آن داستان غم‌انگیز را می‌گوییم. من دو سال قبل از این، در یکی از خطبه‌های نماز جمعه گفتم که دستگاه‌های استکباری دنیا و آمریکا از تبلیغات برای ساقط کردن و ایجاد اغتشاش در کشور استفاده می‌کند. متأسفانه همان دشمنی که به وسیله تبلیغات خود همتش این است که کشور را ساقط کند، امروز در داخل، پایگاه پیدا کرده است. بعضی از مطبوعات پایگاه دشمن شده‌اند»^{۱۳}

بنابراین، این مرز خودی و بیگانه بودن رسانه‌ها هم هدف، هم محور و هم مکتب بودن رسانه با مردم است؛ به گونه‌ای که منافع مکتبی و ملی آنان را منافع خود ببیند و بر خلاف آن، فعالیت رسانه‌ای نکند.

«اصحاب تبلیغات، اصحاب مطبوعات و قلم به دست‌ها باید بفهمند چه می‌نویسند. باید بدانند کدام حرف است که بیگانه را خوشحال و ملت را مأیوس می‌کند. آن کسانی که اهل فکر، اهل نظر و اهل گفتارند و جایی دارند برای این که اظهار نظر کنند، باید بدانند چه می‌گویند و چگونه حرف می‌زنند. مبدا به تبع رادیوهای بیگانه جوری حرف بزنند که گویی در این کشور یک فضای استبداد سنگینی وجود دارد»^{۱۴}

۶. کاربرد ابزارهای مشروع

رسانه‌ها نه تنها باید در هدف، بلکه در ابزارهای وصول به اهداف هم، شرع محور باشند و از ابزارهای نامشروع استفاده نکنند، شاید صدها ابزار نامشروع را بتوان زیر این فصل جای داد و از آنها سخن گفت؛ از دروغ و تهمت مطبوعاتی تا افشای اسرار، خیانت، خودفروختگی فرهنگی، ایجاد التقاط، تحریف و ... آیات متعددی از قرآن کریم نیز بر این اصل تأکید دارند

اگر خودتان را متحول کردید، کشورتان را هم می‌توانید نجات بدهید. اگر به همان حال باشید و اسمتان را عوض کردید، با اسم نمی‌تواند یک کشوری اداره بشود. با لفظ جمهوری اسلامی، با رأی به جمهوری اسلام نمی‌تواند یک مملکتی اسلامی بشود. مملکت اسلامی محتوایش باید اسلامی باشد.

«آیا ندیدی که خداوند چگونه مثل زده؟ کلمه پاکیزه (سخن و ایمان) همانند درختی است پاک که ریشه‌اش ثابت و شاخه‌اش در آسمان است، با اذن پروردگارش همواره میوه می‌دهد و خدا برای مردم مثل‌هایی می‌زند،

باشد که به یاد آورند و پند بگیرند. و مثل سخن پلید، همچون درختی پلید است که از روی زمین برآمده و هیچ ثباتی ندارد».

از این رو قرآن کریم اجازه نمی‌دهد حتی به دشمنان دشنام داده شود و توهین شود:

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾^{۲۰}

«به آنان که غیر خدا را می‌خوانند دشنام ندهید، که از روی نادانی و دشمنی به خدا دشنام می‌دهند».

امام خمینی (ره) با توجه به این نکات، استفاده از ابزارهای نامشروع توسط نظام تبلیغات بین‌المللی را یادآور می‌شد، از جمله:

امروز کارهای ایران مورد توجه دنیا و خبرگزاری‌ها و مطبوعات، و رایوها و تلویزیون‌هاست و همه آنها مراقب هستند که چیزی پیدا نموده و با اضافات و دروغ پردازی‌ها به جمهوری اسلامی صدمه وارد سازند و با مصاحبه‌های صد در صد دروغ با افراد مغرض...، اذهان مردم را منحرف سازند».^{۲۱}

۷. نقدپذیری و پیشگامی در عمل

رسانه وقتی در خط مقدم تبلیغ یک محتوا قرار می‌گیرد، خود باید پیش از دیگران عامل محتوای تبلیغی و رسانه‌ای باشد. از این رو، صفت انبیای الهی، عمل به توصیه‌ها و اخباری بود که به دیگران ابلاغ می‌کردند:

﴿مَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَاكُم عَنْهُ إِنِّي أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ﴾^{۲۲}

«هرگز نمی‌خواهم که مرتکب چیزی شوم که شما را از آن باز می‌دارم. نمی‌خواهم مگر اصلاح را؛ تا جایی که بتوانم».

در روایات نیز این مطلب مورد تأکید قرار گرفته است: «من نصب نفسه اماماً للناس فليعه ان يبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره»^{۲۳} کسی که خود را پیشرو مردم قرار دهد، براوست که از تعلیم خود آغاز کند؛ پیش از تعلیم دیگران».

آیه یاد شده از جهت دیگری نیز به لزوم التزام رسانه‌ها تأکید دارد و آن، وظیفه و رسالت مطبوعات در مورد امر به معروف و نهی از منکر است و رسانه‌ها به عنوان ابزار امر به معروف و نهی از منکر باید خود، عامل به نیکی‌ها و به دور از زشتی‌هایی باشند که مطرح می‌کنند.

بنابراین رسانه‌ها و اهل بلاغ و تبلیغ باید آیه ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾^{۲۴} و ﴿لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^{۲۵} را در همه فعالیت‌های مطبوعاتی و خبری مورد توجه قرار دهند. این هشدارها ﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^{۲۶} و ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا

که جایی برای انعطاف‌پذیری نباشد؛ مگر آنجایی که با میل و خواهش‌ها و طراحی‌های قبلی اهل رسانه مطابق باشد، به مرگ تدریجی رسانه‌ها خواهد انجامید.

رسانه‌های جامعه اسلامی باید منتقدان را خودی و برادر دینی خود بدانند و بپذیرند که احساس هم‌مکتبی بودن است که آنان را به تلاش برای اصلاح‌گری در عرصه رسانه‌ها واداشته است. به این سخنان امام علی علیه السلام توجه کنیم:

«خوک فی الدین من هداک الی الرشاد و نهاک عن فساد و اعانک الی اصلاح معاد؛^{۳۱} برادر تو در دین، کسی است که تو را به رشد هدایت کند و از فساد بازدارد و بر اصلاح معاد یاری‌ات کند».

«علیک بطاعة من یأمرک بالذین فانه یتهدیک و ینجیک؛^{۳۲} بر تو باد اطاعت کسی که به دین امر می‌کند؛ زیرا او تو را هدایت می‌کند و نجات می‌دهد».

«من دعاک الی الدار الباقیه و اعانک علی العمل فهو الصدیق الشفیق؛^{۳۳} کسی که تو را به سرای باقی فراخواند و بر عمل یاری‌ات کند، او دوست دلسوز است».

اصلاح‌پذیری و انتقاد‌پذیری اساساً از راه‌های مهم یادکرد ارزش‌ها و ضد ارزش‌هاست و قرآن کریم و پیامبر از همین ظرفیت برای اصلاحات سود برده‌اند. حالا اگر رسانه‌ها این روزنه را ببندند یا مقید به قیودی دل‌پسند کنند، راه اصلاحات مسدود خواهد شد.

به هر روی، رسانه‌ها باید ابزارهای لازم برای اصلاح مدام خود و حفظ حضور در خط مستقیم اسلامی را طراحی کنند. امام خمینی (ره) می‌فرماید:

التَّوْرَةُ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِخْمَارِ يَحْمِلُ أَشْفَارًا^{۳۷} را جدی بگیرند.

نکته مهم این است اگر اصحاب رسانه در عمل به اخبار و تحلیل‌ها و ابلاغ‌های خود عامل نباشند، تأثیر تبلیغات و فعالیت رسانه‌ای آنها در سطح خواهد ماند و به عمق جان‌ها نفوذ نخواهد کرد؛ لذا در روایات می‌خوانیم: «ان العالم اذا لم يعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب»^{۳۸}؛ وقتی عالم به آنچه می‌گوید عمل نکند، موعظه او در قلب‌ها اثر نمی‌گذارد و از بین می‌رود».

و حاصل چنین روندی چیزی جز کاهش اعتماد به رسانه‌های خودی و افزایش رویکرد به رسانه‌های بیگانه نخواهد بود.

روح خود اصلاحی در رسانه‌ها، زمانی برانگیخته می‌شود که باور داشته باشند هر لحظه در معرض خطر و تزلزل قرار دارند:

﴿وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسَّوْءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾^{۳۹}؛

«و نفسم را تبرئه نمی‌کنم، که نفس به بدی امر کننده است؛ مگر در آنچه که پروردگارم رحم کند».

مطبوعات و رسانه‌های دینی باید اهالی انتقاد و نقد را به عنوان خودی بپذیرند؛ آن هم نه در حرف و آیین‌نامه‌های اخلاقی؛ بلکه در عمل، و تمام ساختارهای رسانه‌ای را مبتنی بر تأثیرگذاری از نقد منتقدان نمایند. چنانکه امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أهدى إِلَيَّ عَيْبِي»^{۴۰}؛ دوست داشتنی‌ترین برادر من کسی است که عیب‌هایم را به من هدیه کند».

اما اگر ساز و کارهای رسانه‌ای به گونه‌ای تنظیم گردد

صالح! به راستی پیش از این در میان ما مایه امید بودی».

زندانیان به یوسف علیه السلام می گفتند: «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»^{۳۸} «ما تو را از نیکوکاران می یابیم». مردم به مریم گفتند: «يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا»^{۳۹}؛ «ای دختر هارون! پدرت مرد بدی نبود و مادرت بدکار نبود».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله همواره به امانت مشهور بود و خاندانش همگی از حرمت و احترام برخوردار بودند و همین گروه به رسالت و ابلاغ مبعوث می شدند در حالی که کوچکترین لکه ای در کارنامه سوابق آنها نبود. از این رو، مأموران ابلاغ و اصحاب رسانه در هر عصر و دوره ای با داشتن این سابقه، حافظ اهداف مقدس «رسانه دین» خواهند بود، اعتماد مخاطب را همواره با خود خواهند داشت و انحراف در مسیر رسانه ها روی نخواهد داد. این نکته مهم، ضرورت گزینش در حوزه رسانه برای اهل رسانه را برجسته می سازد. از این رو، امام خمینی (ره) هم بارها بدان تأکید داشت:

«البته فیلم ها، باید کسانی که فیلم سازند، باید معلوم بشود که اینها چه کاره اند، چه جور بوده اند، وضع روحی شان، وضع زندگی شان، وضع معاشرت هایشان قبلاً چه جور بوده است. آیا تحول حاصل شده برایش، تحول روحی، یا اینکه باز همان ته مانده های سفره شاه هست در قلب هایشان».^{۴۰}

«دنبال این باشید که از نویسندگانه های متعهد اسلامی انسانی نیرو بگیرید، مقالات صحیح بنویسید. درد و دوایش را بنویسید».^{۴۱}

«کسانی که تا دیروز بر ضد ملت و بر ضد انقلاب

«همه رسانه های تبلیغاتی باید خودشان را اصلاح کنند که خدای نخواستہ بر خلاف مسیر ملت نروند».^{۳۴}
«ما باید جدیت کنیم که همان طور که رأی دادیم به جمهوری اسلامی و اسم جمهوری اسلام الان در ایران است، محتوایش را اسلامی کنیم؛ یعنی رادیو، تلویزیون که شما هستید، اسلامی باشد، لغویات و لهویات و نمی دانم صورت های کذا نباشد، اصلاح باید بشود اینها».^{۳۵}

امام خمینی (ره) خواهان اصلاح رسانه ها بر محوریت اسلام و مصالح ملی بود و می گفت:

«اگر خودتان را متحول کردید، کشورتان را هم می توانید نجات بدهید. اگر به همان حال باشید و اسمتان را عوض کردید، با اسم نمی تواند یک کشوری اداره بشود. با لفظ جمهوری اسلامی، با رأی به جمهوری اسلام، نمی تواند یک مملکتی اسلامی بشود. مملکت اسلامی محتوایش باید اسلامی باشد. شما هم که مجله می نویسید، می توانید خدمت کنید. جوان ها را برومند کنید با مقالاتتان. مقالات صحیحتان».^{۳۶}

۸. برخورداری از سابقه خوب

سابقه خوب و پر از خدمت به دین و دنیای مخاطب، از بزرگ ترین نعمت ها برای رسانه هاست که هم به حفظ مخاطب و جلب اعتماد و تداوم اعتماد وی به رسانه می انجامد و هم اهداف تبلیغی رسانه دینی را با موفقیت بیشتر همراه می سازد. و همچنین احتمال خطا و انحراف رسانه را کاهش می دهد. قرآن کریم به هر سه موضوع فوق توجه دارد.

قوم حضرت صالح علیه السلام به وی می گفتند:

«يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا»^{۳۷}؛ «ای

۱۲. آل عمران/۱۶۴؛ رک: توبه/۱۲۸؛ فصلت/۶؛ مؤمنون/۳۲؛ ابراهیم/۴؛ انعام/۹.

۱۳. پایان داستان غم انگیز، ج ۱، ص ۱۸۲.

۱۴. همان، ص ۱۹۶.

۱۵. کشف/۵۱.

۱۶. هود/۱۱۳.

۱۷. حج/۲۴.

۱۸. فاطر/۱۰.

۱۹. ابراهیم/۲۴-۲۶.

۲۰. انعام/۱۰۸.

۲۱. صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۱۳.

۲۲. هود/۸۸.

۲۳. بحارالانوار، ج ۲، ص ۵۶.

۲۴. بقره/۴۴.

۲۵. صف/۲.

۲۶. همان/۳.

۲۷. جمعه/۵.

۲۸. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴؛ و رک: آل عمران/۷۹ و ۸۰ و ۱۶۱.

۲۹. یوسف/۵۳.

۳۰. تحف العقول، ص ۳۶۶.

۳۱. غررالحکم و دررالکلم، ج ۱۹۱۸.

۳۲. همان، ج ۱۴۴۶.

۳۳. همان، ج ۸۷۷۵.

۳۴. صحیفه امام، ج ۷، ص ۳۲۴.

۳۵. همان، ج ۹، ص ۴۵۵.

۳۶. همان، ج ۸، ص ۴۹۸ و ۴۹۹.

۳۷. هود/۶۲ و رک: یوسف/۱۶؛ مؤمنون/۶۹.

۳۸. یوسف/۳۶.

۳۹. مریم/۲۸.

۴۰. صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۴۰۴.

۴۱. همان، ج ۸، ص ۴۹۹.

۴۲. همان، ج ۶، ص ۳۹۹.

۴۳. همان، ج ۱۲، ص ۴۳۹.

۴۴. همان، ج ۱۳، ص ۴۷۶ و ۴۷۷.

ما سخنرانی می کردند، نمایش می دادند، همه بساط را درست می کردند و حالا آمدند و اظهار اسلام و دیانت می کنند، از اینها نمی توانیم ما بپذیریم. این هم باید تصفیه بشود».^{۴۲}

«باید به طور جدی پاکسازی بشود؛ یعنی در مرکزی که مرکز تبلیغات اسلامی است و مهم ترین مرکز تبلیغات است، نباید اشخاصی باشند که برخلاف مسیر اسلام و از ریشه های سابق آن رژیم باشند».^{۴۳}

«باید قبول کنیم یک کسی که قبلاً هم - فرض کنید که - عاصی بوده، این آدم حالا مسلمان است و به او ترتیب اثر اسلام را بدهیم، اما نمی توانیم جهاتی که داریم [به او بسپاریم] ... بدتر از همه، همین مجلات است و همین مطبوعات است و همین رادیو و تلویزیون است و همین چیزهایی است که برای تربیت جامعه است... نمی توانیم ساده دلی به خرج بدهیم که خوب حالا این آدم اسلام گفته قبول کنید شما، ما هم قبول کردیم، اما اسلام نفرموده حالا که قبول کردید، مقدرات خودتان را دست این هم بدهید».^{۴۴}

پی نوشت ها

۱. توبه/ ۱۲۲.

۲. یوسف/ ۱۰۸.

۳. جاثیه/ ۱۸. و رک: یونس/ ۳۵.

۴. غررالحکم و دررالکلم، ج ۲۷۴.

۵. نحل/ ۱۱۶ و ۱۱۷.

۶. یوسف/ ۱۰۸.

۷. بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۲۷.

۸. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۲۸۶.

۹. یونس/ ۳۹.

۱۰. تفسیر نور، ج ۵، ص ۲۱۵.

۱۱. شعراء/ ۲۲۵.



خواد محذی

رضا و تسلیم

«رضا» مرحله‌ای از کمال

اگر مراحل کمال انسانی را برشماریم، یکی از آنها رسیدن به مرتبه «رضا و تسلیم» است.

وقتی بنده، خود را در قلمرو «ربوبیت خدا» می‌بیند و همهٔ تقدیرات و تدبیرات خداوند را هم بر مبنای حکمت و مصلحت می‌شناسد، نتیجه آن می‌شود که بر آنچه خدا دربارهٔ او خواسته و مقدر کرده است، صبور و راضی و تسلیم می‌شود و هیچ اعتراضی نمی‌کند؛ نه نسبت به آنچه دربارهٔ خود او رقم خورده است، نه نسبت به دیگران، و نه آنچه در عالم هستی می‌گذرد.

ما ابروی فقر و قناعت نمی‌بریم

با پادشه بگوی که روزی مقدر است^۱

رسیدن به این کمال نفسانی، به بنده آرامش روانی می‌بخشد و از تلاطم روحی و تشویش و نگرانی می‌رهاند، همچون کشتی که در ساحل امنی لنگر می‌اندازد و آرام می‌گیرد.

اگر خداوند برای بنده‌ای این را خواسته که فقیر باشد یا غنی، زشت باشد یا زیبا، کوتاه باشد یا بلند، سفید باشد یا سیاه، صاحب فرزند شود یا عقیم، به سلامت باشد یا بیمار، بندهٔ مؤمن نسبت به آن راضی است و اعتراضی به کار خدا نمی‌کند.

به جهان خرم از آیم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست^۲

این حالت روحی که بسی ارجمند و عزیز و آرامش‌بخش است، حتی در تکالیف دینی و الهی هم

پس بازگشت سخن به آن جاست که وقتی علی‌رغم همه تلاش‌ها در محدوده توان خویش، وضعی داشت که روشن شد خدا چنین خواسته است، به خواسته الهی تن دهد و گله‌مند نباشد و چون از همه حکمت‌ها و مناصحت‌ها اطلاع ندارد، با دل سپردن به قضای الهی و پذیرش آنچه او خواسته است، به امنیت روانی و طمأنینه روحی می‌رسد و این جلوه‌ای از ولایت‌پذیری نسبت به پروردگار است که مولای همه است.

در حدیث قدسی آمده است:

«مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِقَدْرِي، فَلْيَتَمَسَّ الْهَأْ غَيْرِي»^۳ هر کس به قضای من راضی نیست و به تقدیر من ایمان ندارد، پس در پی خدایی دیگر غیر از من باشد.

آنچه انسان را به این مرحله از «رضا به قضای الهی» می‌رساند، معرفت خداست. هر که خداشناس‌تر باشد، نسبت به خواست او تسلیم‌تر است. امام باقر (ع) در حدیثی به این نکته اشاره می‌فرماید:

«أَحَقُّ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ بِالتَّسْلِيمِ لِمَا قَضَى اللَّهُ مِنْ عَرَفَ اللَّهَ»^۴ شایسته‌ترین مردم برای تسلیم به آنچه خداوند مقدر کرده و قضای الهی است، کسی است که خدا را بشناسد.

اثر خود را می‌بخشد و اگر تکالیفی از سوی خداوند برای او مقرر شده است، از نماز و روزه و حج و زکات و ... تسلیم است و نسبت به آنها هم انتقاد و اعتراضی ندارد و همه آنها را مایه خیر و سعادت می‌داند و از روح آرام و نفس مطمئنه برخوردار است.

رضا به قضا

در بحث رضا و تسلیم که ارزشی متعالی است، دریافت این نکته که وضع و حالتی از سوی خدا برای او «مقرر» شده، بسیار مهم است.

چه بسا برخی از امور و اوضاع، نتیجه تنبلی و بیکاری و بی‌عاری و سهل‌انگاری باشد، یا برخی از محرومیت‌ها و ناکامی‌ها، پیامد ظلم و اجحاف و حق‌کشی دیگران باشد. اینها را نباید به حساب مقدرات الهی گذاشت و به آنها رضا داد و گامی برای رفع ظلم برداشت. ظلم‌پذیری با «رضا به تقدیر الهی» فرق دارد.

مسلمان، اگر مورد تعدی قرار گرفت، باید از خودش دفاع و رفع ستم کند،

اگر بیمار شد، برای درمان باید به پزشک مراجعه کند،

اگر تنگدست بود و مشکل معیشتی داشت، باید به فرموده خدا و رسول، در پی تلاش مقدس برای تأمین معاش برود،

نه آنکه دلت‌پذیری و تحمل رنج بیماری و سختی‌های فقر و فلاکت خود را به حساب مقام رضا و تسلیم بگذارد و بگوید من به قضای الهی راضی‌ام، چون معلوم نیست وضعیتی که دارد، همان خواسته و مقدر الهی است!



در این مقاسمه هم نیز بود مصلحتی

که مسکنت به گدا و سلطنت به سلطان داد

البته آن گونه که اشاره شد، این باور، نباید به ظلم‌پذیری و توجیه حق‌کشی‌های مستکبران و جابران بیانجامد.

در یک حدیث قدسی، به اسرار پشت پرده قضای الهی چنین اشاره شده است:

«إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْفَاقَةُ، وَلَوْ أَغْنَيْتُهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ، وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الصِّحَّةُ، وَلَوْ أَمْرَضْتُهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ... لِفَضْلِي فَلْيَرْجُوا إِلَى حُسْنِ نَظَرِي فَلْيَطْمَئِنُّوا وَذَلِكَ أَنِّي أُدَبِّرُ عِبَادِي بِمَا يَصْلِحُهُمْ»^۷ برخی از بندگان مؤمن مرا جز فقر و تنگدستی اصلاح نمی‌کند و اگر او را توانگر سازم، ثروتمندی او را فاسد می‌کند. برخی از بندگان را هم جز تندرستی اصلاح نمی‌کند و اگر بیمارشان کنم، این بیماری او را فاسد و تباه می‌کند... پس به نظر نیک و خیرخواهی من اطمینان کنید؛ چرا که من امور بندگان را طبق آنچه به صلاح و مصلحت آنان است، تدبیر می‌کنم.

بنابراین، انسان موحد و خداشناس، چون به حکمت الهی معتقد است و از پشت پرده هم خبر ندارد، اگر واقعاً خدا باور باشد، به قضای او و تقدیر و مشیت پروردگار هم ایمان می‌آورد و تسلیم می‌شود و به این وسیله، مراتب معرفت و عبودیت و محبت خود را به مولایش ابراز و اثبات می‌کند.

یکی درد و یکی درمان پسندد

یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران

پسندم آن چه را جانان پسندد.^۵

رضا و آرامش روحی

اشاره شد که رضا به قضای پروردگار، آرامش بخش است. این نکته در مسائل مربوط به رزق و تندرستی و فقر و غنا هم صادق است و انسان را از دغدغه‌های بی‌جا و استرس‌ها و فشارهای روحی می‌رهاند. از امام علی علیه السلام روایت است که:

«مَنْ رَضِيَ مِنَ اللَّهِ بِمَا قَسَمَ لَهُ، إِسْتِرَاحَ يَدْنُهُ»^۶ هر کس به آنچه خدا برای او تقسیم کرده راضی باشد، بدنش استراحت و آسایش می‌یابد.

در سروده‌های حکمت‌آمیز شاعران به این نکته فراوان اشاره شده است و اینکه دو عاشق متساوی الحقوق در عشق، یکی به وصال می‌رسد، یکی به هجران. دو کشتی متساوی‌الأساس هم در دریا، یکی به ساحل می‌رسد، یکی دچار طوفان می‌شود.



رضا به محبوب و مکروه

گاهی آنچه مقدر شده، طبق دلخواه انسان است. اینجا رضا به قضای الهی چندان هنر نیست، هنر آن است که حتی در آنجا و در آنچه که موافق میل ما نیست، حالت رضامندی نسبت به خواسته خدا داشته باشیم و این، اوج کمال نفسانی یک مؤمن است. امام صادق (ع) این حالت را ریشه اصلی اطاعت خدا می‌داند و می‌فرماید:

«رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبْرُ وَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ الْعَبْدُ أَوْ كَرِهَ»^۸ سرآغاز و اساس طاعت خدا دو چیز است: صبر و رضا از خدا در آنچه بنده دوست بدارد یا کراهت داشته باشد.

کسی که خدا را تنها در مسائل مورد دلخواه دوست دارد و می‌پسندد و رضامندی نشان می‌دهد، ولی در آنچه باب طبعش و موافق میلش نیست، هر چند به زبان نیاورد، ولی در باطن احساس نارضایتی دارد، از مقام «رضا» بسیار فاصله دارد.

امام صادق (ع) درباره سیره حضرت رسول در این گونه موارد می‌فرماید:

«لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لشيءٍ قَدْ مَضَى: لَوْ كَانَ غَيْرَهُ؟»^۹ پیامبر خدا هرگز به آنچه گذشته است، نمی‌گفت: کاش غیر از این می‌شد!

این نشان می‌دهد که رضا، تنها نسبت به وضع حال یا آینده نیست، نسبت به گذشته هم باید رضا داشت.

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد^{۱۰}

آثار رضا و تسلیم

در احادیث، آسودگی و شادمانی و آرامش را در سایه رضا و یقین برشمرده‌اند و حزن و اندوه و نگرانی را از پیامدهای نارضایتی و نداشتن یقین و باور دانسته‌اند^{۱۱} اما علاوه بر آثار روحی و روانی و دنیوی، آثار معنوی و اخروی هم بر این ملکه اخلاقی مترتب است که در احادیث بیان شده که برخی از آن‌ها از این قرار است:

۱. آرامش روحی: در کلامی از حضرت علی (ع) است که:

«إِرضَ تَسْرَحْ»^{۱۲} راضی باش، تا به راحتی برسی.

دقیقاً این کلام علوی، بیانگر اثر آرامش بخشی «رضا» است.

۲. دفع اندوه و افسردگی: از حضرت علی (ع) روایت است:

«نِعْمَ الطَّارِدُ لِلْهُمِّ الرِّضَا بِالْقَضَاءِ»^{۱۳} چه خوب طرد کننده‌ای است برای غم و غصه، رضا به قضای الهی.

۳. احساس غنای روحی: از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمود:

«إِرضَ بِقِسْمِ اللَّهِ تَكُنْ أَغْنَى النَّاسِ»^{۱۴} به قسمت الهی (در روزی) راضی باش، تا از بی‌نیازمندترین مردم باشی.

۴. پاداش الهی: از پیامبر اعظم (ص) روایت است:

«أَعْطَاكَ اللَّهُ الرِّضَا مِنْ قُلُوبِكُمْ تَظْفَرُوا بِثَوَابِ اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ فَرِّكُمْ وَ الْإِفْلَاسِ»^{۱۵} از صمیم دل در مقابل

کسی که خدا را تنها در مسائل مورد دلخواه دوست دارد و می‌پسندد و رضامندی نشان می‌دهد، ولی در آنچه باب طبعش و موافق میلش نیست، هر چند به زبان نیاورد، ولی در باطن، احساس نارضایتی دارد، از مقام «رضا» بسیار فاصله دارد.

رضا و تسلیم نقل شده است؛ به چند نمونه اشاره گذرا می‌شود. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل:

الف: حضرت ایوب علیه السلام، با آن همه بلاها و رنج‌ها که دچارش شد، حالت رضای خویش را از دست نداد و قرآن، او را به صبر و رضا ستود.

ب: حضرت یعقوب علیه السلام نیز وقتی به فراق یوسف علیه السلام دچار شد و فهمید که تقدیر الهی بر آن است، با گفتن «فصبرٌ جمیل» تسلیم بودن خود را در برابر خدا و خواست او ابراز کرد.

ج: حضرت ابراهیم علیه السلام، وقتی فرمان ذبح فرزندش اسماعیل علیه السلام را دریافت کرد و فهمید که باید در این آزمون الهی، مراتب ایمان و توحیدش را به اثبات برساند، فرزند عزیزش را به قربانگاه برد و کارد بر حلقومش نهاد.

د: حضرت اسماعیل علیه السلام نیز، در آزمون یاد شده، همراه صبر و رضای پدر گام برداشت و چون فهمید که فرمان ذبح از سوی خداست، اظهار رضا و تسلیم کرد و گفت: ای پدر! آنچه را مأموری اجرا کن، مرا صابر خواهی یافت. و چون هر دو تسلیم شدند و راضی گشتند (فلما اسلما...) و اسماعیل علیه السلام را بر زمین خواباند تا ذبح کند، فرمان خدا رسید و قربانی دیگری به جای او ذبح شد.

خداوند راضی باشید، تا در روز نیاز و تنگدستی‌تان (در قیامت) به پاداش الهی دست یابید.

رضا به داده بده، وز جبین گره بگشای

که بر من و تو در اختیار نگشاده است^{۱۶}
رضا و تسلیم، نشانه کامل ایمان و حدّ اعلای یقین و شکر است و از جلوه‌های شاکر بودن بنده، آن است که به هر چه خواسته الهی باشد، تسلیم باشد و بداند که رضایت یا نارضایتی او در مشیت خدا تأثیری ندارد. پس بهتر آنکه به آنچه مقدر شده راضی باشد، تا هم راحت باشد، هم پاداش ببرد، هم ایمانش تقویت شود. خداوند خطاب به حضرت داود علیه السلام فرمود:

ای داود!

تو هم می‌خواهی، من هم می‌خواهم، و همان می‌شود که من می‌خواهم.

اگر در برابر خواسته من تسلیم باشی، آنچه را تو می‌خواهی، من کفایت می‌کنم؛

ولی اگر به اراده من تسلیم نشوی، در خواسته‌ات تو را به رنج می‌افکنم،

و در نهایت نیز، جز آنچه من خواسته‌ام، نمی‌شود.^{۱۷}

نمونه‌های عینی

در حالات اولیای الهی، نمونه‌های گوناگونی از

**مقام رضا، مقام بلندی
است که سالکان عارف به آن
می‌رسند و بالاترین مرتبه آن
وقتی است که دو جانبه باشد،
هم خدا از بنده‌اش راضی باشد،
هم بنده از پروردگارش و این
همان فوز عظیم و رستگاری
بزرگ است!**

ه: امام حسین (علیه السلام) در آزمون سخت الهی در عاشورا، با فدا کردن همه عزیزانش در راه خدا، بر همه آن سختی‌ها صبر و شکیبایی نشان داد و در واپسین لحظات هم در قتلگاه، با جمله «الهی رضی بقضاءک و تسلیماً لاَمرک....» سرود رضا و تسلیم سر داد. سخن پایانی این که:

مقام رضا، مقام بلندی است که سالکان عارف به آن می‌رسند و بالاترین مرتبه آن وقتی است که دو جانبه باشد، هم خدا از بنده‌اش راضی باشد، هم بنده از پروردگارش و این، همان فوز عظیم و رستگاری بزرگ است که خداوند برای ساکنان کوی رضا و پسندیدگان نظر محبوب، بیان می‌کند:

﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ، ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ ۱۸

باریافتگان به محضر دوست نیز که خدا از آنان با عنوان زیبایی «نفس مطمئنه» یاد می‌کند، از این ویژگی؛ یعنی رضایت دوجانبه محب و محبوب برخوردارند:

﴿ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مُرْضِيَةً﴾ ۱۹

و چه زیباست سروده کلیم کاشانی که گوید:

گر به قسمت قانعی، بیش و کم دنیا یکی است

تشنه چون یک جرعه خواهد، کوزه و دریا یکی است

جرص گر دهقان نباشد، کشت را شبنم بس است

خوشه و خرمن به پیش چشم استغنا یکی است

پی‌نوشت‌ها

۱. حافظ.

۲. سعدی.

۳. توحید، صدوق، ص ۳۷۱.

۴. بحارالانوار، ج ۶۸ ص ۱۵۳؛ کافی، ج ۲، ص ۶۰.

۵. بابا طاهر عریان.

۶. بحارالانوار، ج ۶۸ ص ۱۳۹.

۷. همان، ص ۱۴۰.

۸. کافی، ج ۲، ص ۶۰.

۹. میزان الحکمه، ج ۶ ص ۲۵۶۸، ح ۸۸۷۵.

۱۰. حافظ.

۱۱. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام). بحارالانوار، ج ۶۸ ص ۱۵۹.

۱۲. غررالحکم، ح ۲۲۴۳.

۱۳. همان، ج ۹۹۰۹.

۱۴. میزان الحکمه، ح ۷۳۱۳.

۱۵. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۱۲.

۱۶. حافظ.

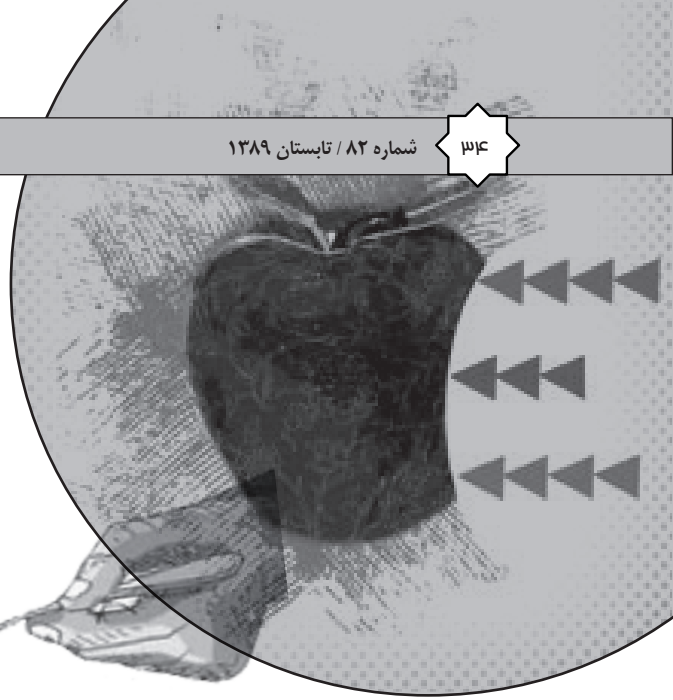
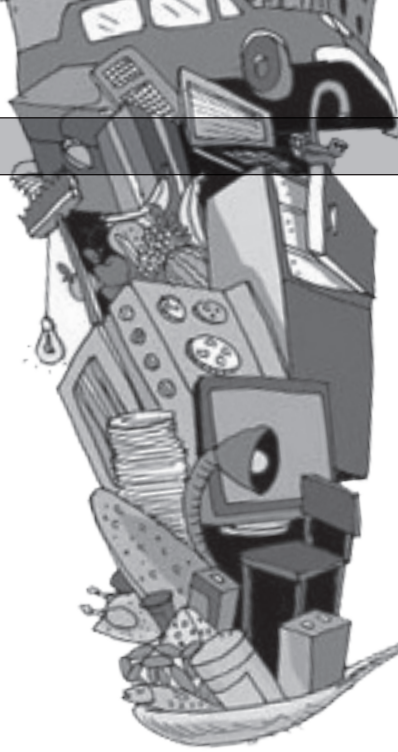
۱۷. ترید و ارید، و انما یكون ما ارید. فان سلمت لما ارید کیفیت ما

ترید، و ان لم تسلم لما ارید، اتعبتک فیما ترید، ثم لا یكون الا ما ارید

(مَحْجَةُ الْبَيضاء، ج ۸، ص ۹۰).

۱۸. مائده/۱۱۹؛ توبه/۱۰۰؛ مجادله/۳۲؛ بینه/۸.

۱۹. فجر/۲۷ و ۲۸.



اسلام و اصلاح الگوی مصرف

درآمد

محبوبه عظیمزاده آرائی

و خصوصی سازی و کم کردن دامنه دخالت های دولت در اقتصاد صورت می پذیرد؛

۲. مجموعه اقدام هایی که برای رفع مشکلات اقتصادی چون: تورم، بیکاری، کمبود سرمایه گذاری و توزیع نابرابر درآمد و مانند آن انجام می شود.^۳

اما اصلاحات اقتصادی از دیدگاه امام علی (ع) این گونه تعریف شده: مجموعه ای از الگوهای رفتاری در سه حوزه تولید و توزیع و مصرف، که شرکت کنندگان در نظام اقتصادی را به یکدیگر و به اموال و منابع پیوند می دهد و این رفتارهای اقتصادی بر اساس جهان بینی و اهداف موردنظر اسلام در این سه حوزه به صورت هماهنگ سامان می یابند.^۴

اصلاح در لغت عرب، ضد افساد شمرده شده و اصلاح شیء بعد از افساد آن را، به اقامه و برپاداشتن آن معنا کرده اند.^۱ در لغت نامه دهخدا، اصلاحات به مجموعه تغییرهایی گفته می شود که در جهت بهبود اوضاع اجتماعی، در چارچوب نظام تثبیت شده انجام می گیرد.^۲ در اصطلاح قرآنی، اصلاحات اجتماعی به کوشش برای تحقق آموزه ها و دستورهای اجتماعی اسلام اطلاق می شود و مصلح، کسی است که در راه تحقق شریعت الهی بکوشد، اما از آنجا که موضوع مورد بحث، «اصلاح الگوی مصرف» است و این موضوع بیشتر در مباحث اقتصادی به کار می رود، واژه اصلاحات، در نظام اقتصادی دو معنا دارد:

۱. مجموعه اقدام هایی که برای آزادسازی اقتصاد



به آن به تفکر پردازند. آنها عموماً دیدگاه‌های مرتبط با مصرف را همچون نظام‌های نمادین فرض کرده‌اند که ممکن است بیش از یک نظام اقتصادی بر رفتار افراد تأثیر بگذارد. محققان مدرن تلاش می‌کنند که رفتار مصرف‌کننده را با ساختارها، مبانی و روش‌های مختلفی درک کنند، اما آنچه در دیدگاه آنها مشترک است، بعضی از زمینه‌ها و روش‌های مطالعاتی از قبیل قوم‌نگاری، مشاهده مشارکتی، تحلیل محتوایی رسانه‌های جمعی و درون‌نگری است.^۷

عوامل مؤثر بر مصرف

می‌توان خرید افراد را تحت تأثیر چهار عامل

در لغت، کلمه «مصرف شدن» به معنای هزینه شدن و به کار رفتن، و «صرفه جویی کردن» به معنای به اندازه خرج کردن و پس انداز کردن آمده است،^۵ اما در اصطلاح اقتصادی، مصرف عبارت است از: ثروت و منبع درآمد است. درآمد خالص (درآمد منهای استهلاک) به دو منظور استفاده می‌شود: بخشی از آن، به انباشتن ثروت و پس انداز اختصاص می‌یابد و بخش دیگر، صرف تحصیل لذت می‌شود. آن قسمت از درآمد که صرف به دست آوردن لذت می‌گردد، «مصرف» نامیده می‌شود.^۶

مصرف در نظام غرب

بیشتر تحقیقات در مورد رفتار مصرف‌کننده، بر مبنای باورها و مفروضه‌هایی است که از تفکر مدرنیته سرچشمه گرفته است. این اصطلاحات اشاره به عقاید فلسفی و فرهنگی و اجتماعی دارد و موقعیت‌هایی را نشان می‌دهد که ویژگی‌های جوامع غربی از چهارصد سال پیش تاکنون است. برای کسب دانش نوین در زمینه تحقیقات مصرف و مصرف‌کننده، مدرنیست‌ها بیان می‌کنند که اصول و قوانین استنتاج عقلانیت بر رفتارها حاکم است. آنچه در این دیدگاه مورد تأکید است، تفکر منطقی و خود مختار است؛ پس هر فردی می‌تواند بنابر شرایطی که دارد، در مورد موقعیت و نیازهای خود تصمیم بگیرد.

پست مدرنیست‌ها تمایل دارند درباره دانش براساس زمینه‌های فرهنگی و موضوع‌های وابسته

عمده برشمرد: الف) عوامل شخصی؛ ب) عوامل روانی؛ ج) عوامل فرهنگی؛ د) عوامل اجتماعی.

الف) عوامل شخصی و اجتماعی

تصمیم برای خرید در اغلب موارد تحت تأثیر عوامل شخصی افراد است. عواملی که در این ضمن مورد توجه قرار می‌گیرند، عبارت‌اند از:

۱. **سن و مرحله زندگی:** در بسیاری از مواقع سلیقه افراد در انتخاب لباس، خوراک، تفریح‌های گوناگون تابع سن آنهاست. علاوه بر سن، مراحل و دوره‌های زندگی نیز در خرید مؤثرند. این دوره‌ها شامل مراحل است که خانواده در طول زندگی و زمان آن را طی می‌کند.

مراحل دوره زندگی روانی نیز ممکن است در مصرف افراد تأثیر بگذارد. بزرگسالان در طول زندگی خود، دچار تحولات شخصی زیادی می‌شوند و ممکن است از یک فرد راضی به یک فرد ناراضی تبدیل شوند. چنین تغییراتی تحت عنوان مراحل روانی زندگی، مورد توجه قرار می‌گیرد.

۲. **شغل:** بی‌تردید یک کارگرساده ممکن است لباس و تفریح‌های ساده‌تری داشته باشد تا مدیر شرکتی بزرگ. از این رو، معمولاً در عرصه فروش باید به دنبال گروه‌های شغلی بود؛ زیرا برخی گروه‌ها دلبستگی و علاقه‌ای خاص و بالاتر از حد متوسط برای دریافت کالا و خدمات دارند.

۳. **وضعیت یا شرایط اقتصادی:** برخورداری از درآمدی خاص، پس‌انداز، قدرت وام گرفتن و

قرض کردن، می‌تواند بر انتخاب کالا و در نتیجه در خرید و فروش آن تأثیر بگذارد و از سوی دیگر رکود، در وضعیت اقتصادی تأثیر معکوس می‌گذارد.

۴. **سبک زندگی:** معمولاً افراد و طبقات اجتماعی مختلف و حتی آنهایی که مشاغل یکسانی دارند، ممکن است از سبک و شیوه زندگی متفاوتی برخوردار باشند. سبک زندگی عبارت است از: الگوی زندگی فردی که در فعالیت‌ها، دلبستگی‌ها و افکار شخصی خود را نشان می‌دهد.

۵. **شخصیت:** هر فردی شخصیت متمایزی دارد که چرایی و چگونگی رفتار فرد را توجیه می‌کند. به همین دلیل، شخصیت افراد بر خرید آنها تأثیر بارزی می‌گذارد.

ب) عوامل روانی

از مهم‌ترین عوامل روانی مؤثر بر مصرف، انگیزه‌های مرتبط با مصرف است. میان انگیزه و انگیزش و نیاز، رابطه مستقیمی وجود دارد. هنگامی که یک نیاز شدت کافی پیدا کرد، تبدیل به محرک یا انگیزش می‌شود. بنابراین انگیزه یا انگیزش، نیازی است که برای هدایت شخص در ارضا شدن آن عامل از شدت کافی برخوردار است.

ج) عوامل فرهنگی

بر اساس مطالعات مختلف، عوامل فرهنگی تأثیراتی عمیق بر رفتار مصرف‌کنندگان می‌گذارند. فرهنگ یک جامعه، مجموعه عوامل مادی و معنوی

نباشد؛ به گونه‌ای که بسیاری بر این باورند که هدف از سایر فعالیت‌های اقتصادی مانند: پس انداز، تولید و توزیع نیز در نهایت مصرف است.^۹

مصرف در عین اینکه هدف نهایی از تولید و توزیع است، یکی از عوامل مؤثر بر آنها نیز می‌باشد. بر همین اساس اقتصاددانان، اصلی را به عنوان «حاکمیت مصرف کننده» مطرح کرده‌اند؛ یعنی این مصرف‌کننده است که به تولیدات و چگونگی تخصیص منابع تولید و توزیع شکل می‌دهد. از این رو، سیاست‌های مصرفی صحیح، در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی تأثیر چشمگیری دارد و سبب ایجاد انگیزه در بازارهای مصرف می‌شود که این امر نیز ازدیاد تولیدات و درآمدها را به دنبال دارد. علاوه بر این، کنترل مصرف به منظور فراهم کردن زمینه پس انداز و سرمایه‌گذاری نیز، رشد و شکوفایی اقتصادی را به دنبال خواهد داشت.

نکته قابل توجه اینکه در دو نظام سرمایه‌داری و سوسیالیزم، محور نظریه‌های اقتصادی، نیازهای

است و عوامل مادی و معنوی در معنای روان‌شناختی عبارت است از: شیوه‌های رفتار مردم یک جامعه. مهم‌ترین عامل موجود در این فرهنگ، هنجارها و ارزش‌هایی است که مصرف‌افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ارزش‌هایی مانند: موفقیت، اهل عمل بودن، ترقی و استقلال فردی، سلامتی و زیبایی اندام و بسیاری از خواسته‌های ما در نتیجه زندگی در مکان‌ها، موقعیت‌ها و شهرهایی است که تعالیم و ارزش‌های مصرفی خاصی را القا می‌کند. به همین دلیل باید در زمینه مصرف، جهت‌گیری‌های فرهنگی را در نظر گرفت.

د) عوامل اجتماعی

هر فردی در اجتماع می‌تواند نقش‌های متفاوتی را ایفا می‌کند و به طور قطع هر کدام از نقش‌هایی که افراد به عهده دارند، می‌تواند بر رفتار آنها برای خرید کالا اثر بگذارد. در اجتماع هر نقشی دارای منزلتی است و منزلت، احترامی است که اجتماع برای آن نقش قائل است. در بیشتر موارد افراد از کالاها و پوشاکی استفاده می‌کنند که گویای نقش و شأن آنها باشد؛ مانند: خرید لباس‌های خاص و داشتن اتومبیل خاص.^۸

اهمیت مصرف در مباحث اقتصادی

«مصرف» یکی از بخش‌های مهم مباحث اقتصادی است که در میان متغیرهای اقتصادی، شاید هیچ کدام به اندازه مصرف، برای عموم مردم مهم



و چنان دست خود را گشود که همه آن به روی زمین ریخت و فرمود: این، «اسراف» است. بار سوم مشت دیگری برداشت و طوری دست خود را گشود که مقداری فرو ریخت و مقداری در دستش بازماند، فرمود: این، همان «قوام» است.^{۱۴}

مصارف مسرفانه، یکی از مذموم ترین اعمال از دیدگاه اسلام است و در آیات و روایات شدیداً محکوم شده است.

کلمه اسراف، کلمه بسیار جامعی است که هرگونه زیاده روی در کمیت و کیفیت و بیهوده گرایی و اتلاف و مانند آن را شامل می شود.^{۱۵} اسراف در مصرف منابع طبیعی، تجاوز به حقوق دیگران و هدر دادن امکاناتی است که به همه انسان ها و نسل ها تعلق دارد. از این رو، در جهان بینی دینی، اسراف و مصرف بی رویه سرانجام به نابودی امکانات می انجامد که همه را در کام نیستی فرو می برد. به فرموده امام علی (ع): «السرف مثواة؛ مصرف بی رویه، عامل نابودی است».^{۱۶}

فلسفه حرمت اسراف

دین مقدس اسلام، بهره برداری مشروع از نعمت های الهی و زیبایی های زندگی را مباح و رواء و اسراف و زیاده روی را حرام می داند و این بدان جهت است که مسلمان به تناسب امکانات و توانایی و کارایی خود، در برابر جامعه مسئولیت دارد. در این زمینه، شهید مطهری سخن ارزشمندی دارد و می فرماید:

مادی انسان است؛ به طوری که اگر نیازهای مادی اساسی وجود نداشت، با ایجاد نیازهای مادی کاذب، زمینه مصرف هر چه بیشتر را فراهم می سازند؛ ولی مصرف در نظام اسلامی فقط در حوزه نیازهای مادی انجام نمی گیرد، بلکه قسمتی از خواسته ها و مطلوبیت های معنوی نیز انگیزه مصرف را به وجود می آورند. به دیگر تعبیر، دایره انگیزه های مصرف در اسلام، گسترده تر از دایره انگیزه های مصرفی در هریک از دو نظام مذکور خواهد بود.^{۱۰}

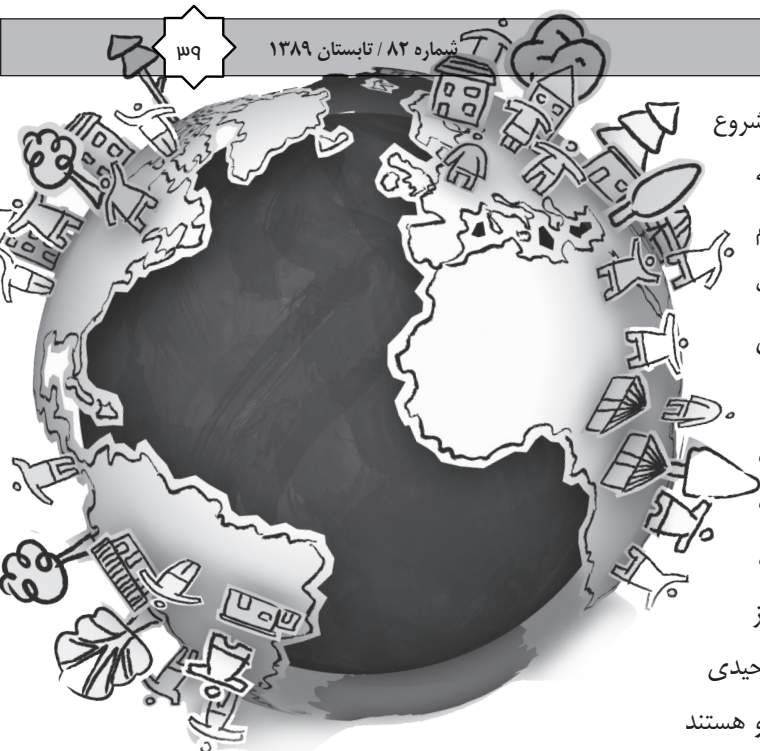
ویژگی های ساختار مصرف مطلوب اسلام

ساختار و الگوی مصرف مطلوب در اسلام، حاوی نکات آموزنده و تربیتی ارزنده ای است که عمل کردن بر اساس آن، نقش مؤثری بر زندگی افراد می گذارد. این ساختار با مطالعه دقیق در آیات و روایات به دست می آید.^{۱۱}

نکوهش اسراف در اسلام

«اسراف» عبارت است از: هرگونه تجاوز از حد در کاری که انسان انجام می دهد، ولی غالباً این کلمه در مورد هزینه ها و خرج ها شهرت دارد.^{۱۲}

هنگامی که امام صادق (ع) آیه ﴿الَّذِينَ إِذَا انْفَقُوا لَمْ يَسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾^{۱۳}؛ «و کسانی که هرگاه انفاق کنند، نه اسراف می کنند و نه سخت گیری، بلکه در میان این دو، حد اعتدالی دارند» را تلاوت کرد، مشتی سنگ ریزه از زمین برداشت و محکم در دست گرفت و فرمود: این، همان «اقتار» و سخت گیری است. سپس مشت دیگری برداشت



«اسراف و تبذیر و هرگونه استفاده نامشروع

از مال، ممنوع است؛ نه تنها از آن جهت که نوع عملی که روی آن صورت می‌گیرد، حرام است بلکه از آن جهت که تصرف در ثروت عمومی است، بدون مجوز... چون در عین حال این مال به جامعه تعلق دارد».^{۱۷}

گذشته از اینها، به دلیل محدودیت منابع، معمولاً هر اسراف‌کاری سبب محرومیت برخی دیگر از انسان‌ها خواهد شد. به علاوه، روح اسراف معمولاً با خودخواهی و بیگانگی از خلق خدا همراه است. اصولاً از نظر بینش توحیدی مالک اصلی، خدا است و انسان‌ها امانت‌دار او هستند و هر گونه تصرفی بدون اجازه و رضایت او، زشت و ناپسند است و روشن است که خداوند نه اجازه اسراف می‌دهد و نه اجازه بخل و تنگ چشمی.^{۱۸}

سید قطب می‌گوید: «مصرفان کسانی هستند که از بندگی خدا خارج می‌شوند و در گمراهی فرومی‌روند...».^{۱۹}

نسبی بودن اسراف

منظور از نسبی بودن اسراف، این است که ممکن است خرید و مصرف چیزی نسبت به شخصی، اسراف محسوب شود و نسبت به شخص دیگر، اسراف به شمار نیاید.

بنابراین مواردی که در نظر عرف تجاوز از حد صدق نکند و فقط با دقت عقلی قابل تشخیص باشد، اسراف محسوب نخواهد شد؛ هرچند در روایات

این‌گونه موارد نکوهش شده است. امام صادق (ع) می‌فرماید: «اسراف مورد رضایت خداوند نیست، حتی (در حد) دوراف‌کندن هسته میوه و ریختن نیم خورده آب»؛^{۲۰} در حالی که این گونه موارد در عرف جامعه امروز ما، اسراف و تبذیر به شمار نمی‌آید.

یکی از موارد نسبی بودن اسراف، این است که حد و سطح متعارف در جوامع مختلف با هم فرق دارند و از این رو، در جوامع مختلف از نظر رشد و پیشرفت و عدم آن، رفاه زندگی توده مردم متفاوت است. ممکن است بهره‌مندی از مقداری کالا یا خدمات در یک جامعه در حال توسعه، تجاوز از حد متعارف به حساب آید و در جامعه پیشرفته، تجاوز از سطح معمول و متعارف به شمار نیاید. از این رو، می‌توان گفت اسراف در اینجا یک امر نسبی است.^{۲۱} در روایتی آمده است

که اسحاق بن عمار از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کرد: مردی ده پیراهن دارد، آیا این کار اسراف است؟ فرمود:

«لا ولكن ذلك ابقى لثيابه و لكن السرف ان تلبس ثوب صونك في المكان القذر»^{۲۲}؛ نه، زیرا این (تعداد لباس) موجب دوام بیشتر لباس های اوست، ولی اسراف این است که لباس حفظ (آبروی) خود را در جای آلوده بپوشی»^{۲۳}.

زهد و قناعت

زهد به معنای بی رغبتی و بی اعتنائی به یک امر، رها کردن شیء و دوری از آن آمده است.^{۲۴} همین طور **قناعت** به معنای بسنده کردن به مقدار کم از کالای مورد نیاز و رضایت به چیزی است که نصیب شخص می شود.^{۲۵} در تفاوت معنای قناعت و زهد می توان گفت: زهد، امری سلبی است؛ یعنی عدم تمایل به نعمت های دنیا و دوری از آنچه در اختیار انسان قرار دارد؛ ولی قناعت به معنای کافی دانستن آنچه که هست و رضایت به آن است. صفت مقابل قناعت، حرص است. امام علی علیه السلام می فرماید: «قناعت به دست نمی آید، مگر اینکه حرص ناپود شود».^{۲۶}

دو صفت زهد و قناعت، قابل جمع هستند.

قناعت، زمینه رسیدن به زهد را فراهم می سازد و برخورداری از زهد نیز تحقق روحیه قناعت را آسان می کند. همان طور که در برخی احادیث آمده، زهد در مراحل با قناعت و کم مصرفی همراه است. از

طرف دیگر، زهد درمقابل حب دنیا است و قناعت در مقابل حرص (شاخه ای از حب دنیا) قرار دارد. از این رو، می توان گفت که قناعت، زیرمجموعه زهد است و می تواند یکی از مراحل آن باشد.

زهد می تواند آثار اقتصادی ذیل را به دنبال داشته باشد:

۱. تولید فراوان، مصرف کم و پس انداز مازاد مصرف؛

۲. بهره برداری از مازاد مصرف در جهت انفاق، و کمک مالی به فقیران و نیازمندان و وقف اموال برای نیازهای عمومی؛

۳. پرهیز از مصرف تجملی و اجتناب از اسراف و تبذیر، اموال شخصی و عمومی؛

۴. مصرف اندک زمامداران و مسئولان جامعه از بیت المال و حفظ اموال عمومی که موجب الگو قرارگرفتن آنان برای دیگر ارکان حکومت می شود.

قناعت هم آثاری می تواند داشته باشد؛ از جمله: عزت نفس در بی نیازی از دیگران، برخورداری از حیات طیب و سعادت بخش، توانایی در انفاق مال، تحمل در مصیبت های زندگی، زیبایی در کسب و کار، آرامش روانی و اجتماعی و اصلاح نفس.^{۲۷}

تبذیر چیست؟

«تبذیر» نیز همانند اسراف، حرام است. تبذیر در اصل از ماده «بذر» به معنای افشاندن و پاشیدن بذر است که بذر بعد از افشاندن، دیگر قابل جمع و

«هرکس که لباسی بپوشد و در آن اظهار بزرگی کند، خداوند او را از لب دوزخ فرو می‌کشد و او همراه قارون خواهد بود».

به خواسته‌های حیوانی و غرائز مادی است و هدف بالاتری را در نظر ندارند، اما در اسلام، هدف بهره‌مندی از نعمت‌ها و امکانات است و نعمت‌ها وسیله‌ای برای سلامت جسم و روح در جهت انجام دادن هر چه بهتر وظایف الهی است تا رضایت الهی و قرب به او حاصل شود.

البته غفلت از این هدف والا، از جهل انسان به زندگی و حیات ناشی می‌شود و برخاسته از حرص و آز است که همچون سرابی پیوسته انسان را به سوی خود می‌خواند؛ به گونه‌ای که فرصت استفاده از کالاهای و خدمات خریداری شده را نیز از وی می‌گیرد.

از این رو، مصرف با انگیزه‌های تفاخر بر دیگران، خودنمایی، هم‌چشمی و به عنوان انگیزه‌های منفی و دون شأن انسان شمرده و نکوهش شده تا آنجا که پیامبر اسلام می‌فرماید:

«من لبس ثوباً فاخْتالَ فیهِ خَسَفَ اللهُ به من شَفِیرَ جَهنم و کان قرین قارون^{۲۳}؛ هرکس که لباسی بپوشد و در آن اظهار بزرگی کند، خداوند او را از لب دوزخ فرو می‌کشد و او همراه قارون خواهد بود».

ارزش انسان‌ها در جامعه اسلامی براساس کمیت و مقدار مصرف ارزیابی نمی‌شود تا هر کس که بیشتر

گردآوری نیست و حالت نابودی به خود می‌گیرد.^{۲۸} تبذیر در مواردی است که انسان اموال خود را به صورت غیرمنطقی و فسادآمیز، مصرف کند. معادل آن در فارسی «ریخت و پاش» است.^{۲۹}

بنابراین اتلاف و بیهوده صرف کردن مال، چه کمی و چه کیفی، از نظر اسلام ممنوع و حرام است. از این رو، باید به جنبه‌های کیفی مصرف کالاهای مختلف، استعداد های نهایی منابع تولیدی و خدماتی توجه کامل داشت و هر منبع خدماتی یا ماده تولیدی را باید در جایی به کار گرفت که بیشترین بازدهی را داشته باشد تا از استعدادهای بالقوه آن به طور کامل بهره برداری شده باشد.^{۳۰} امام صادق (ع) می‌فرماید: «... من انفق شیئاً فی غیر طاعة الله، فهو مبذر...»^{۳۱} ... هرکس چیزی را در غیر طاعت خدا (بیهوده، یا برای معصیت) خرج کند، تبذیرگر است».

بر اساس چهارچوبی که امام جعفر صادق (ع) معین فرموده است، با نگاهی به کم و کیف هزینه‌های ثروتمندان و متکثران، می‌توان دیدگاهی را برگزید که مورد رضایت خداوند و رسول گرامی‌اش است.

مصرف گرایی در بینش‌های مادی و الهی
اهداف مکاتب سرمایه‌داری و سوسیالیسم، محدود

برگزار کند و به انواع تجملات اقدام ورزد که با درآمد وی ناسازگار باشد. چنین مخارج بی‌رویه‌ای می‌تواند «اقتصاد خانواده» را فلج سازد. این امر تا حدی پیش می‌رود که برخی حاضر می‌شوند از درآمدهای ضروری خود بکاهند و پس انداز حاصل از آن را صرف چنین مصارفی سازند.

از طرفی دیگر، رقابت در مصرف بی‌رویه با اخلاق، ناسازگار است و فساد را حاکم می‌کند و آثار سوء اقتصادی و اجتماعی دارد که اسلام در صدد نفی آن آثار ناپسند و مبارزه با ریشه این گونه مفاسد است.

در روایات نیز از رقابت در دنیاطلبی نهی شده است. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«لا تکن ممن ... ینافس فیما یفنی و یسامح فیما یبقی^{۳۳}؛ از کسانی مباش ... که در آنچه فانی می‌شود، رقابت می‌کنند و در مورد آنچه ماندنی است، مسامحه روا می‌دارند».

۲. رفاه طلبی ثروتمندان: یکی از عوامل

مصرف گرایی، رفاه طلبی و تنوع خواهی صاحبان ثروت است. آنان با خودپرستی و کام جویی سیری ناپذیر، بیش از نیازهای واقعی خود مصرف می‌کنند. نفس مصرف را ارزش می‌دانند و در این جهت به فخر فروشی و مسابقه با یکدیگر می‌پردازند. این صنف همواره برای حفظ منافع خود می‌کوشند، بر واردات کالاهای لوکس و تجملی پا می‌فشارند و درآمدهای ارزی را صرف واردات این گونه کالاها می‌کنند.

مصرف می‌کند، ارزش اجتماعی او فزون‌تر باشد. از این رو، هر قدر ارزش‌های اسلامی بیشتر بر جامعه حاکم شود، انگیزه‌های منفی مصرف، تأثیر خود را بیشتر از دست می‌دهد و شایسته است مسلمانان به این امر توجه ویژه کنند تا از پیامدها و آسیب‌های آن مصون بمانند.

از نگاه دیگر

موضوع مصرف‌گرایی را در دو محور بررسی می‌کنیم:

الف) عوامل مصرف‌گرایی

هدف از مصرف، تأمین انرژی و شرایط لازم برای ادامه زندگی است. انسان مجموعه‌ای از نیازهای خود را با مصرف مواد و کالاها بر می‌آورد که این امر، معیارها و ضوابطی دارد و در صورت رعایت، مصرف افراد در جهت رشد و توسعه کل جامعه قرار می‌گیرد.

زندگی مصرفی و مصرف افراطی امکانات و وسایل رفاهی و ...، نوید بخش زندگی سعادتمندانه نخواهد بود. گرایش افراطی جوامع به مصرف و عدم توجه به تولید، عوامل مختلفی دارد که پاره‌ای از آنها را بر می‌شماریم.

۱. هم‌چشمی و رقابت: هم‌چشمی و رقابت با

دیگران سبب می‌شود که فرد، کالایی را خریداری کند که نیاز واقعی به آن ندارد. به عنوان مثال، مراسمی

سیماء، مجلات، کتاب‌ها و انواع آگهی‌های تبلیغی - تجاری نیز می‌تواند مردم را به سمت مصرف صحیح یا غلط سوق دهد. چه بسا افرادی که از این طریق به سمت کالاهای لوکس و تجملی هدایت شوند یا اینکه در اثر تبلیغ صحیح، از مصرف زدگی و انحرافات آن نجات یابند.^{۳۴}

بنابراین یکی از علل عقب ماندگی بعضی از جوامع، مصرف‌گرایی افراطی آنهاست؛ مصارفی که بیشتر به پیشرفت و ترقی جوامع صنعتی می‌انجامد. مصرف‌زدگی، نوعی بیماری مهلک است که درآمد کشورهای عقب مانده را هدر می‌دهد و از سرمایه‌گذاری و سلامت اقتصادی آنها می‌کاهد.^{۳۵}

ب) مبارزه با مصرف‌گرایی

قابل توجه است که گردآوری سرمایه به منظور توسعه در یک کشور، ریشه در فرهنگ مصرف‌گرایی یا پس انداز درآمد مردم آن کشور دارد. اگر فرهنگ مردم، مصرفی باشد، مصرف به اندازه درآمد، بلکه بیشتر است و کسری درآمد از طریق قرض و وام، جبران می‌شود. در این صورت پس انداز وجود نخواهد داشت و بیشتر به شکل پس انداز منفی ظاهر می‌شود. اما اگر فرهنگ مردم، پس انداز باشد، تحرک جامعه در جهت توسعه، سرمایه‌گذاری و پرهیز از هرگونه اسراف در مصرف خواهد بود.

از این رو داشتن الگوی صحیح مصرف برای جوامع اسلامی ضرورت دارد و روشن است که استقرار

بنابراین حرص و به عبارت دیگر، عشق به جمع‌آوری مال و هدف دانستن آن، مذموم است و آیات و روایات نیز ثروت اندوزی این چنینی را نکوهیده است؛ چرا که در جمع‌آوری آن، هدف درستی پی‌گیری نمی‌شود و چه بسا از طریق نادرست و تجاوز به حقوق دیگران به دست آمده باشد، و گر نه اصل ثروت حلال که از راه شرافتمدانه به دست آمده و در جامعه ایجاد کار و شغل را در پی داشته باشد همچنین موجب پیشرفت کشور و رفع نیازهای جامعه گردد، نه تنها از طرف شرع مقدس اسلام منعی نشده، بلکه تشویق هم شده است.

۳. تجزیه‌های فرهنگی: سطح پایین فرهنگی

همراه با بینش نادرست در امور تربیتی - اجتماعی، ممکن است نوعی مصرف‌گرایی مخفی را به دنبال داشته باشد. و این امر گرایش به سمت مصرف کالاهای خارجی را سبب می‌شود تا آنجا که برخی از تولیدکنندگان داخلی در این جوامع، کالاهای خود را با انواع مارک‌های خارجی به فروش می‌رسانند. از این رو، کم کم این باور در ذهن همگان شکل می‌گیرد که کشورهای صنعتی از هر نظر برترند. به تدریج در آینده فرزندان این جوامع، افرادی راحت طلب و ضربه‌پذیر در جامعه خواهند گردید که جز به مصرف سرشار، به چیز دیگری نمی‌اندیشند و عیاشی را بر همه چیز ترجیح می‌دهند!

۴. تبلیغات و رسانه‌های گروهی: صدا و

میزان مصرف انرژی در ایران هفده برابر کشوری مثل ژاپن، ۸/۵ برابر اروپا، ۲/۱ برابر چین و ۲/۸ برابر کشورهای آسیای شرقی است.

واقع نسبت به دارایی‌ها و ثروتش بی‌تفاوت است. از سوی دیگر، درآمدهای کشوری که مصرف‌گرایی در آن توجیه و تبلیغ می‌شود، نمی‌تواند برای رشد کشور و توسعه زیرساخت‌های اقتصادی آن هزینه شود. این درآمدها نیز خواه ناخواه، هزینه مصرف بی‌رویه و غیراصولی در سطح کشور خواهد شد.

واقعیت آن است که مصرف‌گرایی به شدت در جامعه ما رواج دارد. آمار و ارقام نگران‌کننده‌ای وجود دارد که این مصرف بی‌رویه را نشان می‌دهد؛ مثلاً در خصوص انرژی، برای مقایسه مصرف انرژی، از معیار «شدت انرژی» استفاده می‌شود که برابر نسبت مصرف انرژی به تولید ناخالص داخلی است. مطابق آمارها، ایران در کل جهان بالاترین میزان «شدت انرژی» را به خود اختصاص داده است! این معیار برای ایران هفده برابر کشوری مثل ژاپن، ۸/۵ برابر اروپا، ۲/۱ برابر چین و ۲/۸ برابر کشورهای آسیای شرقی است. این آمار میزان مصرف بی‌رویه انرژی را در ایران نشان می‌دهد.

در مورد سایر منابع نیز وضعیتی مشابه حاکم است. الگوی مصرف آب آشامیدنی بر اساس اعلام

فرهنگ صحیح مصرفی، نیاز به آموزش مستمر دارد تا قناعت پیشگی و پرهیز از اسراف به عنوان یک ارزش جایگاه ویژه خود را بازابد و با مصرف‌گرایی به عنوان کار ناشایست مبارزه گردد، و در عوض، تمام تلاش و کوشش افراد در راه تولید بیشتر به کار گرفته شود و سخت‌کوشی در این راه به عنوان ایثار و فداکاری و ادای دین در قبال اجتماع، ترویج شود.

روشن است که تبلیغ و ترویج یک فرهنگ بر دوش کارگزاران یک نظام است. در نظام اسلامی شایسته است که دولت براساس آیین مقدس اسلام تدبیری بیندیشد تا افراد از کودکی در داخل خانواده و محیط مدرسه، با زبان‌های فرهنگ مصرفی و سودمندی فرهنگ صرفه جویی، میانه‌روی در مصرف، محدود کردن تمایلات و تقاضا آشنا شوند و بدین وسیله گام بزرگی در جهت بهبود وضع خود و اجتماع بردارند.^{۳۶}

مصارف انرژی

امروزه نقش انرژی در عرصه گوناگون حیات و جایگاه بی‌بدیل آن در تمدن بشری، بر کسی پوشیده نیست. درباره مصرف بی‌رویه انرژی گفته شده است: «منابع و ذخایر هر کشور، جزء ثروت‌های آن کشور به شمار می‌آید، به این معنا که اگر کشوری نسبت به مصرف غیر اصولی منابع خود بی‌تفاوت باشد، در

- ۱۴ . تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۵، ص ۱۵۲، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۲ ش.
- ۱۵ . همان ، ص ۱۴۹.
- ۱۶ . میزان الحکمه، محمد محمدی ری شهری، ج ۵، ص ۲۴۵۸ و ۲۴۵۹، قم، دارالحديث.
- ۱۷ . نظری به نظام اقتصادی اسلام، مرتضی مطهری، ص ۵۵-۵۶، تهران، صدرا، ۱۳۷۹ ش.
- ۱۸ . تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۱۵۴.
- ۱۹ . فی ظلال القرآن الکریم، سید قطب، ج ۵، ص ۳۰۵۸.
- ۲۰ . وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۵، باب ۲۵، ص ۲۵۷، ج ۲.
- ۲۱ . مبانی اقتصاد اسلامی، ص ۳۹۰.
- ۲۲ . مکارم الاخلاق، رضی الدین ابی نصر طبرسی، ص ۹۸.
- ۲۳ . تدبیر معیشت از دیدگاه آیات و روایات، ص ۹۴-۹۷.
- ۲۴ . اساس البلاغه، محمود بن عمر زمخشری، ص ۱۹۷.
- ۲۵ . مجمع البحرین، فخرالدین طریحی، ج ۴، ص ۳۸۴.
- ۲۶ . غررالحکم، عبدالواحد آمدی، شرح خوانساری، ج ۵، ص ۶۶.
- ۲۷ . دانشنامه امام علی، به اهتمام پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ج ۷، ص ۱۸۹-۱۹۲، تهران، ۱۳۸۵ ش.
- ۲۸ . مفردات، راغب اصفهانی، ماده «بذر».
- ۲۹ . تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۸۶.
- ۳۰ . مبانی اقتصاد اسلامی، ص ۲۹۲.
- ۳۱ . تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۸، به نقل از الحیاه، ترجمه احمد آرام، ج ۴، ص ۳۲۵، دلیل ما ، ۱۳۸۶ ش.
- ۳۲ . مکارم الاخلاق ، ص ۴۲۹.
- ۳۳ . نهج البلاغه ، کلمات قصار، ش ۱۵۰.
- ۳۴ . تدبیر معیشت از نگاه قرآن و روایات، ص ۱۱۹-۱۲۴.
- ۳۵ . پدیده شناسی فقر و توسعه ، (نظارت و اشراف) محمد حکیمی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۰ ش، ج ۲، ص ۲۱۲-۲۲۴.
- ۳۶ . تدبیر معیشت از نگاه قرآن و روایات، ص ۱۲۸-۱۳۰.
- ۳۷ . www.rajaneews.com.

بانک جهانی برای یک نفر در سال، یک متر مکعب و برای بهداشت در زندگی به ازای هر نفر، صد متر مکعب در سال است. بر این اساس، در کشور ما هفتاد در صد بیشتر از الگوی جهانی آب مصرف می شود! از نظر مصرف برق، ایران نوزدهمین کشور پرمصرف برق در دنیاست».^{۳۷}

بنابراین باید چاره جدی برای وضعیت موجود اندیشید....

پی نوشت ها

- ۱ . ر.ک: لسان العرب، ابن منظور ؛ تاج العروس، محمد مرتضی زبیدی، ماده صلح.
- ۲ . لغت نامه دهخدا، ماده اصلاح .
- ۳ . ر.ک: مقاله «اصلاحات اقتصادی، مهم ترین چالش ایران»، مجله «ترجمان اقتصادی»، س ۱، ش ۴۲.
- ۴ . ر.ک: بحارالانوار، ج ۶، ص ۹۳، ج ۱.
- ۵ . فرهنگ معین، محمدمعین، ج ۲، ص ۱۴۸ و ۱۴۹، تهران، نامن، ۱۳۸۴ ش.
- ۶ . کلیات علم اقتصاد، باقر قدیری اصلی، ص ۲۷۴، تهران، مرکز نشر سپهر، ۱۳۷۹ ش.
- ۷ . روان شناسی رفتار مصرف کننده، حمید آتش پور، ص ۲۰-۲۱، تهران، روزآمد، ۱۳۸۲ ش.
- ۸ . همان، ص ۷۳-۹۱.
- ۹ . اقتصاد کلان، فریدون تفضلی، ج ۶، ص ۳، نشر نی، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- ۱۰ . مبانی اقتصاد اسلامی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ج ۱، ص ۲۸۵ و ۲۸۶، تهران، سمت، ۱۳۷۱ ش.
- ۱۱ . تدبیر مشیت از دیدگاه آیات و روایات، قربان جمالی، ص ۹۰-۹۱، قم، زمزم هدایت، ۱۳۸۵.
- ۱۲ . المفردات، راغب اصفهانی، ماده «سرف»، ص ۴۰۷، بیروت، تحقیق صفوان عدنان واقدی، ۱۴۱۶ ق.
- ۱۳ . فرقان/ ۶۷.

بلای اسراف

سید جواد حسینی

به همین جهت، مقام معظم رهبری «اسراف» را به عنوان یک عیب ملی معرفی می‌کند و مصرف‌گرایی را برای جامعه بلا می‌خواند.^۲

بر اساس این دور اندیشی است که اسلام سخت بر دوری از اسراف و تبذیر پای فشرده و اموری را در این زمینه مطرح کرده است که بشر بعد از قرن‌ها به آن رسیده است.

مقاله پیش رو، مروری است بر موضوع اسراف در قرآن، روایات و بیان معانی مصادیق، خطرهای زیان‌های اسراف.

اسراف در قرآن

قرآن با این که کتاب قانون کلی است، درباره اسراف آیات متعددی دارد و نکات کلیدی و مهمی در

بی‌شک خداوند که انسان‌ها را آفریده است، رزق و روزی آنها را تضمین کرده و به قدر کافی نعمت‌ها و مواهب طبیعی برای بهره‌وری در اختیار آنها قرار داده است، به شرط هدر ندادن نعمت‌های الهی و بهره‌برداری صحیح و منطقی و برنامه‌ریزی و به دور از افراط و تفریط.

در سطح جهانی، اسراف و زیاده‌روی و یا مصرف نادرست، ممکن است بشر را با کمبودها مواجه سازد و در سطح منطقه‌ای، باعث محرومیت کشورهای دیگر یا نسل‌های بعدی شود.

آمار نشان می‌دهد که روزانه بیش از صد میلیون تومان از بیت المال صرف چاپ اسکناس می‌شود و ایران در این زمینه و در اسراف نان در میان کشورهای جهان رتبه اول را دارد.^۱

آمار نشان می‌دهد که روزانه بیش از صد میلیون تومان از بیت المال صرف چاپ اسکناس می‌شود و ایران در این زمینه و در اسراف نان در میان کشورهای جهان رتبه اول را دارد.

پزشک مسیحی گفت: کتاب شما و پیامبر شما، از طب چیزی فروگذار نکرده و برای جالینوس چیزی نگذاشته است.
در سورة انعام مسئله بازتر بیان شده است و قید دیگری نیز اضافه شده است:

﴿كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾^۴؛ «از میوه آن (هر درخت میوه) هنگامی که میوه رسید، بخورید و روز درو کردن (و چیدن محصول) حق آن را (همچون زکات، خمس و غیر آن) بدهید، ولی اسراف نکنید که به راستی خداوند مسرفان را دوست نمی‌دارد».

بعضی گفته‌اند که هر کسی را خدا دوست ندارد، اهل عذاب است؛ چون محبت خدا به معنای رساندن ثواب است.^۵

۲. عذاب دنیایی اسراف‌کاران

﴿لَنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَابَةً مِنْ طِينٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ﴾^۶؛ «تا بارانی از «سنگ - گل» بر آنها بفرستیم؛ سنگ‌هایی که از ناحیه پروردگارت برای اسراف‌کاران نشان گذاشته شده است».

برخی آیه را این چنین ترجمه کرده‌اند که: مجازات الهی در انتظار مسرفان است.^۷ به هر حال، آیه می‌رساند که عذاب دنیوی و سنگ‌باران گناهکاران از سوی مأموران الهی، به ابره و حرمت‌شکنان مکه اختصاص

این زمینه مطرح می‌کند. و دقت در این آیات می‌تواند راهگشا باشد و جامعه ما را از اسراف و تبذیر نجات دهد.

۱. خدا اسراف‌کاران را دوست ندارد

﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾^۳؛ «(از آنچه بر شما حلال شده) بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست ندارد».
با اسراف، سرمایه محبت الهی که نعمتی بزرگ است، از دست انسان می‌رود. و می‌شود گفت هر کس این نعمت را از دست دهد، گرفتار عذاب می‌شود.

در ذیل آیه ۳۱ اعراف در مجمع البیان می‌خوانیم که طبیب هارون الرشید، مردی مسیحی به نام بختیشوع بود. وی به واقدی گفت: آیا در قرآن شما چیزی از علم طب آمده است. واقدی گفت: بلی، حق تعالی در نیم آیه جمع فرموده است، آنجا که می‌فرماید: ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا﴾. پرسید: از پیامبر شما چیزی در این باب رسیده است؟ گفت: بلی، پیامبر ما تمام علم طب را در چند کلمه جمع کرده و فرموده است: «الْمَعْدَةُ بَيْتُ الدَّاءِ وَ الْحَمِيَّةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ وَ اعْطِ كُلَّ بَدَنٍ مَا عَوَّدَتْهُ؛ معده، خانه دردها و رنج‌هاست، و پرهیز کردن ریشه همه دواهاست، و به هر بدن به مقداری که عادت کرده، (غذا) بده».

ندارد، بلکه مسرفان نیز دچار عذاب می‌شوند.

در آیه دیگر بعد از بیان زندگی تلخ کسانی که خدا را به فراموشی سپرده‌اند، می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى﴾^۸؛ «و این گونه جزا می‌دهیم کسی را که اسراف کند، و به آیات پروردگارش ایمان نیاورد، و عذاب آخرت شدیدتر و پایدارتر است».

این آیه علاوه بر عذاب دنیوی، به عذاب اخروی نیز تهدید کرده است.

۳. محرومان از هدایت الهی

هدایت ابتدایی و پاداش الهی نیاز به پیش زمینه دارد و انسان مُسرف، این زمینه را از دست می‌دهد؛ لذا از هدایت الهی محروم می‌شود:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴾^۹؛ «خداوند مسرفان دروغگو را هدایت نمی‌کند».

۴. گمراهی مسرفان

قطعاً وقتی انسان هدایت الهی را از دست داد، اضلال عقوبتی الهی به سراغ او خواهد آمد و او را در این گمراهی تأیید و ماندگار خواهد کرد:

﴿كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾^{۱۰}؛ «این گونه خداوند هر اسراف‌کار تردیدکننده‌ای را گمراه می‌سازد».

۵. از مسرفان نباید اطاعت کرد

کسی که خود گمراه است و هدایت الهی نیز دست او را نگرفته است، نباید مورد اطاعت مردم قرار گیرد. توجه جدی جامعه به این نکته بسیار دقیق، باعث می‌شود تا

به اسراف‌کاران که هر روز تشریفات اسراف‌کارانه‌ای را در جامعه مرسوم می‌سازند، اقتدا نکنند و آنان را الگوی خود قرار ندهند:

﴿وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ﴾^{۱۱}؛ «فرمان مسرفان را اطاعت نکنید».

جالب این است که به صورت مطلق از اطاعت آنها نهی می‌کند؛ یعنی از فرامین به ظاهر خوب آنها نیز نباید اطاعت شود؛ چون همین امر، راه اطاعت کامل از آنها را باز می‌کند.

۶. مسرفان، برادر شیطان‌اند

وقتی انسان از هدایت الهی محروم و دچار ضلالت گردید، به شیطان نزدیک و برادر و رفیق او خواهد شد. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَلَا تُبْذِرْ تَبْذِيرًا إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا﴾^{۱۲}؛ «و هرگز اسراف و تبذیر مکن؛ چرا که تبذیرکنندگان برادران شیطان‌اند و شیطان، کفران (نعمت‌های) پروردگارش را کرد».

نقل شده: کفار عرب بسیاری از اموال خود را برای ریاکاری و سمعه (رساندن کار خود به گوش دیگران) خرج می‌کردند و برای یک وعده میهمانی، شتران متعددی را ذبح می‌کردند تا مردم آنها را به سخاوت ستایش کنند. خداوند در این آیه، آنها را نکوهش کرد که در تضييع مال همچون دیوها از گروه جن هستند^{۱۳} و در واقع برادران شیطان شمرده می‌شوند. به همین جهت فرعون نیز اسراف‌کار شمرده شده است و اسراف، شیوه فرعونی به حساب آمده است:

شدن به شیطان سوق می‌دهد و سرانجام به عذاب دنیوی و هلاکت ابدی در جهنم گرفتار می‌سازد.

جالب است بدانید که خداوند در سوره یونس وقتی سخن از فرعون به میان می‌آورد، اول او را اسراف‌کار می‌خواند: ﴿إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ﴾^{۱۹} و در آیه بعد او را ظالم و ستمگر می‌شمارد: ﴿لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^{۲۰}، و در آیه سوم او را کافر می‌خواند: ﴿وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾^{۲۱}؛ «و ما را به رحمت خود از گروه کافران نجات بده».

این تفاوت تعبیرات، شاید به این جهت باشد که انسان در مسیر گناه و خطا نخست از «اسراف»؛ یعنی تجاوز از حد و مرزها شروع می‌کند، بعد بنای «ستمکاری» می‌گذارد و سرانجام کارش به «کفر و انکار» منتهی می‌شود.^{۲۲}

﴿وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ﴾^{۱۴}؛ «به راستی فرعون در زمین برتری جویی داشت و به راستی از اسراف‌کاران بود».

۷. هلاکت، سرانجام اسراف

وقتی انسان به گمراهی افتاد و برادر شیطان و فرعون صفت شد، خود را به هلاکت می‌افکند: ﴿وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ﴾^{۱۵} «و مسرفان را هلاک کردیم».

و بدترین نوع هلاکت، جهنمی شدن است که در آیه بعد به آن اشاره شده است.

۸. مسرفان جهنمی‌اند

﴿وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ﴾^{۱۶} «و به راستی مسرفان اهل آتش‌اند».

این آیه نشان می‌دهد که اسراف از گناهان کبیره است، چون یکی از تعریف‌های گناه کبیره، این است که خداوند در قرآن وعده عذاب برای آن داده باشد.^{۱۷} در روایات صحیح که گناهان کبیره شمرده شده؛ اسراف ذکر شده است. حضرت رضا علیه السلام فرمود:

«و اجتناب الكبائر و هی: قتل النَّفْس... و الاسراف؛ دوری از گناهان کبیره همچون: کشتن نفس ... و اسراف کردن».^{۱۸}

از مجموع آیات گذشته به خوبی به دست آمد که اسراف، یکی از گناهان کبیره‌ای است که انسان را از محبوبیت در درگاه الهی و هدایت او محروم می‌سازد و به سمت ضلالت و گمراهی و فرعون صفتی و نزدیک



اسراف خود فقیر و یا اسراف دیگران، باعث محرومیت و فقر می‌شود.

۳. دور شدن از اصلاح نفس

امام علی علیه السلام فرمود: «وَيَحُ الْمُسْرِفُ، مَا الْبَعْدُ عَنْ صَلَاحِ نَفْسِهِ وَ اسْتِدْرَاكِ امْرِهْ؛ وای بر اسراف‌گر که چقدر از مصلحت نفسش و جبران امرش به دور است.»^{۲۵}

۴. اسراف، ریشه فقر

امام علی علیه السلام فرمود: «سبب الفقر الاسراف؛ عامل فقر و نداری، اسراف است.»

کلام امام نشان می‌دهد که اسراف خود فقیر و یا اسراف دیگران، باعث محرومیت و فقر می‌شود.

مروک بن عبید از پدرش نقل کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «يَا عُبَيْدُ اِنَّ السَّرْفَ يُورِثُ الْفَقْرَ وَ اِنَّ الْقَصْدَ يُورِثُ الْغِنَى؛ ای عبید! اسراف باعث نداری، و میانه‌روی باعث ثروتمندی می‌شود.»^{۲۶}

و در جای دیگر فرمود: «ضَمِنْتُ لِمَنْ اقْتَصَدَ اَنْ لَا يَقْتَرَّ؛ ضمانت می‌کنم برای کسی که میانه‌روی کند، فقیر نشود.»^{۲۷}

۵. مسرف، قابل رحم نیست

امام علی علیه السلام فرمود: «ذَرِ السَّرْفَ، فَإِنَّ الْمُسْرِفَ لَا يُحْمَدُ جُودَهُ وَلَا يُرْحَمُ فَقْرُهُ؛ دوری کن از اسراف؛ زیرا اسراف‌کار، جودش پسندیده نیست و فقر و نداری‌اش قابل ترحم نمی‌باشد.»

۶. اسراف، فساد است

امام صادق علیه السلام در جمعی خرما خواست و مشغول خوردن شد. یکی از حاضران هسته خرما را دور

اسراف و خطرات آن

در روایات معصومان نیز تعبیرهایی درباره اسراف و خطرات آن به کار رفته که انسان را می‌لرزاند. برخی از این روایات را با هم می‌خوانیم.

۱. اسراف، مغبوض الهی

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «اِنَّ الْقَصْدَ اَمْرٌ يُحِبُّهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَ اِنَّ السَّرْفَ يُبْغِضُهُ حَتَّى طَرَحَكَ النَّوَاءُ فَانْهَآ تَصْلَحُ لَشَيْءٍ وَ حَتَّى صَبُّكَ فَضْلَ شَرَابِكَ؛ به راستی که خداوند میانه‌روی را دوست و اسراف را دشمن می‌دارد، حتی دورانداختن هسته خرما را؛ زیرا آن هم به کار می‌آید (به عنوان غذای شتر و یا کاشت آن و ...) و همچنین باقی مانده‌ی آبی که خورده‌ای (اسراف است).»^{۲۳}

۲. اسراف و تبذیر

امام صادق علیه السلام فرمود: «اتَّقِ اللهَ وَلَا تُسْرِفْ وَلَا تَقْتَرْ وَ كُنْ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا اِنَّ الْاِسْرَافَ مِنَ التَّبْذِيرِ قَالَ اللهُ: ﴿وَلَا تُبْذِرْ﴾ اِنَّ اللهَ لَا يُعَذِّبُ عَلَى الْقَصْدِ؛^{۲۴} از خدا بترس و اسراف نکن و سخت‌گیری (هم) مکن (بلکه همیشه) در حد وسط باش. به راستی که اسراف از تبذیر است و خداوند فرموده: «تبذیر نکن». به راستی خدا بر میانه‌روی عذاب نمی‌کند (بلکه بر اسراف و تقتیر عذاب می‌کند).»

اقتصاد

راغب می‌گوید: اقتصاد (میانروی) دو نوع است:

۱. اقتصادی که مطلقاً پسندیده است و این در جایی است که دو طرفِ میانه روی و اقتصاد، افراط و تفریط باشد؛ مثلاً جود که بین اسراف و بخل قرار دارد و شجاعت، صفتی میان تهور (بی‌باکی) و جُبْن (ترس) قرار گرفته است. از این باب است «واقصد فی مشیک» در رفتن میانه‌رو باش». به این معنا اشاره دارد این آیه قرآن که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾^{۳۱} «و کسانی که هر گاه انفاق می‌کنند، اسراف و سخت‌گیری نمی‌کنند».

۲. نوع دوم، اقتصادی است که بین امر محمود و مذموم واقع شود؛ مثل چیزی که بین عدل و جور و یا قریب و بعید باشد، و به این معنا اشاره دارد این آیه قرآن که می‌فرماید: «برخی‌ها بر نفسشان ظالم‌اند و برخی مقتصد و میانه‌رواند»، و یا آیه ﴿سَفَرًا قَاصِدًا﴾^{۳۲} «سفری میانه (که نه دور باشد و نه نزدیک)».

مقصود از اقتصاد در محل بحث و روایات وارد شده، معنای اول است؛ یعنی آنچه بین اسراف و اقتار، افراط و تفریط قرار دارد.

اسراف

در مقابل اقتصاد، دو لفظ قرار دارد: «اسراف» است. اسراف از ماده سَرَفَ به معنای تجاوز از حد و مرز است در هر کاری که باشد، ولی مشهور این است که اسراف را در تجاوز از حد انفاق به کار می‌برند، و سفیان گفته: «هر آنچه در غیر طاعت خداوند انفاق شود، هر

می‌ریخت، حضرت دست او را گرفت (و یا از خرما خوردن دست کشید) و فرمود: «لَا تَفْعَلْ إِنَّ هَذَا مِنَ التَّبْذِيرِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» (این عمل) را انجام نده. به راستی این (دور انداختن هسته) از تبذیر است (و تبذیر فساد است) و خداوند، فساد را دوست نمی‌دارد».^{۳۹}

۷. عدم اسراف، نشانه خیر

امام علی علیه السلام فرمود: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَلْهَمَهُ الْاِقْتِصَادَ وَ حُسْنَ التَّدْبِيرِ، وَ جَنَّبَهُ سُوءَ التَّدْبِيرِ وَ الْاِسْرَافِ»^{۳۰} هر گاه خداوند خیر بنده ای را اراده کند، به او میانه‌روی و نیکو تدبیر کردن را الهام می‌کند و از سوء تدبیر و اسراف دورش می‌کند.

مفهوم شناسی

در آیات و روایات، واژه اسراف بیشتر استعمال شده است و گاه لفظ تبذیر به کار رفته است. در مقابل، گاهی اقتصاد و گاهی اقتار هم استعمال شده است. جا دارد که این الفاظ و فرق آنها را بیان کنیم.



با اسراف، سرمایه محبت الهی که نعمتی بزرگ است، از دست انسان می‌رود. و می‌شود گفت هر کس این نعمت را از دست دهد، گرفتار عذاب می‌شود.

چند کم باشد، اسراف است»، ولی این واژه اختصاص به انفاق ندارد. خداوند، قوم لوط را مسرف نامید که شهوت را در مسیر غیر صحیح آن به کار می‌بردند و گناه کردند: «الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ»؛ «بر خود اسراف و (ظلم) کردند».^{۳۳}

اقتار

«قتر» که طرف دیگر اقتصاد است، به معنای کم نفع رساندن است. قَتَرْتُ الشَّيْءَ؛ یعنی کم کرد. ریشه اصلی «قتر» از قَتَارٌ و به معنای دودی است که از بریان کردن چیزی و یا آتش زدن چوبی حاصل می‌شود. گویا برای انسان مُقْتَر از چیزی فقط دودش نصیب او می‌شود^{۳۴} و گویا به اندازه دود چیزی، انفاق می‌کند، نه خود آن شی را.

در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

«پنجمین صفت ممتاز «عباد الرحمن»، اعتدال و دوری از هر گونه افراط و تفریط در کارها مخصوصاً در مسئله انفاق است: «آنها کسانی هستند که به هنگام انفاق، نه اسراف می‌کنند و نه سخت‌گیری، بلکه در میان این دو، حد اعتدالی را رعایت می‌کنند».^{۳۵}

... انفاقی عادلانه و دور از هر گونه اسراف و سخت‌گیری دارند، ... (اما درباره) تفسیر «اسراف» و «اقتار» که نقطه مقابل یکدیگرند، مفسران سخنان گوناگونی دارند که روح همه، به یک امر باز می‌گردد و

آن اینکه «اسراف» آن است که بیش از حد و در غیر حق و بیجا مصرف گردد، و «اقتار» آن است که کمتر از حق و مقدار لازم بوده باشد».^{۳۶}

تشبیهی جالب!

عبدالملک بن عمر نقل می‌کند که حضرت صادق (ع) این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾. سپس آن حضرت مشتی از سنگ‌ریزه [از زمین] برداشت و محکم در دست گرفت [به گونه‌ای که چیزی از آن به زمین نریخت]. سپس فرمود: این همان «اقتار» و سخت‌گیری است که خداوند در قرآن ذکر کرده [و مذمت نموده]. سپس مشتی دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود [که همه آن به زمین ریخت] و فرمود: این اسراف است [که همه را خرج کنی و چیزی نگه نداری]. بار سوم مشتی دیگری برداشت و کمی دست خود را گشود، به گونه‌ای که مقداری ریخت و مقداری در دستش ماند و فرمود: این همان «قوام» و اقتصاد و میانه‌روی است.^{۳۷}

پی‌نوشت‌ها

۱. افق حوزه، سال هفتم، ش ۲۲۸، (۱۳۸۸/۱/۲۴)، ص ۸.
۲. همان.
۳. اعراف/۳۱.
۴. انعام/۱۴۱.
۵. گناهان کبیره، شهید دستغیب، ج ۲، ص ۹۲.
۶. ذاریات/ ۳۳ و ۳۴.
۷. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۹۶.
۸. طه/ ۱۲۷.
۹. غافر/ ۲۸.
۱۰. همان/ ۳۴.
۱۱. شعراء/ ۱۵۱.
۱۲. اسراء/ ۲۷ و ۲۸.
۱۳. ر.ک: گناهان کبیره، ج ۲، ص ۹۳.
۱۴. یونس/ ۸۳.
۱۵. انبیاء/ ۹.
۱۶. غافر/ ۴۳.
۱۷. گناهان کبیره، ج ۱، ص ۴۱ و ۴۲: «الکبائر کلّ ما اوعده الله علیه النار».
- ۱۸.
۱۹. یونس/ ۸۳.
۲۰. همان/ ۸۵.
۲۱. همان/ ۸۶.
۲۲. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۳۶۸.
۲۳. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۵۷، باب ۲۵، نفقات، ح ۲، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۵ (۲ نکاح)، باب ۲۱، نفقات، ص ۲۶۵، ح ۱ و ۳، بیروت، مؤسسه آل‌ال‌بیت لاحیاء التراث، ج ۳، ۱۴۱۱ق.
۲۵. همان، ص ۲۶۶، ح ۶.
۲۶. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۵۸، ح ۸.
۲۷. همان، ح ۷.
۲۸. همان، ص ۲۶۶، ح ۴.
۲۹. همان، ص ۲۶۸، باب ۲۳، نفقات، ح ۱.
۳۰. همان، ص ۲۶۶، ح ۲.
۳۱. فرقان/ ۶۷.
۳۲. المفردات، راغب اصفهانی، ص ۴۰۴، تهران، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ق.
۳۳. همان، ص ۲۳۰.
۳۴. همان، ص ۳۹۴، با تلخیص.
۳۵. فرقان/ ۶۷.
۳۶. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۱۵۲.
۳۷. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۶۴، ح ۶.



قلمرو اخلاقی نقد و انتقاد

به نزد من آن کس نکو خواه توست
که گوید فلان چاه در راه توست
«سعدی»

ترویج تفکر خلاق و انتقادی

از عواملی که به رشد فکری، پرورش ذهن و تولید اندیشه کمک می‌کند «تفکر انتقادی» است. این برنامه، فرآیندی است منسجم و خردمندانه که به طور فعال و توأم با نوعی تبخّر به تحلیل، ترکیب و ارزشیابی اطلاعات تدوین گردیده و تولید شده می‌پردازد و از طریق مشاهده، تجربه، تأمل و استدلال زیربنایی، باورهای خود را تقویت می‌کند و در اخلاق، رفتار و کردار خویش تحولی منطقی به وجود می‌آورد. این گونه افراد ظرفیت خوب و سعه صدر عالی دارند، به ارزش‌ها بها می‌دهند و از فضیلت‌های اخلاقی استقبال می‌نمایند. کسی که تفکر انتقادی دارد، می‌داند دانشی

که به دست آورده است، محدود بوده و احتیاج به بازنگری و اصلاح دارد و نیز مراقب است دچار آفت خودخواهی و خودمداری نشود.

نسبت به موقعیت‌های فریبنده، حساس است. در اخذ معارف و مکارم، تواضع و فروتنی نشان می‌دهد و نیز در انتقال دانش به دیگران، خاضع است. وقتی از موضوعی اطمینان ندارد و نمی‌تواند درباره‌اش اظهار نظر قطعی کند، از گفتن «من نمی‌دانم» هراس به دل راه نمی‌دهد.^۱

علامه طباطبایی در برابر برخی سؤالات که از حیطه‌ی توانایی‌های علمی او بیرون بود، لفظ «منی‌دانم» را با شهامت به کار می‌برد.^۲

صاحبان تفکر انتقادی بر احساسات و عواطف خویش غلبه دارند و آنها را به صورت هدایت شده، مفید و کارساز در موقعیت‌های گوناگون به کار می‌برند. دردها، رنج‌ها، ناکامی‌ها و نگرانی‌های آنان متکی بر واقعیت‌های زندگی فردی و اجتماعی است نه آن که بر برخی جهالت‌ها، تردیدها، امور خرافی و تخیلی وابستگی داشته باشند.

این گونه افراد هیچ‌گاه خود را محور قرار نمی‌دهند و ادعا ندارند به طور کامل درست می‌اندیشند بلکه مشتاق شنیدن، خواندن و استفاده از نقطه نظرات دیگران هستند و با روشن شدن حقیقت، درستی و انصاف، تسلیم می‌گردند گرچه به ضرر خودشان باشد. برای این که چنین نگرشی در جامعه به صورت یک «فرهنگ» در آید، لازم است قادر باشیم نقاط قوت و ضعف دیگران را در نظر بگیریم و به‌طور فرضی خود را به جای افراد دیگر قرار دهیم تا درک درستی از دیدگاه‌های افراد به دست آوریم، این کار تمایلات خودمدارانه و تکبر و بلندپروازی‌های خیال پردازانه را تضعیف می‌کند.

تفکر انتقادی علاوه بر آن که قدرت خلاقیّت صاحب آن را ارتقا می‌دهد، آن چنان استقلالی در بصیرت او به وجود می‌آورد که به وی اجازه نمی‌دهد تحت تأثیر افکار جناحی و تبلیغات موهوم و تهاجم فکری و فرهنگی قرار گیرد؛ در واقع به نوعی استقلال در اندیشه دست می‌یابد، امور غیر منطقی و تزریقی را کنار می‌نهد، مقوله‌هایی را به کار می‌گیرند؛ یا جذب می‌کند که در رشد خود یا اصلاح جامعه دخالت دارد و به بهترین وجهی در خدمت مقاصد انسانی و ارزشی قرار می‌گیرد.

او ضمن این که جرأت استدلال‌های خویش را پرورش داده، آن گونه تربیت می‌شود که وقتی می‌خواهد مطلبی را از دیگران دریافت دارد، دلیل می‌خواهد؛ البته مراقب است برخی شیوه‌های فریبنده و غیر اصیل و بیگانه با باورها و ارزش‌های معنوی، اعتقادات و فضیلت‌های او را شکار نکنند.

ذهن نقاد، نه هر نکته‌ای را به راحتی می‌پذیرد و نه آن که به سرعت رد می‌کند، ابتدا در مورد موضوع مورد نظر سؤالاتی را مطرح می‌کند تا قلمرو آن روشن گردد، آن گاه اگر منطقی بود، می‌پذیرد و در غیر این صورت از پذیرش آن اجتناب می‌کند. این گونه اشخاص از تعصب و شیفتگی‌های قومی، فرقه‌ای و حزبی به دورند و اگر سخن بر حق را حتی از مخالف خود شنیدند، قبول می‌کنند. آن افرادی که به راحتی جذب گروه‌های فرصت طلب، معارض و معاند می‌گردند و در جرگه خلافکاران و تبه کاران سیاسی و اجتماعی قرار می‌گیرند، به فرجام امور فکر نمی‌کنند، جوانب کار را در نظر نمی‌گیرند و مقاصد باطل آن مرداب‌های هلاک کننده را نمی‌شناسند.

مهارتی مهم، اما فراموش شده!

تفکر نقادانه، یکی از مهارت‌های زندگی است که زمینه‌ساز مهارت تصمیم‌گیری و حل مسئله است. این شیوه یک فرایند شناختی، فعال و سازمان یافته است که شخص به کمک آن به بررسی افکار و عقاید خود و دیگران یا موقعیت‌های خاص می‌پردازد و با ارزیابی و تفسیر ماهرانه خود به درک و فهم روشن‌تر و بیشتر دست می‌یابد. افراد دارای این امتیاز، با ویژگی‌های ذیل شناخته می‌شوند:

روحیه‌ی پرسشگری دارند؛ خود نقد پذیرند؛ دآوری و قضاوت آنان به دور از تعصب و لج بازی و کژاندیشی است؛ هر چیزی را به سادگی و بدون بصیرت و ژرف‌اندیشی نه می‌پذیرند و نه مردود می‌شمارند؛ از منابع مختلف درباره موضوع مورد نظر آگاهی‌های مفید، مناسب و دقیقی به دست می‌آورند؛ نسبت به مسایل اجتماعی دید وسیع و توأم با دقت لازمی دارند؛ به جنبه‌های مثبت و منفی مسئله توجه می‌کنند و یک سونگر نمی‌باشند؛ قدرت تجزیه و تحلیل و نتیجه‌گیری از

موضوعات گوناگون مطرح شده و مورد نیاز را دارند؛ با ذهنی باز و متفکرانه درباره هر موضوعی اظهار نظر می‌نمایند؛ معمولاً می‌کوشند قدرت تشخیص درست از نادرست را دارا باشند؛ گوینده‌ای متفکر و منطقی و شنونده‌ای فعال هستند.^۳

شهید آیت الله مطهری در این باره فرموده است:

این مسئله که باید در افراد و جامعه رشد شخصیت فکری و عقلانی پیدا شود؛ یعنی قوه‌ی تجزیه و تحلیل در مسایل پیدا شود، یک مطلب اساسی است؛ یعنی در همین آموزش‌ها و تعلیم‌ها و تربیت‌ها در مدرسه‌ها وظیفه معلم بالاتر از این که به بچه‌ها یاد می‌دهد، این است که کاری بکند که قوه‌ی تجزیه و تحلیل او قدرت بگیرد نه این که در مغز وی معلومات بریزد. (آدمی) که سی سال عمر را یکسره درس این استاد و آن استاد را دیده، او مجال فکر کردن برای خودش باقی نگذاشته است.^۴

مغز آدمی شباهت‌هایی به معده‌ی انسان دارد؛ دستگاه گوارش بدن باید مواد غذایی را از بیرون دریافت دارد و با ترشحاتی که روی آن غذا انجام می‌دهد، برای جذب گردیدن آن آماده سازد. ولی معده‌ای که مدام و به سرعت بر آن غذا تحمیل می‌گردد، دیگر فرصت هضم و مهیا نمودن آن را برای اعضا و جوارح ندارد. در ضمن معده سالم نسبت به خوراکی‌های ناگوار، مسموم و آلوده عکس العمل نشان می‌دهد، ضمن این که ضایعات و سموم و مواد مضر را به کمک کبد و دستگاه دفع از بدن دور می‌کند. راستی اگر اندیشه‌ها این گونه عمل می‌کردند، آن وقت افکار مسموم و آلوده قادر نبودند آسیب‌های غیر قابل جبرانی به جامعه وارد کنند.

در قرآن کریم آمده است:

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾

«پس بشارت بده بندگان مرا؛ آن کسانی که به سخن گوش می‌دهند و از بهترین آن پیروی می‌کنند. اینان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده و خردمندان هستند».^۵

طبق این آیه، بندگان راستین خداوند و آنان که دل را به ذکر و نماز و یاد خداوند روشن و منور نموده‌اند، هر خبر و سخنی را بدون اندیشه باور نمی‌کنند و پس از نقادی، سبک و سنگین کردن،

ارزیابی و گزینش بهتر و مطمئن‌تر، از آن پیروی می‌نمایند. اینها افرادی‌اند که خداوند با استفاده از نیروی رسول باطنی (عقل و خرد) هدایتشان کرده و به راستی صاحبان عقل می‌باشند.

امام جعفر صادق علیه السلام با توجه به این آیه، خطاب به هشام بن حکم می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَشَّرَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَالْفَهْمِ فِي كِتَابِهِ»^۶ به درستی که خداوند تبارک و تعالی اهل خرد و درک را در کتاب خود بشارت داده است.

از این آیه و روایت کاملاً هویدا است که از برجسته‌ترین خصال عقل برای آدمی همین تفکیک و تمیز دادن است؛ قدرت تشخیص گفته‌ی راست از ادعای دروغ، سخن قوی از بیان ضعیف، اظهارات منطقی از اقوال دور از خرد و به طور خلاصه قدرت غربال کردن، عقل نقاد خوبی و بدی را از هم جدا می‌کند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «كُفِيَ بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ، يُحَدِّثَ مَا سَمِعَ»^۷ برای نادانی آدمی همین بس که هر چه می‌شنود، نقل کند (خوش باور، زودباور و ساده لوح باشد).

ضرورت نیاز به ارزیابی دیگران

در قرآن کریم ضمن این که از فطرت الهی، کرامت و گرایش‌های ملکوتی و معنوی انسان سخن گفته شده است، وی به عنوان مخلوقی ضعیف، حریص، ظالم، جهول و مانند آن معرفی گردیده است؛ نباید این اوصاف و تعابیر را به منزله تحقیر اخلاقی انسان‌ها تلقی کرد بلکه این موارد از واقعیت‌های درون آدمی حکایت دارند.

حضرت علی علیه السلام این ناتوانی را چنین مطرح می‌فرماید:

«این انسان موجود بیچاره‌ای می‌باشد، مرگش پوشیده و بیماری‌اش پنهان، کردارش نوشته شده است، پشه‌ای می‌تواند او را بیازارد، اگر جرعه‌ای آب در گلویش گیر کند، می‌میرد»^۸.

و اینها هیچ کدام نمی‌خواهند خوبی، فرشته خصال و پاکی و پارسایی آدمی را منکر شوند.

اگر میزان هورمون‌های بدن انسان یا الکترولیت‌های خون، فشار خون، دمای بدن و اندازه اکسیژن خون مقداری کم و زیاد گردد، حیاتش در معرض خطری جدی قرار می‌گیرد و چه بسا عقل، شعور و دانش او یکباره آشفته و پریشان می‌گردد. حال اگر این فرد از سوی شهوت، حرص، طمع، تکبر، حسادت و مانند اینها چنان در حالت ضعف قرار گیرد، چه حالتی خواهد داشت؟

فرستادگان الهی و ستارگان فروزان آسمان امامت و ولایت و علمای اخلاق و وارستگان آمده‌اند که آتش شهوت و خودخواهی‌ها را خاموش کنند و آلودگی‌های اخلاقی و فکری را زایل سازند. آن بزرگواران از حقیقت و معنویت و سرنوشت نیکوکاران و صالحان در سرای جاوید سخن گفتند، راه حق را نشان دادند، داور و حکم آوردند، برای مردم سخنان دلپذیر گفتند، با این همه بشریت جز قلیلی از افراد، در مسیر تقوا، ایمان و خوش خوئی گام نهاد؛ چون خود را از دام‌های درون و تعلقات نفسانی آزاد نکرده بود. آدمی با شناختن خویش می‌تواند آن پوسته‌ها و لایه‌های آزار دهنده و سدّ راه رشد و معنویت را بشکافد و از این تنگناها رها گردد اما چون در این مسیر مرتکب خطاهایی می‌گردد و در ضمن احتمال دارد دچار خودبیگانگی و برخی خودخواهی‌ها شود، لازم است از کمک‌های فکری و دل‌سوزی‌های افراد ناصح که صلاح او را می‌خواهند، استفاده کند.

در واقع اگر انسان بخواهد خود را ارزیابی کند تا به راه درست گام نهد و رستگار شود، به دلیل انواع رفتاری‌ها و حجاب‌هایی که دارد، در این امر چندان توفیقی به دست نمی‌آورد. بنابراین گاهی بهتر است برای مشاهده و شناخت خود به بیرون بنگرد و سیمای خود را در آینه دیگری نگاه کند، صرفاً معصومین و پاکان می‌توانند خود را در آینه خویش ببینند. این کار اگر چه دشوار است ولی برای کسانی که سختی‌های زیادی را هموار کرده‌اند، چندان مرارت آور نمی‌باشد.

در روایتی از امام صادق (ع) آمده است:

«أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي؛ محبوب‌ترین دوستان و برادران من، آنهایی هستند که عیوب و کاستی‌های مرا برایم باز گویند».^۹

پی‌نوشت

۱. ماهنامه‌ی رشد معلم، س ۲۲، ش مسلسل ۱۷۷، آذر ۱۳۸۲، ص ۲۲-۲۱.

۲. جرعه‌های جان بخش، از نگارنده، ص.

۳. نقّادانه فکر کنید، وحید ضیائی، روزنامه اطلاعات، ۱۳۸۸/۳/۴، ش ۲۴۴۷۷.

۴. تعلیم و تربیت در اسلام، شهید آیت الله مرتضی مطهری، ص ۲۲.

۵. زمر/۱۷ و ۱۸.

۶. اصول کافی، کلینی، ج اول، کتاب عقل و جهل حدیث ۱۲، ص ۴۱.

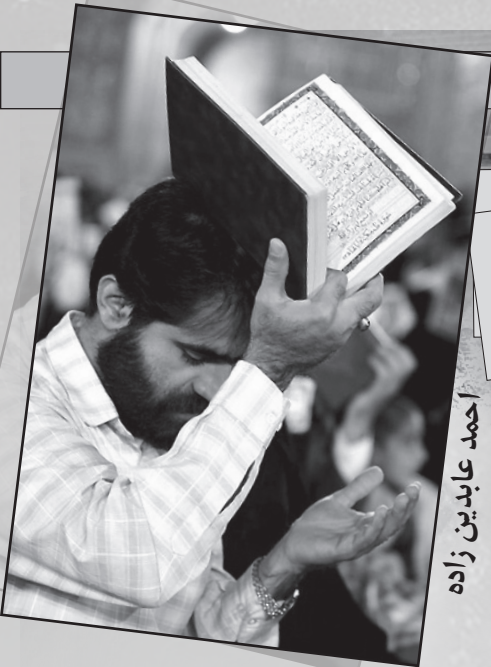
۷. جامع الصغیر، ج ۲، ص ۹۰.

۸. نهج البلاغه، دشتی، حکمت ۴۱۹.

۹. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص ۲۷.

امام و شب قدر

احمد عابدین زاده



حقیقت شب قدر

با توجه به آیه شریفه ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^۱ که شب قدر ظرف حقایق والای قرآن کریم است، علاوه بر وجود نورانی رسول اکرم ﷺ، هر انسان کاملی که قلب مطهرش ظرف همه حقایق و بطون قرآن باشد، «شب قدر» است. اینک با توضیحی که درباره امامت خواهد آمد، می‌فهمیم که ائمه علیهم السلام ظرف همه معارف قرآن و شب قدرند.

تعریف امام

در میان مسلمانان برای «امام» دو تعریف ذکر شده است. اهل سنت، امام را جانشین پیامبر ﷺ در اداره دین و جامعه دانسته‌اند که تبعیت از او بر همگان لازم است، ولی دانشمندان بزرگ شیعه معنای وسیعی برای امام قائل‌اند که خلافت ظاهری نیز جزء آن است. ایشان در تعریف امام می‌گویند: «امامت، خلافت کلی الهی است.»^۲ یعنی امام علاوه بر جانشینی پیامبر اکرم ﷺ، جانشین خدا در همه عالم است؛ همان جانشینی که مسجود ملائک شد و خدای تعالی هنگام آفرینش آدم علیه السلام وعده خلافتش را داد و فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۳ بی‌تردید

کسی می‌تواند جانشین خدای تعالی گردد که همه صفات او را در خود جمع کرده باشد و مظهر همه اسماء حق تعالی گردد و او، همان انسان کامل است؛ همان گونه که برخی از دانشمندان اسلامی با استفاده از روایات، امام را تعریف کرده‌اند:

امام، انسان کامل خدایی است که به همه چیزهایی که مردم برای تعیین سود و زیانشان به آن محتاج‌اند، عالم است، بر احکام و اسرار خداوند تعالی امین، از گناه و خطا معصوم و با مبدأ اعلی مرتبط است. و صراط مستقیم و حجت خدا بر بندگانش است. اقتدای عموم مردم به او واجب و پیروی از او شایسته است، او نگهبان دین خدا است و مرجع علمی برای حل معضلات و اختلافات و تفسیر مجملات، رهبر سیاسی و اجتماعی، هدایتگر انسان‌ها به کمالات معنوی که شایسته آنها هستند، واسطه رسیدن فیض خداوند تعالی به بندگان و بقیه شئون امامت که دلایل عقلی و قرآن کریم و روایات بر آنها دلالت دارند.^۴

امام و قرآن

بلند قرآن کریم را در «مطهرون» منحصر می‌داند و آیه شریفه **«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»**^۷ مطهرون را در اهل بیت علیهم‌السلام منحصر می‌کند. پس ائمه علیهم‌السلام به همه ذقایق و معارف بلند قرآن آگاه‌اند و به عبارت دیگر، ظرف همه معارف دقیق قرآن هستند.

مصادق حقیقت شب قدر

از مطالب قبلی نتیجه می‌گیریم، ائمه علیهم‌السلام مصادیق شب قدر می‌باشند؛ چون:

۱. ایشان ظرف همه حقایق والای قرآن هستند.
 ۲. کسی که ظرف همه حقایق قرآن باشد، مصادق حقیقت شب قدر است.
- آری، ائمه علیهم‌السلام چنان که در دیگر صفات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جانشین وی هستند، در این صفت نیز جانشین آن حضرت می‌باشند.

فاطمه زهرا علیها‌السلام و شب قدر

در یگانه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، حضرت فاطمه علیها‌السلام که محور اهل بیت و مادر یازده امام است، از مصادیق حقیقت شب قدر می‌باشد که برخی سخنان وی شاهد بر این مدعاست. حضرت فاطمه در یکی از دعاهاش می‌فرماید: **«الحمد لله الذی لم یجعلنی جاحدة لشیء من کتابه و لا متحيرة فی شیء من أمره»**^۸ حمد مخصوص خدایی است که مرا انکار کننده چیزی از کتابش و سرگردان در چیزی از امورش قرار نداده است. به عبارت دیگر، مرا بر همه اسرار و حقایق قرآن آگاه کرده است. و این، بیانگر آن است که وجود شریف حضرت فاطمه علیها‌السلام ظرف حقایق قرآن عظیم و «شب قدر» است. روایات دیگری هم به صراحت

همان گونه که در تعریف امامت نیز گفته شد، یکی از شئون امام، هدایت انسان‌ها به کمالات معنوی است و فرقی نمی‌کند که فرد مورد هدایت، در چه مرتبه‌ای قرار داشته باشد. از سوی دیگر، می‌دانیم که قرآن کریم نیز برای هدایت انسان‌هاست. پس امام و قرآن هر دو در هدایت انسان سهیم‌اند و مکمل یکدیگر هستند؛ چنان که حدیث شریف «ثقلین» هم بر این مطلب تأکید دارد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمُ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي كِتَابُ اللَّهِ وَ عِرَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضُ»^۹ همانا من در میان شما دو امانت سنگین بجا می‌گذارم که اگر به آنها تمسک کنید، هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و اهل بیتم، و آنها هرگز از هم جدا نگردند تا در حوض کوثر نزد من آیند».

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام را در کنار هم هدایتگر انسان‌ها می‌خواند؛ به گونه‌ای که جدایی ناپذیرند و هدایت بدون یکی از آنها ممکن نیست. قرآن نوشته‌ای است که راه‌های هدایت انسان به سعادت را مشخص می‌کند و اهل بیت علیهم‌السلام در عمل، راه را نشان می‌دهند و با همراهی انسان‌ها، آنها را به سر منزل مقصود می‌رسانند. به عبارت دیگر، قرآن، امام صامت و امام، قرآن ناطق است.

علاوه بر تشریک ائمه علیهم‌السلام با قرآن کریم در هدایت انسان‌ها، ایشان به معارف بلند قرآن کریم واقف‌اند و این آگاهی به قرآن در ایشان منحصر است. آیه شریفه **«لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»**^{۱۰} آگاهی از معارف

می‌دهد که چگونه از سوره قدر حقانیت شیعه را اثبات کنند. در این روایت نسبتاً طولانی امام صادق علیه السلام از پدر خود امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که مردی در حال طواف امام علیه السلام به صورت پوشیده نزد حضرت آمد. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

اگر شیعیان ما به مخالفان بگویند: خداوند عزوجل به پیامبرش صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»^{۱۳} تا آخر سوره، آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چیزی را که در آن شب نمی‌دانست یا جبرئیل علیه السلام در غیر آن شب به او آورده است، می‌دانست؟

مخالفان خواهند گفت: نه. به آنها بگو: آیا حضرت ناچار بود که هر چه را می‌دانست، آشکار کند؟ آنها می‌گویند: نه. به آنها بگو: آیا در آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از علم خدا آشکار کرده بود، اختلافی بود؟ اگر گفتند: نه. به آنها بگو: اگر کسی از احکام خدا حکمی بدهد که در آن اختلاف است، آیا با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخالفت کرده است؟ می‌گویند: بلی. و اگر بگویند: نه، حرف اول خود را نقض کرده‌اند.

به مخالفان بگو: «تأویل قرآن را کسی جز خدا و راسخان در علم نمی‌داند».^{۱۴} اگر گفتند: راسخان در علم چه کسانی هستند؟ بگو: آنها که در علمش اختلاف نباشد.

اگر بگویند: او کیست؟ بگو: همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صاحب آن امر است. آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تبلیغ کرد یا نه؟ اگر بگویند: تبلیغ کرد، بگو: آیا وی از دنیا رفت و آیا جانشینش علمی دارد که در آن اختلافی نیست؟ اگر بگویند: نه، بگو: جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله [به تأیید

این مطلب را بیان می‌کنند؛ از جمله:

(الف) عن حُمُرَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ... قَالَ: ... أَمَّا قَوْلُهُ «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»؛ يَعْنِي فَاطِمَةَ علیها السلام ...^۹

امام صادق علیه السلام در این روایت می‌فرماید: شب قدر، حضرت فاطمه علیها السلام است.

(ب) امام صادق علیه السلام در تأویل آیه شریفه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»^{۱۰} می‌فرماید: «اللَّيْلَةُ فَاطِمَةُ وَالْقَدْرُ اللَّهُ فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَ إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةَ لِأَنَّ الْخَلْقَ فَطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا»^{۱۱} شب، فاطمه علیها السلام و قدر، خداوند متعال است، هر کس فاطمه علیها السلام را آنگونه که شایسته اوست بشناسد، شب قدر را درک کرده است و همانا وی فاطمه نامیده شده است؛ چون مخلوقات از شناخت او عاجز شده‌اند.

اثبات امامت با شب قدر

رابطه امام با شب قدر زمانی نیز رابطه‌ای ناگسستنی است؛ به گونه‌ای که امام باقر علیه السلام شیعیان را برای اثبات حقانیتشان به استفاده از سوره قدر چنین ترغیب می‌نماید:

«يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ خَاصُّوا بِسُورَةِ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» تَفَلَّجُوا فَوَ اللَّهِ إِنَّهَا لِحُجَّةِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ إِنَّهَا لَسَيِّدَةُ دِينِكُمْ وَ إِنَّهَا لَغَايَةُ عِلْمِنَا»^{۱۲} ای گروه شیعیان! به وسیله سوره قدر با مخالفان مناظره کنید تا غالب شوید. به خدا قسم، آن سوره بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حجت خداوند تبارک و تعالی بر بندگان است و آن بزرگ دین شما و نهایت علم ماست».

در روایتی دیگر، امام باقر علیه السلام به شیعیان یاد

کسانی که (به خدا) کافر شده‌اند، سرپرستان طاغوت است که از نور به سوی ظلمت سوقشان می‌دهد، آنان دوزخیان‌اند و خود در آن به طور ابد خواهند بود».^{۱۶}

قسم به خدا که خداوند - عزّ ذکره - در زمین و آسمان ولی‌ای ندارد، مگر آنکه از طرف خدا مورد تأیید است و هر کس تأیید شود، خطا نمی‌کند و خداوندی که یارش بزرگ است، در زمین دشمنی ندارد، مگر آنکه مخدول است و هر که از طرف خدا رها گردد، امرش درست نمی‌شود. همان‌گونه که باید امر از آسمان به زمین فرو آید تا اهل زمین بدان حکم کنند، همچنان آنها به سرپرست نیاز دارند.

اگر گفتند: چنین کسی را نمی‌شناسیم. بگو: هر چه دلتان می‌خواهد بگویید. خدای عزّ و جلّ نمی‌پسندد که امت را بعد از محمد ﷺ رها کند؛ به گونه‌ای که حجتی بر آنان نباشد.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: آن مرد مکشی کرد و گفت: ای فرزند پیامبر خدا! این مسئله مشکلی است. اگر آنها بگویند: حجت خدا قرآن است، چه می‌گویید؟ فرمود: آن وقت به آنها می‌گویم: قرآن، ناطق نیست که امر و نهی کند؛ لکن قرآن اهلی دارد که امر و نهی می‌کنند. و می‌گویم: به بعضی از اهل زمین مصیبتی رخ داده است که در سنت و حکمی که اختلافی در آن نباشد، و در قرآن نیست. علم خداوند تعالی بر نمی‌تابد که آن فتنه در زمین ظاهر شود و در حکم خداوند تعالی چیزی که آن را برطرف کند و اهل آن را نجات دهد، نباشد.

پس آن مرد گفت: ای فرزند پیامبر خدا! در اینجا غالب می‌شوید.^{۱۷}

الهی! مورد تأیید است و پیامبر اکرم ﷺ فقط کسی را به جانشینی برمی‌گزیند که به همان حکم وی حکم دهد و در همه اوصاف به غیر از نبوت، همانند او باشد. و اگر پیامبر اکرم ﷺ کسی را در علمش جانشین قرار ندهد، کسانی را که بعد از ایشان در صلب‌ها قرار دارند، ضایع نموده است.

اگر بگویند: علم پیامبر اکرم ﷺ از قرآن بود. بگو: «حم. سوگند به کتاب روشنگر که ما آن را در شبی مبارک نازل کردیم؛ چون (از آغاز خلقت) همواره (سنت ما) انداز خلق بوده است. در آن شب مبارک هر امری بر اساس حکمت تدبیر می‌گردد. (نزول قرآن) فرمانی بود از سوی ما، (که) ما (آن را) فرستادیم».^{۱۵}

اگر بگویند: خدای عزّو جلّ فقط به سوی پیامبران [فرشته] می‌فرستد. بگو: این امر محکمی که در شب قدر گشوده می‌شود، از طریق فرشتگان و روح است که از آسمانی به آسمان دیگر یا از آسمانی به زمین فرو می‌آیند.

اگر بگویند: فرو آمدن آنها از آسمانی به آسمان دیگر است. بگو: در آسمان کسی نیست که از طاعت خدا به معصیتش برگردد.

و اگر بگویند: از آسمانی به زمین فرو می‌آیند و اهل زمین نیازمندترین مخلوق به آن هستند. بگو: آیا آنها (اهل زمین) به بزرگی نیاز دارند که حکمش را بپذیرند؟

اگر بگویند: خلیفه، حاکم آنهاست. بگو: «خدا سرپرست و کارساز کسانی است که ایمان آورده باشند، ایشان را از ظلمت‌ها به سوی نور هدایت می‌کند و

در کاری مشغول است. فرشتگان به همراه امور یک سال، از هنگام غروب خورشید تا طلوع آن، به سوی او فرو می‌آیند، همه امور را به سوی او می‌آورند. آن شب برای او تا طلوع فجر، سالم است».

این روایت بیانگر آن است که فرشتگان در شب قدر بر یک شخص خاص فرو می‌آیند و امور سال آینده را به او تحویل می‌دهند و از روایات دیگر و همچنین از اینکه امور همگان در دست امام است، می‌فهمیم که آن شخص خاص، امام علیه السلام است.

امام صادق علیه السلام در ضمن روایتی که در تفسیر سوره قدر بیان شده است، می‌فرماید:

«... تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ عَلَى إِمَامِ الزَّمَانِ مَعَ رُوحِ الْقُدُسِ وَقَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ وَيَدْفَعُونَ مَا كُتِبَتْهُ إِلَى الْإِمَامِ وَيُلْقِي اللَّهُ ذَلِكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ثُمَّ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثُمَّ إِلَى الْأَئِمَّةِ عليهم السلام وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يُلْقَوْهُ إِلَى الْإِمَامِ ...»^{۲۰} فرشتگان به همراه روح القدس بر امام زمان نازل می‌شوند و سخن خداوند تبارک و تعالی تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ^{۲۱} [همین معنا را بیان می‌کند] و ملائکه آنچه را که نوشته‌اند، به امام می‌دهند و خداوند تعالی آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله سپس به امیر مؤمنان علیه السلام، سپس به ائمه علیهم السلام یکی بعد از دیگری القا می‌کند تا آنها به امام (زمان) القا کنند».

جانشینان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

بعد از آنکه فهمیدیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جانشینانی دارد که بعد از وی هر سال در شب قدر فرشتگان بر آنها فرو آمده، احکام سال بعد را به ایشان ابلاغ می‌کنند، تعیین و مشخص کردن آنها ضروری به نظر

به طور خلاصه، امام باقر علیه السلام در این روایت با استفاده از استمرار «شب قدر» در سال‌های بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و فروآمدن فرشتگان و روح و ابلاغ احکام سال در آن شب و لزوم حجت خدا پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود «امام» را اثبات می‌کند؛ امامی که همانند او بتواند فرشتگان را مشاهده و پیام‌های آنها را دریافت کند.

آگاهی از تقدیرات شب قدر

یکی از رخدادهای مهم شب قدر، نزول فرشتگان بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بعد از وی بر امام علیه السلام و ابلاغ احکام سال بعد به ایشان است. روایات زیادی این مطلب را تأیید می‌کنند؛ از جمله:

«عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ؟ قَالَ صلى الله عليه وآله: يَنْزِلُ فِيهَا مَا يَكُونُ مِنَ السَّنَةِ مِنْ مَوْتٍ أَوْ مَوْلُودٍ. قُلْتُ لَهُ: إِلَى مَنْ؟ فَقَالَ صلى الله عليه وآله: إِلَى مَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ؟ إِنَّ النَّاسَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ فِي صَلَاةٍ وَ دُعَاءٍ وَ مَسْأَلَةٍ وَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فِي شُغْلٍ، تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ إِلَيْهِ بِأُمُورِ السَّنَةِ مِنْ غُرُوبِ الشَّمْسِ إِلَى طُلُوعِهَا مِنْ كُلِّ أَمْرِ سَلَامٌ هِيَ لَهُ إِلَى أَنْ يَطْلُعَ الْفَجْرُ»^{۱۸}

داود بن فرقند گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد سخن خداوند تعالی که می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ﴾^{۱۹} پرسیدم. حضرت فرمود: در آن شب آنچه در یک سال رخ می‌دهد، از جمله مرگ‌ها و زایش‌ها نازل می‌شوند. گفتم: به چه کسی نازل می‌شوند؟ فرمود: به چه کسی احتمال دارد که نازل شود؟ مردم در آن شب در حال نماز و دعا و سؤال (از خداوند متعال) هستند و صاحب این امر

فرمود: من و یازده نفر از فرزندانم، امامانی هستیم که و فرشتگان با ما سخن می‌گویند».

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که به اصحابش فرمود:

«أَمِنُوا بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ إِنَّهَا تَكُونُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ لَوْلِهِ الْأَحَدُ عَشَرَ مِنْ بَعْدِي؛^{۲۴} به شب قدر ایمان بیاورید. آن شب (بعد از من) از آن علی بن ابی طالب و یازده فرزندش است».

در برخی روایات نیز همه ائمه علیهم السلام با اسم مشخص شده‌اند؛ از جمله:

جابر بن یزید جعفی گوید: از جابر بن عبد الله انصاری شنیدم که می‌گفت: «لَمَّا أُنْزِلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْنَا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَمَنْ أُولُو الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ؟ قَالَ ﷺ: هُمْ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَ أئِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ بَعْدِي؛ أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوَرَةِ بِالْبَاقِرِ، وَ سَتَدْرِكُهُ يَا جَابِرُ، فَإِذَا لَقِيَتْهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ، ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ سَمِيُّ وَ كُنْيَى حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، ذَاكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا، ذَاكَ الَّذِي يَغِيْبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ. قَالَ: فَقَالَ جَابِرٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ يَنْتَفِعُ الشَّيْعَةُ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ؟ فَقَالَ ﷺ: إِي وَ الَّذِي

می‌آید؛ چون بدون شناخت آنها، تبعیت از ایشان و انجام وظایفی که در قبال آنها داریم، ممکن نیست. اولین ایشان حضرت علی علیه السلام است که در محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم پیک وحی را مشاهده می‌کرد و هم صدای او را می‌شنید. امیرمؤمنان علی علیه السلام خود در این باره می‌فرماید:

«وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ ﷺ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّنَةُ؟ فَقَالَ: هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ، إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ؛^{۲۵} زمانی که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وحی نازل شد، ناله شیطان را شنیدم. گفتیم: ای پیامبر خدا! این ناله چیست؟ فرمود: این شیطان است که از معبود شدن ناامید شده است. همانا تو آنچه را من می‌شنوم، می‌شنوی و آنچه را من می‌بینم، می‌بینی، با این تفاوت که تو پیامبر نیستی، ولی وزیر هستی و همانا تو بر خیر هستی».

در روایات زیادی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، تعداد ائمه علیهم السلام نیز مشخص شده‌اند که در این جا ما فقط به برخی از آنها که به موضوع ما هم ربط دارند، اشاره می‌کنیم. از امام هادی علیه السلام نقل شده است که امیرمؤمنان علی علیه السلام به ابن عباس فرمود:

«إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ إِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ وَ لِذَلِكَ الْأَمْرُ وَلَا يَبْعُدُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَ أَحَدُ عَشَرَ مِنْ صَلْبِي أئِمَّةٌ مُحَدَّثُونَ؛^{۲۶} همانا شب قدر در هر سال است و در آن شب، امر یک سال فرو می‌آید و آن امر بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صاحبانی دارد». ابن عباس گفت: آنها چه کسانی‌اند؟ علی علیه السلام

نور ولایتش روشنایی می‌گیرند؛ همچنان که مردم از خورشید استفاده می‌کنند، هر چند ابر آن را بپوشاند. ای جابر! این سر پنهان خدا و علم پوشیده اوست، پس آن را از غیر اهلش مخفی نگه‌دار».

شب قدر و ضرورت حکومت جهانی امام علیه السلام

وجود شب قدر، همچون معجزه‌ای در نظام الهی است. در شب قدر برنامه‌ای جهان‌شمول به امام علیه السلام ابلاغ می‌شود که همه ذرات کائنات را فرا می‌گیرد؛ برنامه‌ای که اگر همه مکتب‌های سیاسی جهان جمع شوند، از طرح چنین برنامه‌ای برای اداره جامعه‌ای هر چند کوچک عاجزند؛ همچنان که جهانیان حتی از آوردن سوره‌ای کوچک عاجزند.

اهمیت این معجزه همیشگی وقتی آشکارتر می‌شود که «حکومت واحد جهانی» تشکیل شود و بر اساس همین برنامه سالانه، برنامه اداره آن نوشته شود. در رأس این حکومت، کسی قرار می‌گیرد که از برنامه شب قدر آگاه است و می‌تواند بر اساس همین برنامه، جهان را اداره کند و در چنین شرایطی حق هیچ ذره‌ای از ذرات وجود ضایع نمی‌شود و «عدالت» به معنای واقعی تحقق پیدا می‌کند و زمینه رشد و تعالی انسان‌ها فراهم می‌گردد. در روایتی اوضاع زندگی در حکومت حضرت مهدی علیه السلام چنین بیان شده است:

عمارساباطی می‌گوید که به امام صادق علیه السلام گفتم: «جُعِلَتْ فِدَاكَ فَمَا تَتَمَنَّى إِذَا أَنْ تَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ علیه السلام فِي ظُهُورِ الْحَقِّ وَ نَحْنُ الْيَوْمَ فِي إِمَامَتِكَ وَ طَاعَتِكَ أَفْضَلُ أَعْمَالًا مِنْ أَعْمَالِ أَصْحَابِ دَوْلَةِ الْحَقِّ؟ فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ أَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يُظْهَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْحَقُّ وَ الْعَدْلُ فِي الْبِلَادِ وَ يُحْسِنَ حَالَ عَامَةِ النَّاسِ

بَعَثَنِي بِالنَّبُوءَةِ إِنَّهُمْ لَيَتَتَّبِعُونَ بِهِ يَسْتَضِيُّونَ بِنُورِ وَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَاتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَ إِنْ جَلَّلَهَا السَّحَابُ. يَا جَابِرُ هَذَا مَكْنُونُ سِرِّ اللَّهِ وَ مَخْزُونُ عِلْمِهِ فَاتَّكُمُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ؛^{۲۵} وقتی خداوند عزوجل آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^{۲۶} بر پیامبرش فرو فرستاد، عرض کردم: ای پیامبر! خدا و پیامبرش را شناختیم؛ اولو الامری که خدای تعالی اطاعتشان را همراه اطاعت شما آورده است، چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود:

ای جابر! آنها جانشینان من و امامان مسلمانان بعد از من هستند. اول آنها علی بن ابی طالب، سپس حسن، سپس حسین، سپس علی بن حسین، سپس محمد بن علی - که در تورات به «باقر» معروف است و ای جابر! تو او را درک خواهی کرد. وقتی او را دیدی، سلام مرا به او برسان - سپس صادق جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، سپس علی بن محمد، سپس حسن بن علی، سپس همنام و هم کنیه‌ام، حجت خدا در زمین و یادگار او در میان بندگان، پسر حسن بن علی است. او کسی است که خداوند تعالی به دستانش مشرق‌ها و مغرب‌های زمین را فتح می‌کند. او کسی است که از شیعیان و دوستانش غایب می‌شود؛ غیبتی که در آن فقط کسانی در قول به امامتش ثابت قدم می‌مانند که خداوند قلبشان را برای ایمان امتحان کرده است. جابر گفت: ای پیامبر خدا! آیا شیعیان در غیبتش از وی بهره‌مند می‌شوند؟ حضرت فرمود: آری، قسم به کسی که مرا به پیامبری برگزیده است، آنها از او بهره‌مند می‌شوند و در غیبتش از

۳. بقره/ ۳۰: «همانا من در زمین جانشینی قرار می‌دهم».
۴. بداية المعارف الإلهية فی شرح عقائد الإمامية، ج ۲، ص ۹.
۵. ارشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن دیلمی؛ دار الشریف الرضی، ج ۱، ص ۱۳۱، للنشر، بی جا، ۱۴۱۲ ق. ج ۱.
۶. واقعه/ ۷۹: «که جز یاکان کسی از آن آگاه نیست».
۷. احزاب/ ۳۳: «خدا چنین می‌خواهد که هر رجس و آلاشی را از شما خانواده (نبوت) ببرد و شما را از هر عیب، پاک و منزّه گرداند».
۸. فلاح السائل، سید بن طاووس حلّی، ص ۱۷۳، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم.
۹. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۹۷.
۱۰. قدر/ ۲.
۱۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۶۵.
۱۲. ج ۲۵، ص ۷۲.
۱۳. قدر/ ۱.
۱۴. آل عمران/ ۷.
۱۵. دخان/ ۱-۵.
۱۶. بقره/ ۲۵۷.
۱۷. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۳۶۵، ج ۴، ص ۲۴۵ و ۲۴۶.
۱۸. مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ۷، ص ۴۶۲، موسسه آل البيت علیه السلام، قم، ۱۴۰۸ ق. ج ۱.
۱۹. قدر/ ۱-۲.
۲۰. بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۵۲.
۲۱. قدر/ ۴: «فرشتگان همراه روح در آن شب به اذن پروردگارشان فرود- می‌آیند».
۲۲. نهج البلاغه، تحقیق: صبحی صالح، خطبه ۱۹۲ (قاصه)، ص ۴۰۶، تهران، انتشارات اسوه، ۱۴۱۵ ق. ج ۱.
۲۳. الکافی، ج ۱، ص ۵۳۲ و ۵۳۳.
۲۴. همان، ص ۵۳۳.
۲۵. کمال الدین، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، ج ۱، ص ۲۵۳، دارالکتب الإسلامية، قم، ج ۲، ۱۳۹۵ ق.
۲۶. نساء/ ۵۹: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولو الأمر را اطاعت کنید».
۲۷. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۵.

و يَجْمَعُ اللَّهُ الْكَلِمَةَ وَ يُؤَلِّفُ بَيْنَ الْقُلُوبِ الْمُخْتَلَفَةِ وَ لَا يُعْصِي اللَّهَ فِي أَرْضِهِ وَ يُقَامُ حُدُودُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ يُرَدُّ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ فَيُظْهِرُوهُ حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنْ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ؛^{۲۷} فدایت شوم! حال که در خدمت شما (امام حاضر) بودن و در چنین اوضاعی از شما اطاعت کردن از اعمال اصحاب دولت حق بهتر است، چرا باید آرزو کنیم که از اصحاب حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باشیم؟ حضرت در پاسخ فرمود: خداوند پاک و منزّه است، آیا دوست ندارید که خداوند عزوجل حق و عدالت را در سرزمین‌ها آشکار کند و حال عموم مردم را نیک گرداند و در میان مردم، (وحدت) کلمه و میان دل-های پراکنده انس و الفت ایجاد کند و خدا در زمین نافرمانی نشود و حدود خداوند در میان مخلوقات اقامه شود و حق به صاحبانش برگردد و حق را آنگونه آشکار کنند که چیزی از آن به سبب ترس از احدی از مخلوقات مخفی نماند؟».

خصوصیاتی که از حکومت حق از جمله «عدالت گسترده» در این روایت بیان شده است، برخاسته از هماهنگی میان برنامه تکوین و تشریع است و فقط کسی می‌تواند آن را اجرا کند که از برنامه‌های خدای تعالی برای بندگانش، با خبر باشد و او، همان امام علیّه است که در «شب قدر» آن برنامه را دریافت می‌کند. ما نیز به درگاه خدا دعا می‌کنیم تا تحقق این روز را نزدیکتر بفرماید.

پی‌نوشت‌ها

۱. قدر/ ۲: «همانا ما قرآن را در شب قدر فرو فرستادیم».
۲. بداية المعارف الإلهية فی شرح عقائد الإمامية، سید محسن خرازی، ج ۲، ص ۸، موسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۶ ق. ج ۲.

قم، سرزمین نور

بخش پایانی

حسین فقیهی

امام فرمود: تو می‌خواهی از محلّ برانگیخته شدن مردم از قبور و آمدن آنان به محشر سؤال کنی؟ آن مرد گفت: بله، یابن رسول الله!

امام فرمود: همه مردم از بیت المقدس محشر می‌شوند، جز بقعه‌ای در زمین که آنجا را قم می‌گویند و حساب اهل آن را در قبرهای خود می‌کنند.

آن شخص پرسید: این فضیلت مخصوص اهل قم است؟ امام فرمود: بله، مخصوص کسانی که در قم به گفته‌ها و اعتقاد ایشان (اهل بیت) قائل و معتقد باشند. سپس امام از پیامبر ﷺ نقل فرمود که آن حضرت در

قم، در کلام معصومان

قم از عصر امامان معصوم علیهم‌السلام مورد عنایت خاندان عصمت و طهارت بوده است و در روایات با تعبیر مختلف این سرزمین و ساکنان آن را تمجید کرده‌اند. علامه مجلسی^۱ با سند صحیحی از حسن بن علی بن بابویه (برادر شیخ صدوق)، نقل می‌کند:

مردی خدمت امام صادق علیه‌السلام آمد و گفت: یا بن رسول الله! از شما مسئله‌ای می‌پرسم که پیش از من کسی نپرسیده است و پس از من هم کسی نمی‌پرسد.

در محضر آن حضرت خواند. در راه بازگشت به سوی قصبه طیب، با هدایایی که امام به او داده بود، وارد قم شد.^{۱۰}

اهل قم با شنیدن ورود دعبل، گرد آمدند تا جویای حال امام رضا (ع) بشوند. یحیی از مردم خواست در مسجد اجتماع کنند تا دعبل از دیده‌ها و شنیده‌های خود درباره امام رضا (ع) سخن بگوید. وقتی مردم در مسجد گرد آمدند، دعبل بر منبر نشست و از تشرف خود به محضر امام و از عطوفت آن حضرت به وی سخن گفت. دعبل واقعه ملاقات خود با امام را چنین شرح داد:

وقتی قصیده‌ام به این بیت رسید که:

و قبر بی‌غداد لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ

تضمنها الرحمن بالغرفات

امام فرمود: در ادامه آن، اضافه کن:

«و قبر بطوس يالها من مصيبة

توقد في الاحشاء بالحرقات».

من پرسیدم: این قبر کیست؟ امام فرمود: آن قبر من است. من به گریه افتادم... امام با عطایای ارزشمند و اهدای پیراهن خود، مرا مورد لطف ویژه‌اش قرار داد. سخنان دعبل بدین ترتیب به پایان رسید. هدایای زیادی که از سوی قمیان برای او جمع‌آوری شده بود، به وسیله یحیی به وی تقدیم شد. مردم قم از دعبل خواستند که آن پیراهن را به آنان بفروشد. او که می‌خواست پیراهن امام را کفن خود کند، از فروش آن امتناع ورزید. مردم آن قدر بر قیمت آن افزودند که تا

هنگام عروج به آسمان‌ها، بقعه‌ای به نهایت سرسبزی و خرمی در منطقه جبل و پیرمرد به زانو درآمده‌ای در آن محل را دید و از جبرئیل درباره آن بقعه سؤال کرد. جبرئیل گفت: آن بقعه را قم می‌گویند و در این بقعه، شیعیان وصی تو علی، زندگی می‌کنند و آن پیر، شیطان است که می‌خواهد مردم را از وصی تو رویگردان سازد و به فسق و فجور بکشاند. رسول خدا به سوی او رفت و فرمود: «قم (برخیز) ای ملعون! ...».^۲

در منابع تاریخی اهل سنت آمده است: ابوموسی اشعری از امیرمؤمنان (ع) پرسید: هنگام بروز فتنه، مطمئن‌ترین محل روی زمین کجاست؟ امام در جواب فرمود: «در مناطق جبل خراسان و قم، و قم سالم‌ترین آن‌هاست».^۳

امام صادق (ع) در زمان فتنه بنی‌عباس، از شیعیان خود خواست به سوی قم پناه ببرند و فرمود: «یاران و شیعیان ما، در قم هستند».^۴

و در روایات متعددی از اهل بیت (ع) می‌خوانیم که: «قم، پناهگاه شیعیان و مأمن آنان است»؛^۵ «قم، شهر ما و شهر شیعیان ما است»؛^۶ «قم، حرم اهل بیت ما است»؛^۷ «قم، کوفه صغیر است»؛^۸ «اگر قم نبود، دین ضایع می‌گردید».^۹

دعبل خزاعی در قم

ریاست شیوخ قم در آخر قرن دوم هجری، با یحیی بن عمران بود. در آن زمان دعبل خزاعی به حضور امام رضا (ع) در مرو تشرف یافت و قصیده تأثیه خود را

بود، به خاک سپرده شد. این باغ بزرگ پس از دفن آن حضرت در این محل، به نام حضرت وقف اموات مسلمانان شد.

ابتدا مزار منورش زیر سقف حصیری که موسی بن خزرج درست کرده بود، باقی ماند. پس از مدتی زینب، دختر امام جواد علیه السلام، قبه‌ای روی مرقد ساخت.

خانه موسی بن خزرج که هفده روز محل اقامت فاطمه معصومه علیه السلام بود، پس از گذشت بیش از دوازده قرن، هنوز در سمت محراب حسینیه‌ای، به صورت آئینه کاری شده باقی است. این خانه تقریباً دوازده متری، امروزه در ۴۵ متری عمار یاسر، داخل کوچه‌ای واقع شده که در آن زمان مرکز شهر و محله اشعریان قم بوده و به محله و «میدان میر» معروف و تا امروز «بیت النور» زیارتگاه دوستداران اهل بیت علیهم السلام است.^{۱۳}

مهاجرت سادات به قم

شیعیان قم با استقبال از سادات و پیروان اهل بیت علیهم السلام و فراهم کردن آسایش آنان، از خاندان پیامبر حمایت کردند. قم از همان زمان استقرار اشعریان در این شهر، به ویژه از زمان حاکمیت آنان بر این نواحی، مورد توجه پیروان ائمه علیهم السلام بود و با وقوع مزار حضرت معصومه علیه السلام در این شهر، این توجه بیش از پیش افزایش یافت. گویا همین امر در روی آوری شیعیان و به ویژه سادات و منسوبان اهل بیت به این منطقه، بسیار مؤثر بوده و این مهاجرت، از نیمه‌های قرن سوم هجری به طور گسترده افزایش یافت.

پنجاه هزار درهم رسید، اما دعبل نپذیرفت. سرانجام مردم قم به هر صورتی که بود، در مقابل مبلغ کلانی به تکه ریزه‌های آن دست یافتند و آن را به عنوان تبرک برای خود نگهداشتند.^{۱۱}

ورود حضرت معصومه علیه السلام به قم

قم در اول قرن سوم هجری تقریباً یک سال پس از ورود امام رضا علیه السلام به این شهر^{۱۲} پذیرای قدوم خواهرش حضرت فاطمه معصومه علیه السلام بود. قافله فاطمه معصومه علیه السلام در سال ۲۰۱ق. به قصد دیدار با امام رضا علیه السلام از مدینه به سوی خراسان حرکت کرد. این قافله به همراهی کاروانی که از مدینه به سوی خراسان در حرکت بود، به راه افتاد. هنگامی که قافله به نزدیک ساوه رسید، حضرت در خود احساس بیماری کرد. چون ساکنان ساوه همانند اصفهان و دیگر بلاد این منطقه در آن زمان سنی مذهب بودند، ایشان دوست داشت که به سوی قم بروند و از این رو، همین که احساس بیماری کرد، فاصله آنجا تا قم را سؤال کرد. پاسخ دادند فاصله آن، ده فرسخ است. آن حضرت از خادمش خواست که او را به شهر قم برساند.

در این هنگام خبر تشریف فرمایی حضرت فاطمه معصومه علیه السلام به اهل قم رسید. موسی بن خزرج - یکی از فرزندان سعید بن عبدالله اشعری - شبانه به استقبال آن حضرت شتافت و مهار ناقه‌اش را گرفت و ایشان را به سوی خانه خویش برد. وی پس از هفده روز اقامت در این شهر، بر اثر همان بیماری رحلت کرد و پیکر مطهرش در باغ «بابلان» که ملک موسی بن خزرج

شکستن مقاومت مردمی به رهبری یحیی بن عمران اشعری و کشتن جمع زیادی از مردم، علی بن عیسی طلحی را بر ولایت قم نصب کردند و اموال مردم را به عنوان مالیات معوقه دولتی به یغما بردند.^{۱۴}

طلحی اشعری که از عموزادگان اشعریان قم و از طرفداران خلیفه بود، در اخذ مالیات بر مردم سخت گرفت و مبلغ نیم میلیون درهم بر مالیات سابق آنان افزود. طولی نباید که عموزادگان او به مخالفتش برخاسته، او را عزل و از قم بیرونش کردند.^{۱۶}

اهل قم، پس از آن تا سال ۲۱۷ق. باز مالیات حکومتی را نپرداختند، تا اینکه علی بن عیسی طلحی در ۲۱۷ق. با سپاه مأمون عباسی بر این شهر هجوم آورد و پس از تخریب حصار شهر و به آتش کشیدن مزارع و خانه‌های مردم، اموال آنان را به غارت برد.^{۱۷} البته طلحی در این قرن چندین بار با سپاه عباسی به مردم قم هجوم برد که یک بار در زمان خلافت معتصم (۲۱۸-۲۲۷ق.)، دو بار در زمان خلافت معتز (۲۵۳-۲۵۴ق.) (یک مرتبه به فرماندهی مفلح و مرتبه دیگر به فرماندهی موسی بن طغامی) و یک بار هم در زمان خلافت معتضد (۲۷۹-۲۸۹ق.)، به فرماندهی کلیخ بود.

اقتدار اشعریان قم با هجوم سپاه ابراهیم کلیخ، به سختی صدمه دید و جمعیت آنان جداً از هم فروپاشید. عده زیادی از آنان در این حمله کشته شدند و بسیاری دیگر به اسارت درآمدند، که این مقطع زمانی را می‌توان نقطه شروع دوران افول اشعریان قم برشمرد.^{۱۸}

در همین دوره، ساداتی از فرزندان ائمه (حسنی، حسینی، موسوی، رضوی) و همچنین از فرزندان محمد حنفیه، زید بن علی، اسماعیل بن امام صادق، وارد قم شدند. جد سادات رضوی، برقی، تقوی، نقوی، میرابوالفتحی، مبرقی قم، و سادات رضوی همدان (معروف به کبابیان)، مشهد، یزد، کاشان و غیر اینها، «موسی مبرق» است.

اولین کسی که از سادات رضوی، در سال ۲۵۶ق. از کوفه به قم آمد، ابوجعفر موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا (ع) است. این همان شخصی بود که در حق او گفته‌اند: «يُبْرِقُ وجهه؛ صورتش می‌درخشد». این افراد را شناخته شده‌ترین سادات این منطقه دانسته‌اند. البته این مهاجرت‌ها که در طول چندین قرن به سوی قم ادامه یافت، تفصیل آنها در منابع مربوطه ذکر شده است.

بدین ترتیب «تربت قم» در مدت کوتاهی پس از ورود حضرت فاطمه معصومه (ع)، مضجع فرزندان ائمه و مدفن علما و سادات بلاد مختلف اسلامی گردید که وجود بالغ بر چهارصد مزار و مرقد مقدس در این شهر به وضوح این واقعیت را ثابت می‌کند.^{۱۴}

پیکار اهل قم با خلفای عباسی

شیعیان قم وقتی خبر شهادت امام رضا (ع) را شنیدند، به محض انتقال مأمون از مرو به بغداد، او را از خلافت خلع کردند و از پرداخت مالیات امتناع ورزیدند. این وضع از سال ۲۰۴ تا ۲۱۱ق. ادامه یافت، تا اینکه سپاه علی بن هشام در ۲۱۲ق. بر سر آنان فرود آمد و پس از

اوضاع قم تا پایان غیبت صغرا

قم با وجود اینکه در طول قرن سوم هجری مورد مزاحمت عباسیان بود و هر از چندی سپاهیان عباسی بر آن یورش می‌بردند و دست به غارت می‌گشودند، بلندآوازه‌ترین شهر شیعه در مرکز ایران به حساب می‌آمد. ابن حوقل (۳۰۸ق.) می‌گوید: بیشتر مردم قم بر مذهب تشیع اند. و در جای دیگر می‌نویسد: همه اهل قم، شیعی مذهب استوار و بیشترشان عرب نژادند، ولی به زبان فارسی سخن می‌گویند.^{۱۹} تعبیرات بلخی نیز با کمی تفاوت مثل کلام ابن حوقل است.^{۲۰} مقدسی هم می‌نویسد: اهل قم، شیعی عالم هستند.^{۲۱} حمدالله مستوفی (۷۲۰ق.) می‌نویسد: مردم قم، شیعه اثنی عشری و در نهایت متعصب هستند.^{۲۲} از ارم متزا در کتاب اسلام در قرن چهارم او نقل شده است که او شهر قم را یکی از شهرهای مهم شیعه معرفی کرده است.^{۲۳}

با توجه به تعابیر ذکر شده و امثال آنها که در منابع اسلامی آمده است، معلوم می‌شود که مذهب تشیع در قم از اواخر قرن سوم و در سال‌های پایانی عصر غیبت صغرا به اوج شکوفایی خود رسید؛ به طوری که قاضی عبدالجبار معتزلی، قرن چهارم را «قرن تشیع» دانسته است.^{۲۴}

به قدرت رسیدن آل بویه، حاکمیت یافتن رکن الدوله در ری و معزالدوله در عراق، آن چنان در اوج‌گیری شیعه مؤثر بود که مخالفان شیعه در این باره لب به اعتراف گشوده‌اند. البته طبق تحقیقات انجام یافته، با وجود اینکه تشیع در قرن چهارم هجری تحت حمایت آل بویه شیعی به اوج قدرت رسید، اما علمای شیعه - به ویژه اشعریان قم - رو به کاهش بودند؛ به طوری که مجموع علمای قم از تعداد ۱۳۵ نفر در قرن سوم، به ۷۲ نفر در قرن چهارم، و مجموع علمای اشعری از تعداد ۳۳ نفر در قرن سوم، به هفت نفر در قرن چهارم کاهش یافتند که این واقعیت را نشانه تأثیر عمیق خاندان اشعری در حیات علمی قم دانسته‌اند.^{۲۵}

بازماندگان خاندان اشعری

گویا قرن چهارم هجری دوران زوال شوکت اشعریان بوده و این قرن با افول آنان پایان یافته است. بنا به نقل برخی، در این زمان (۱۳۸۵ش.) از خاندان اشعری قم فقط دو خانواده باقی‌مانده که یکی، خانواده طاهری و دیگری، انصاری است. خانواده طاهری از سلاله زکریا بن آدم، و خانواده انصاری از نسل ابی خلف اشعری است. ملا محمد

۴. بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۱۶.
۵. تاریخ قدیم قم، ص ۹۹.
۶. سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۴۲ و ۴۴۷.
۷. همان.
۸. بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۱۴.
۹. همان.
۱۰. تاریخ قم، ص ۲۷۹؛ گنجینه آثار قم، ص ۱۵۸. «طیب» منطقه‌ای است بین اهواز و واسط که آنجا زادگاه دعبل بوده است.
۱۱. همان؛ الاغانی، ج ۲۰، ص ۱۶۲.
۱۲. بر اساس نظریه‌ای امام رضا (علیه السلام) در مسیر حرکت به سوی خراسان، به شهر قم نیز وارد شد (جغرافیای تاریخی هجرت حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام)).
- سید علیرضا سید کباری، ص ۷۹-۸۲، زائر، قم، ج ۱، ۱۳۸۴ ش.
۱۳. رک: نزهة الابرار فی نسب اولاد الائمة الاطهار؛ لواقع الانوار فی طبقات الاخبار؛ عیون اخبار الرضا.
۱۴. الاضواء علی حیاة موسی بن المبرقع، و ذریته؛ عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب؛ قم الاجتماعی و الاقتصادي، ص ۹۱.
۱۵. فتوح البلدان، ج ۴، ص ۳۱۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۶، ص ۳۹۹؛ تاریخ قم، ص ۱۴۰ و ۲۴۱.
۱۶. تاریخ قم، ص ۴۰.
۱۷. تاریخ ابن اثیر، ج ۶، ص ۴۲۰.
۱۸. تاریخ قم، ص ۱۶۲؛ معجم البلدان، ج ۳.
۱۹. صورة الارض، محمد بن حوقل، ص ۳۰۸.
۲۰. المسالك و الممالك، ابراهیم اصطخری، ص ۲۰۱.
۲۱. احسن التقاسیم، ص ۳۹۱.
۲۲. نزهة القلوب، حمدالله مستوفی، ص ۶۷.
۲۳. رک: التشیع فی ایران، رسول جعفریان، ص ۱۲۵.
۲۴. دلائل النبوة، قاضی عبدالجبار، ج ۱، ص ۲۰۱.
۲۵. رک: فصلنامه قم، سیر تاریخی فقها و محدثان قمی، محمد حاج تقی، ش ۳ و ۴؛ تاریخ تشیع، زیر نظر دکتر خضری، ج ۲، ص ۱۷۸.
۲۶. دائرة المعارف تشیع، ج ۲، ص ۱۹۹.
۲۷. رک: التشیع فی ایران، ص ۱۲۵.

طاهر اشعری و فرزندش عبدالله و نواده او محمدطاهر اشعری قمی که از روحانیون معروف قم و از اساتید امام خمینی (ره) در تاریخ معاصر است و همچنین شیخ علی بن رمضان، معروف به «زاهد» و شیخ مرتضی انصاری را که معروف و مشهورند، همین خانواده‌های باقی‌مانده از اشعریان قم شناخته‌اند.^{۲۶}

قبور فقها و محدثان اشعری در قبرستان شیخان قم نیز همچنان مورد احترام عموم است.

نوع تشیع در قم

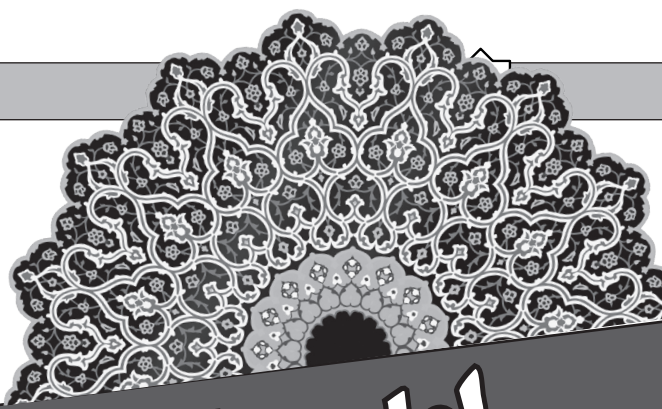
تشیع قم، تشیع اثنی‌عشری بوده است. این نکته علاوه بر اینکه از تعبیر مورخانی چون: مقدسی، مستوفی، ارم متزا و ... معلوم می‌شود، از قرائن دیگری هم بر می‌آید.

یاقوت حموی می‌گوید: اول شیعه‌ای که وارد قم شد، شیعه امامی بود.

«امامی» در اصطلاح قدما، به کسی گفته می‌شد که شخص، تابع و تسلیم به فرمان امام معصوم باشد. و یکی از اقدامات امام حاضر، معرفی کردن امام بعد از خودش بود که مردم باید از امام در این زمینه پیروی می‌کردند. این شیوه تا عصر غیبت صغرا به جهت حضور نواب امام مهدی (علیه السلام) در بین مردم و ارتباط آنان با حضرت، جریان داشت.^{۲۷}

پی‌نوشت‌ها

۱. بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۱۸.
۲. تاریخ قم، ص ۲۶۲، (چاپ کتابخانه آیت الله نجفی).
۳. مختصر البلدان، ص ۲۶۳.



امام صادق علیه السلام از نظر اهل سنت

سید مرتضی حسینی شاه ترابی

مقدمه

همه مسلمانان (شیعه و سنی) برای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام احترام و جایگاه خاصی قائل اند که نظیر آن را برای دیگران قائل نیستند. این علاقه و دلبستگی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، نقطه اشتراک تمامی مسلمانان است و می تواند عاملی برای پیوند و نزدیکی آحاد جامعه اسلامی به یکدیگر باشد. امام صادق علیه السلام به عنوان یکی از مصادیق و افراد این خاندان، علاوه بر جایگاه مذهبی ویژه اش در میان شیعیان، مورد توجه اهل سنت بوده و می باشد.

این نوشتار، تلاشی است برای بازشناسی شخصیت امام صادق علیه السلام براساس منابع اهل سنت. البته پیش از این، برای معرفی امام صادق علیه السلام کتاب های متعددی توسط نویسندگان معاصر مسلمان نگاشته شده است که مهم ترین آنها عبارت اند از:

۱. الامام الصادق علیه السلام، استاد عبدالحلیم جندی.^۱
 ۲. الامام الصادق علیه السلام، محمد حسین مظفر.
 ۳. الامام الصادق علیه السلام حیات و آرائه و فقهه، استاد محمد ابوزهره.^۲
 ۴. الامام الصادق علیه السلام و المذاهب الاربعه، استاد اسد حیدر (ج ۶).^۳
 ۵. الامام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام، گروهی از نویسندگان مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام.^۴
 ۶. موسوعة الامام الصادق علیه السلام، آیت الله سید محمد کاظم قزوینی.^۵
- اما هیچ یک از این کتاب ها با رویکردی که مدنظر این نوشتار است، نوشته نشده است. با این حال، در سال های اخیر کتاب دیگری تحت عنوان «امام

۱. جایگاه نسبی - خانوادگی

امام صادق علیه السلام بنابر قولی در سال ۸۳ و بنابر مشهور منابع اهل سنت، در سال ۸۰ هجری که به سال «سیل الجحاف» مشهور است، متولد شد.^۸ او ۶۸ سال عمر کرد و سرانجام در شوال سال ۱۴۸ هجری در شهر مدینه چشم از جهان فرو بست. پیکر او را در قبرستان بقیع و در کنار پدرش محمد بن علی بن حسین علیه السلام و جدش حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام به خاک سپردند.^۹

امام صادق علیه السلام از جهت پدری، هاشمی نسب و از جهت مادری، تیمی تبار بود و یازده فرزند داشت.

نسب پدری؛ امام صادق علیه السلام از نسل ریحانه نبی، سبط و محبوب پیامبر صلی الله علیه و آله - حسین بن علی بن ابی طالب - می باشد.^{۱۰} پدر او، محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، ملقب به «باقر» (م ۱۱۴ ق.) و مکّنی به «ابوجعفر» است که از نظر محدّثین سنی، تابعی جلیل القدر و بلندمرتبه‌ای می باشد و از لحاظ علم، عمل، سیادت و شرافت، «یکی از اعلام امت اسلامی»، «مدنی»، «نقه» و «کثیرالحدیث» است.^{۱۱}

به باور علمای عامه، ابوجعفر، سرور بنی هاشم در زمان خویش بود. وی کسی است که علم، فقه، شرف، دیانت، رهبری، سیادت، صلاحیت و همچنین لیاقت «خلافت» را داشت و شیعیان معتقد به عصمت اویند. «نسائی» و دیگران، او را از فقهای تابعی مدینه

صادق علیه السلام از دیدگاه اهل سنت،^{۱۲} به قلم مهدی لطفی، نگاشته شده است. ولی این کتاب نیز در نیل به مقصود، آنچنان که شایسته است، کامیاب نبوده است؛ چون در واقع، یک بررسی تطبیقی میان دیدگاه اهل سنت و شیعه انجام داده و بیشتر جنبه کلامی یافته است تا جنبه گزارشی. به همین دلیل و برای احتراز از ابتلای به این نقصان، در ساماندهی نگاشته حاضر تلاش شده است در انتقال دیدگاه اهل سنت رعایت امانت صورت گیرد و از توضیح و تطبیق سازی اجتناب شود، تا مخاطب به خوبی دریابد که امام صادق علیه السلام از نظر اهل سنت چگونه شخصیتی است و دارای چه جایگاهی می باشد.

قلمرو این تحقیق، کتاب‌هایی است که از سده های نخست هجری تا دوران معاصر نگارش یافته است، اما به نگاشته‌های معاصر نمی‌پردازد، به جز یک مورد که نوشته عمر رضا کحاله است. محدوده مکانی این تحقیق نیز پهنای گسترده سرزمین‌های اسلامی است. بنابراین، آنچه در ادامه این نوشتار می‌آید، انعکاس نظرات و دیدگاه‌های بزرگان اهل سنت درباره امام صادق علیه السلام می باشد.

اهمیت این پژوهش در این است که امام صادق علیه السلام به عنوان یکی از مصادیق اهل بیت: و مشترکات مسلمانان می تواند مورد تأکید نخبگان و عالمان دینی جامعه اسلامی قرار گرفته و برای یکپارچگی و همدلی مسلمانان مثمر ثمر قرار گیرد. ان شاء الله.



علی - دیگر پسر امام صادق (ع) - که در سال ۲۱۰ ق. از دنیا رفت، از بزرگان و اشراف عصر خویش بود و جزو محدثین است. ترمذی، حدیثی از او در دوستی اهل بیت نقل می کند که وی از نصر جهضمی روایت کرده است.^{۲۲}

محمد بن جعفر، ملقب به «دییاج» و مکنی به «ابوجعفر» یکی از علمای طالبیین و چهره های سرشناس و زاهد بود.^{۲۳} او محبوب و مورد توجه همه مردم بود.^{۲۴} وی پهلوانی شجاع و عاقل بود و یک روز در میان، ایام هفته را روزه می گرفت. هنگامی که در سال ۲۰۳ ق. در جرجان از دنیا رفت، مأمون - خلیفه عباسی - شخصاً بر جنازه او نماز خواند و بدنش را در قبر گذاشت.^{۲۵}

موسی بن جعفر (ع)، هفتمین امام شیعیان اثنی عشری است. وی یکی از عابدترین افراد، بزرگترین علما و بخشنده ترین انسان های عصر خویش بود و در سال ۱۸۳ ق. در زندان هارون دیده از جهان فروبست [و شهید شد].^{۲۶} او انسانی صالح و حلیم بود.^{۲۷}

۲. جایگاه علمی - مذهبی

امام صادق (ع) به اعتراف علمای اهل سنت، در جامعه اسلامی از جایگاه علمی برجسته و ممتازی برخوردار است.^{۲۸} او از اَجَلَّة تابعین^{۲۹} و طبقه پنجم تابعین مدینه می باشد.^{۳۰} وی از علمای اهل مدینه^{۳۱} و «فقه های اهل بیت» می باشد و در مرتبه ای است که امام اعظم اهل سنت - ابوحنیفه - می گوید: «فقیه تر از جعفر بن محمد

شمرده اند.^{۱۲} وی از افاضل اهل بیت، قُرَّاء آنها و^{۱۳} یکی از ائمه دوازده گانه شیعیان امامیه است.^{۱۴} او بدین دلیل ملقب به «باقر» شد که علم را شکافت. برخی گفته اند: وجه تسمیه او این است که جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا (ص) نقل می کند که آن حضرت به وی فرمود: «تو زنده می مانی تا فرزندی از فرزندان حسین (ع) را که همنام من است، ملاقات کنی. او علم را می شکافد. وقتی که ملاقاتش نمودی، سلام مرا به او برسان.»^{۱۵}

نسب مادری؛ امام صادق (ع) از نظر نسب مادری، از نسل محمد بن ابی بکر بن ابی قحافه است. مادر او «ام فروه» بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر می باشد^{۱۶} که در خانواده ای عالم پرور و پرهیزگار تربیت یافت. مادر «ام فروه»، اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی بکر بود.^{۱۷} ابومحمد عبدالرحمن بن قاسم بن محمد بن ابی بکر - برادر ام فروه - یکی از فقها، اعلام و فضایی مدینه در عصر خویش بود که به پرهیزگاری شهرت داشت.^{۱۸} قاسم بن محمد - پدر ام فروه - نیز از فقها و فضایی حجاز بود.^{۱۹}

فرزندان؛ امام صادق (ع) در مجموع، هفت پسر (اسحاق، اسماعیل، عباس، عبدالله، علی، محمد و موسی) و چهار دختر (اسماء، ام فروه، فاطمه و فاطمه صغری) داشت.^{۲۰}

بزرگترین فرزند امام صادق (ع) «اسماعیل» بود که در سال ۱۳۸ و بنا بر قولی در سال ۱۴۳ ق. از دنیا رفت و خلفای فاطمی مصر، نسب خویش را به او می رسانند.^{۲۱}

است،^{۴۰} اما «ترمذی» از او روایت نقل می‌کند.^{۴۱}
 علمای اهل سنت می‌پذیرند که به باور شیعیان
 امامیه، امام صادق علیه السلام یکی از ائمه دوازده‌گانه و
 «ششمین امام» آنان است.^{۴۲}

مشایخ حدیثی؛ محدثین عامه معتقدند که امام
 صادق علیه السلام از برخی از اعلام محدثین نقل حدیث نموده
 است، که عبارت‌اند از: زید بن علی بن حسین علیه السلام
 (عموی خویش)،^{۴۳} عبیدالله بن ابی رافع،^{۴۴} عروة
 بن زبیر،^{۴۵} عطاء بن ابی رباح،^{۴۶} قاسم بن محمد
 (جد مادری خویش)،^{۴۷} ابوجعفر محمد بن علی بن
 حسین علیه السلام (پدر خویش)،^{۴۸} محمد بن مسلم بن شهاب
 زهري،^{۴۹} محمد بن منکدر،^{۵۰} مسلم بن ابی مریم^{۵۱}
 و نافع عمری.^{۵۲}

راویان حدیث؛ کسانی که از امام صادق علیه السلام روایت
 نقل کرده و در کتاب‌های حدیثی اهل سنت نام و
 حدیث آنان ذکر شده است، عبارت‌اند از:

۱. ابایریم طلاب بن حوشب شیبانی؛^{۵۳} ۲. ابان بن
 ارقم عنزی کوفی؛^{۵۴} ۳. ابن جریج؛^{۵۵} ۴. ابوالبختری
 اسدی مدنی؛^{۵۶} ۵. ابویسّام شعبه بن حجاج عتکی؛^{۵۷}
 ۶. ابوالحجاج خارجه بن مصعب بن خارجه ضبعی
 بالوجی؛^{۵۸} ۷. ابوجعفر محمد بن جعفر صادق (فرزند
 امام صادق علیه السلام)؛^{۵۹} ۸. ابوسهل نصر بن ابی‌عبدالملک
 مزنی بلخی، معروف به صیقل؛^{۶۰} ۹. ابوطیبه عیسی
 بن سلیمان دارمی؛^{۶۱} ۱۰. ابوعاصم شیبانی ضحاک
 بن مخلد؛^{۶۲} ۱۱. بجيلة معاوية بن عمار بن ابی‌معاوية

ندیدم.^{۳۲} صالح بن ابی اسود نیز می‌گوید: «شنیدم که
 جعفر بن محمد می‌گوید: از من پیرسید پیش از آنکه
 مرا از دست دهید؛ زیرا پس از من کسی نیست که نظیر
 حدیث مرا برای شما بازگو کند.»^{۳۳} امام صادق علیه السلام «انس
 بن مالک»، «سهل بن سعد» و برخی دیگر از صحابه و
 جدّ خویش، «زین‌العابدین» را روایت کرده است.^{۳۴}

«ابوحاتم» در مورد امام صادق علیه السلام گفته است:
 «ثقه‌ای است که در ثقه بودنش تردید نیست و
 «مسلم» به او احتجاج کرده است.^{۳۵} «یحیی
 بن معین»، «شافعی» و برخی دیگر از بزرگان اهل
 سنت نیز او را توثیق کرده‌اند، اما علی بن مدینی از
 «یحیی بن سعید» نقل می‌کند که «مجالد» در نزد
 من محبوب‌تر از «جعفر بن محمد» است.^{۳۶} «ذهبی»
 در تقریض این گفته‌ی یحیی بن سعید می‌نویسد:
 «این سخن از لغزش‌ها و خطاهای یحیی قطان است،
 بلکه ائمه حدیث و رجال بر این مطلب اجماع دارند که
 «جعفر بن محمد» اوثق از مجالد است و هیچ کس
 به سخن یحیی توجه نکرده است؛^{۳۷} «هیچ کس با
 قطان در این مسئله هم‌فکر نیست. پس مسلم است که
 «جعفر»، صدوق است و «مسلم» نیز بدو احتجاج کرده
 است.»^{۳۸} عباس دوری از «ابن معین» نقل می‌کند که
 گفت: «جعفر بن محمد، ثقه و مورد اطمینان است.»^{۳۹}
 در «المغنی» نیز آمده است: جعفر بن محمد بن علی،
 «ثقه» است و ابن معین و ابن عدی او را توثیق
 کرده‌اند. بخاری در «الصحيح» از او حدیثی نقل نکرده



وهیب؛^{۹۶} ۴۵. یحیی بن سعید قطان تمیمی بصری؛^{۹۷}
 ۴۶. یحیی بن سعید انصاری؛^{۹۸} ۴۷. یزید بن هاد؛^{۹۹} ۴۸.
 یعقوب بن ولید ازدی مدنی؛^{۱۰۰} ۴۹. ابوحنیفه (پیشوای
 فقه حنفی)؛^{۵۰} ابو عبدالله مالک بن انس (پیشوای فقه
 مالکی). اینها از جمله کسانی‌اند که از امام صادق علیه السلام
 نقل حدیث می‌کنند.^{۱۰۱}

شاگردان؛ برخی از شاگردان امام صادق علیه السلام
 عبارت‌اند:

۱. حمزة بن حبيب بن عماره بن اسماعیل کوفی
 - یکی از قراء سبعة، که قرائت خویش را بر امام
 صادق علیه السلام عرضه کرده است، می‌توان در زمره شاگردان
 آن حضرت برشمرد.^{۱۰۲} او در کنار حمزه و کسائی،
 مرجع «علم القرائات» در شهر کوفه بود.^{۱۰۳} ۲. سفیان
 ثوری، که جزو یاران حضرت بود و برخی از سخنان و
 حالات وی را نقل می‌کند.^{۱۰۴} ۳. ابو حمزه ثمالی، که
 یار و همنشین او بود و از او سخن نقل می‌کند.^{۱۰۵}
 ۴. اسماعیل بن فضل بن یعقوب بن عبدالله بن حارث
 بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب.^{۱۰۶} ۵. ابو موسی جابر
 بن حیان صوفی طرسوسی، که کتابی در حجم هزار
 ورق تألیف کرد. این کتاب دربرگیرنده رسائل امام
 صادق علیه السلام می‌باشد که پانصد رساله است.^{۱۰۷} ۶ و ۷.
 ابوحنیفه و مالک بن انس نیز برای مدتی شاگرد امام
 صادق علیه السلام بودند و از او علم آموختند.^{۱۰۸}

آثار: علاوه بر مجموعه رسائلی که جابر بن حیان
 گردآوری نموده، علمای اهل سنت کتاب‌های دیگری

دهنی بجلی؛^{۶۳} ۱۲. جریر بن عثمان؛^{۶۴} ۱۳. حاتم
 بن اسماعیل کوفی؛^{۶۵} ۱۴. حارث بن عمران جعفری
 مدنی؛^{۶۶} ۱۵. حسن بن عیاش بن سالم؛^{۶۷} ۱۶. حسین
 بن زید بن علی مدنی (پسر عموی امام صادق علیه السلام)؛^{۶۸}
 ۱۷. حفص بن غیاث بن طلق بن معاویة نخعی؛^{۶۹} ۱۸.
 حماد بن عیسی بن عبیده جهنی واسطی؛^{۷۰} ۱۹. خثیمة
 بن سلیمان؛^{۷۱} ۲۰. راشد حمانی؛^{۷۲} ۲۱. ربیع بن یونس
 بن محمد بن کیسان عباسی؛^{۷۳} ۲۲. زهیر بن محمد
 تمیمی عنبری خراسانی مروزی خرقی؛^{۷۴} ۲۳. سعید بن
 مسلمة بن هشام بن عبدالمک بن مروان؛^{۷۵} ۲۴. سفیان
 بن سعید بن مسروق ثوری؛^{۷۶} ۲۵. سفیان بن عیینة
 هلالی؛^{۷۷} ۲۶. سلام بن مسلم تمیمی سعدی طویل؛^{۷۸}
 ۲۷. سلیمان بن بلال تیمی مدنی؛^{۷۹} ۲۸. عبدالله بن
 رجاء بصری؛^{۸۰} ۲۹. عبدالوهاب بن عبدالمجید بن صلت
 ثقفی بصری؛^{۸۱} ۳۰. عبدالعزیز بن محمد دراوردی؛^{۸۲}
 ۳۱. علی بن جعفر صادق (فرزند امام صادق علیه السلام)؛^{۸۳} ۳۲.
 علی بن حمزة بن عبدالله اسدی کوفی کسائی؛^{۸۴} ۳۳.
 عمر بن هارون بلخی؛^{۸۵} ۳۴. عنبسة بن نجاد عابد؛^{۸۶}
 ۳۵. غورک بن حصرم سغدی حصرمی؛^{۸۷} ۳۶. فضیل
 بن عیاض بن مسعود تمیمی یربوعی؛^{۸۸} ۳۷. کثیر بن
 هشام کلابی رقی؛^{۸۹} ۳۸. محمد بن اسحاق بن یسار
 (صاحب المغازی)؛^{۹۰} ۳۹. محمد بن عمران؛^{۹۱} ۴۰. معاذ
 بن مسلم هراء کوفی؛^{۹۲} ۴۱. مکی بن ابراهیم حنظلی
 برجمی بلخی؛^{۹۳} ۴۲. موسی بن جعفر صادق (فرزند
 امام صادق علیه السلام)؛^{۹۴} ۴۳. وفاة ابو عاصم نبیل؛^{۹۵} ۴۴.

«الجامعة»؛ کتابی دیگری است در جفر، منسوب به

امام جعفر صادق علیه السلام.^{۱۱۰}

«اختلاج الأعضاء»؛ بنابر نظر ابن کثیر گرچه

منسوب به امام صادق علیه السلام است، نسبت کذبی است که

به او داده شده است.^{۱۱۱}

پی‌نوشت‌ها

۱. قاهره، ۱۹۹۷ق.
۲. چاپخانه احمدعلی.
۳. بیروت، دارالکتاب العربی، ج ۲، ۱۳۹۰ق.
۴. قم، مجمع جهانی اهل بیت، ج ۱، ۱۴۲۲ق.
۵. قم، بصیرتی، ج ۱، ۱۴۱۴ق.
۶. قم، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، ج ۱، ۱۳۸۵ش.
۷. وفیات الاعیان، ابن خلکان، ج ۱، ص ۳۲۷، رقم ۱۳۱، تحقیق: احسان عباس؛ بیروت: دارالتقافة، ۱۹۶۸م.
۸. ابن حبان؛ مشاهیر علماء الأمصار؛ تحقیق: م. فلاشهمر؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۵۹م. ج ۱، ص ۱۲۷، رقم ۹۹۷؛ وفیات الاعیان؛ ج ۱، ص ۳۲۷/ عبدالقادر بن ابی الوفاء؛ طبقات الحنفیه؛ کراچی: میرمحمد کتابخانه، ج ۱، ص ۵۴۵/ جمال الدین ابی المحاسن؛ النجوم الزاهره؛ مصر: الموسسه المصريه العامه للتالیف و الترجمة و الطباعة و النشر، ج ۲، ص ۸/ سخاوی؛ التحفة اللطیفه فی تاریخ المدینة الشریفه؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ج ۱، ۱۹۹۳م. ج ۱، ص ۲۴۱/ سیوطی؛ طبقات الحفاظ؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ج ۱، ۱۴۰۳ق.، ج ۱، ص ۷۹/ ذهبی، شمس الدین؛ تاریخ الاسلام؛ تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری؛ بیروت: دارالکتاب العربی، ج ۲، ۱۴۱۳ق.، ج ۹، ص ۸۸/ عکری دمشقی؛ شذرات الذهب؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ج ۲، ص ۲۱۶.
۹. ابن اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ بیروت: دار صادر- دار بیروت، ۱۳۸۵ق.، ج ۵، ص ۵۸۹/ ذهبی، شمس الدین؛ العبر فی خبر من غیر؛ تحقیق: صلاح الدین المنجد؛ کویت: مطبعة حکومت الکویت، ج ۲، ۱۹۴۸م.، ج ۱، ص ۲۰۸/ ذهبی، شمس الدین (۷۴۸ق.)؛ سیر اعلام النبلاء؛ تحقیق: شعیب الارناؤوط و محمد نعیم العرقسوسی؛ بیروت: موسسه الرساله، ج ۹، ۱۴۱۳ق.، ج ۶، ص ۲۶۹/ ابن کثیر دمشقی؛ البدایة و النهایة؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ق.، ج ۱۰، ص ۱۰۵/ قلقشندی؛ مآثر الانافه؛ تحقیق: عبدالستار احمد فراج؛ کویت: مطبعة حکومت الکویت، ج ۲، ۱۹۸۵م.، ج ۱، ص ۱۷۹؛ النجوم الزاهره؛ ج ۲، ص ۸؛

نیز به امام صادق علیه السلام نسبت داده‌اند که عبارت‌اند از:

«جفر»؛ کتابی است که دانش تمامی امور از طریق

احادیث یا ستاره شناسی در آن مندرج است. هارون

بن سعید عجلای که یکی از سران فرقه زیدیه است،

کتابی داشت که آن را از امام جعفر صادق علیه السلام روایت

می‌کرد و در آن، معرفت وقایعی که به طور کلی برای

خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و به ویژه برخی از شخصیت‌های آن

خاندان روی خواهد داد، مندرج بود. این کتاب نزد امام

صادق علیه السلام بود و آن را روی پوست گوساله‌ای نوشته

بودند. هارون عجلای مطالب آن را از امام صادق علیه السلام

روایت می‌کرد و در نسخه‌ای می‌نوشت. آن کتاب را به

نام پوستی که بر آن نوشته شده بود، «جفر» می‌خواندند

و رفته، رفته این نام بر آن کتاب اطلاق شد. بنابر باور

ابن‌خلدون؛ در آن کتاب، تفسیر قرآن و معانی غریبی

که از باطن آن مستفاد می‌شود نیز مندرج بود. برخی

از این مطالب از امام صادق علیه السلام روایت شده است ولی

روایت آن کتاب پیوسته و متصل نیست و عین کتاب

نیز دیده نشده است. اگر استناد کتاب به امام صادق علیه السلام

درست باشد، بی‌شک بهترین مستند خواهد بود، خواه

به خود او یا به مردان بزرگ خویشاوندش نسبت داده

شود؛ چراکه آنان از خداوندان کرامات‌اند و به صحت

پیوسته است که امام صادق علیه السلام برخی از خویشاوندان

خویش را پیشاپیش از وقایعی که در آینده برای آنان

روی خواهد داد، برحذر می‌داشت و پیشگویی‌های وی

به صحت می‌پیوست.^{۱۰۹}



- التحفة اللطيفة؛ ج ۱، ص ۴۳ / قسطنطيني رومي؛ كشف الظنون عن اسامي الكتب و الفنون؛ بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۱۳هـ.ق.، ج ۱، ص ۶۹۹؛ تاريخ الإسلام؛ ج ۹، ص ۵۱ / شذرات الذهب؛ ج ۲، ص ۲۱۶.
۱۰. سير أعلام النبلاء؛ ج ۶، ص ۲۵۵.
۱۱. البداية و النهاية، ابن كثير، ج ۹، ص ۳۰۹.
۱۲. سير أعلام النبلاء؛ ج ۱۳، ص ۱۲۰؛ التحفة اللطيفة؛ ج ۲، ص ۵۴۳؛ طبقات الحفاظ؛ ج ۱، ص ۵۶، رقم ۱۰۷؛ تاريخ الإسلام؛ ج ۷، ص ۴۶۲-۴۶۴، رقم ۵۴۹.
۱۳. مشاهير علماء الأمصار؛ ج ۱، ص ۶۲.
۱۴. وفيات الأعيان؛ ج ۴، ص ۱۷۴، رقم ۵۶۰.
۱۵. اخبارالدول، ابي العباس قرماني، ص ۱۱۱، بيروت، عالم الكتب، بی تا.
۱۶. المعارف ابو محمد عبدالله بن مسلم؛ المعارف؛ تحقيق: ثروت عكاشة، ص ۱۷۵؛ قاهره، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ج ۲، ۱۹۹۲م. ابن جوزي، المنتظم، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا؛ ج ۸، ص ۱۱۰، بيروت، دارالكتب العلمية، ج ۱، ۱۴۱۲هـ.ق.، سير اعلام النبلاء؛ ج ۴، ص ۴۹۶.
۱۷. النجوم الزاهرة؛ ج ۲، ص ۸.
۱۸. سير أعلام النبلاء؛ ج ۶، ص ۵؛ تاريخ الإسلام؛ ج ۸، ص ۱۶۳؛ التحفة اللطيفة؛ ج ۲، ص ۱۴۶.
۱۹. المعارف؛ ص ۱۷۵.
۲۰. تاريخ الإسلام؛ ج ۱۴، ص ۲۶۳، رقم ۲۷۸؛ شذرات الذهب؛ ج ۳، ص ۴۹، رقم ۲۷۸.
۲۱. ملل و نحل، شهرستاني؛ تصحيح: احمد فهمي؛ بيروت: دارالكتب، ج ۱، ۱۴۱۰هـ.ق.، ج ۱، ص ۱۷۰؛ سير أعلام النبلاء؛ ج ۶، ص ۲۶۹ / زركلي؛ الأعلام؛ بيروت: دارالعلم للملایین، ج ۸، ۱۹۸۹م.، ج ۱، ص ۳۱۱.
۲۲. تاريخ الإسلام؛ ج ۱۴، ص ۲۶۳، رقم ۲۷۸؛ شذرات الذهب؛ ج ۳، ص ۴۹.
۲۳. ابن خلدون، عبدالرحمن؛ ديوان المبتدأ و الخبر؛ تحقيق: خليل شحادة؛ بيروت: دارالفکر، ج ۲، ۱۴۰۸ق.، ج ۳، ص ۳۰۵ / زركلي؛ الأعلام؛ ج ۶، ص ۶۹.
۲۴. مسكويه؛ تجارب الأمم؛ تحقيق: ابو القاسم امامي؛ تهران: سروش، ج ۲، ۱۳۷۹هـ.ش.، ج ۴، ص ۱۲۰.
۲۵. ابن اثير؛ الكامل؛ ج ۶، ص ۳۵۶؛ التحفة اللطيفة؛ ج ۲، ص ۴۶۶؛ تاريخ الإسلام؛ ج ۱۴، ص ۳۴۷، رقم؛ شذرات الذهب؛ ج ۳، ص ۱۵.
۲۶. الأعلام؛ ج ۷، ص ۳۲۱.
۲۷. شذرات الذهب؛ ج ۱، ص ۳۰۴.
۲۸. سير اعلام النبلاء؛ ج ۱۳، ص ۱۲۰ / الأعلام؛ ج ۲، ص ۱۲۶.
۲۹. الأعلام؛ ج ۲، ص ۱۲۶.
۳۰. النجوم الزاهرة؛ ج ۲، ص ۸.
۳۱. مشاهير علماء الأمصار؛ ج ۱، ص ۱۲۷.
۳۲. النجوم الزاهرة؛ ج ۲، ص ۹؛ التحفة اللطيفة؛ ج ۱، ص ۲۴۲؛ تاريخ الإسلام؛ ج ۹، ص ۸۹.
۳۳. سلوني قبل أن تفقدوني، فإنه لا يحذّنكم بعدى بمنل حديني؛ تاريخ الإسلام؛ ج ۹، ص ۹۰.
۳۴. سير اعلام النبلاء؛ ج ۶، ص ۲۵۵؛ التحفة اللطيفة؛ ج ۱، ص ۲۴۱.
۳۵. التحفة اللطيفة؛ ج ۱، ص ۲۴۲.
۳۶. تاريخ الإسلام؛ ج ۹، ص ۸۹.
۳۷. سير أعلام النبلاء؛ ج ۶، ص ۲۵۶.
۳۸. تاريخ الإسلام؛ ج ۹، ص ۸۹.
۳۹. همان.
۴۰. سير أعلام النبلاء؛ ج ۶، ص ۲۶۹؛ شذرات الذهب؛ ج ۲، ص ۲۱۶.
۴۱. مقرئزي؛ امتاع الأسماخ؛ تحقيق: محمد عبدالحميد النميسي؛ بيروت: دارالكتب العلمية، ج ۱، ۱۴۲۰هـ.ق.، ج ۷، ص ۱۱۷.
۴۲. سمعاني؛ الأنساب؛ تحقيق: عبدالرحمن بن يحيى المعلمي اليماني؛ حيدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانية، ج ۱، ۱۳۸۲هـ.ق.، ج ۱، ص ۱۱۵، رقم ۵۲؛ الأعلام؛ ج ۲، ص ۱۲۶ / عمر رضا كحالة؛ معجم قبائل العرب؛ بيروت: مؤسسة الرسالة، ج ۷، ۱۴۱۴هـ.ق.، ج ۵، ص ۳۱۳.
۴۳. كمال الدين عمر؛ بغية الطلب في تاريخ حلب؛ تحقيق: سهيل ذكار؛ بيروت: دارالفکر، ج ۱، ۱۹۸۸م.، ج ۹، ص ۴۰۲۷.
۴۴. سير أعلام النبلاء؛ ج ۶، ص ۲۵۵؛ تاريخ الإسلام؛ ج ۶، ص ۴۲۱، رقم ۳۴۰.
۴۵. سير أعلام النبلاء؛ ج ۶، ص ۲۵۵؛ تاريخ الإسلام؛ ج ۹، ص ۸۸؛ النجوم الزاهرة؛ ج ۲، ص ۹؛ التحفة اللطيفة؛ ج ۱، ص ۲۴۲.
۴۶. همان.
۴۷. الأنساب؛ ج ۸، ص ۲۵۰، رقم ۲۴۳۳؛ النجوم الزاهرة؛ ج ۲، ص ۸؛ التحفة اللطيفة في تاريخ المدينة الشريفة؛ ج ۱، ص ۲۴۱.
۴۸. الأنساب؛ ج ۸، ص ۲۵۰، رقم ۲۴۳۳؛ البداية و النهاية؛ ج ۹، ص ۳۰۹؛ سير أعلام النبلاء؛ ج ۶، ص ۲۵۵.
۴۹. الأنساب؛ ج ۸، ص ۲۵۰، رقم ۲۴۳۳؛ سير أعلام النبلاء؛ ج ۶، ص ۲۵۵؛ النجوم الزاهرة؛ ج ۲، ص ۸؛ التحفة اللطيفة؛ ج ۱، ص ۲۴۱؛ طبقات الحفاظ؛ ج ۱، ص ۷.
۵۰. الأنساب؛ ج ۸، ص ۲۵۰، رقم ۲۴۳۳؛ سير أعلام النبلاء؛ ج ۶، ص ۲۵۵؛ تاريخ الإسلام؛ ج ۹، ص ۸۸؛ طبقات الحفاظ؛ ج ۱، ص ۷.
۵۱. سير أعلام النبلاء؛ ج ۶، ص ۲۵۵.
۵۲. الأنساب؛ ج ۸، ص ۲۵۰، رقم ۲۴۳۳؛ سير أعلام النبلاء؛ ج ۶، ص ۲۵۵؛ النجوم الزاهرة؛ ج ۲، ص ۸؛ التحفة اللطيفة؛ ج ۱، ص ۲۴۱؛

- و صالح مهدی عباس؛ بیروت: مؤسسة الرسالة، ج ١، ١٤٠٤ هـ. ق.، ج ١، ص ١٢٠، رقم ٤٥؛ تاریخ الاسلام؛ ج ١٢، ص ٢٩٩، رقم ٢٤١.
٨٥. العبر؛ ج ١، ص ٣١٦؛ شذرات الذهب؛ ج ٢، ص ٤٤٣.
٨٦. تاریخ الاسلام؛ ج ١١، ص ٢٨٦.
٨٧. الانساب؛ ج ٤، ص ١٧١، رقم ١١٦١.
٨٨. سير أعلام النبلاء؛ ج ٨، ص ٢٢٢؛ طبقات الحفاظ؛ ج ١، ص ١١٠، رقم ٢٢٠.
٨٩. تاریخ الاسلام؛ ج ١٤، ص ٣٠٢، رقم ٣٢٢.
٩٠. طبقات الحفاظ؛ ج ١، ص ٨٢، رقم ١٦٠.
٩١. فاکهی، ابوعبدالله؛ اخبار مکه فی قدیم الدهر و حدیثه؛ تحقیق: عبدالملک عبدالله دهیش؛ بیروت: دارخضر، ج ٢، ١٤١٤ هـ. ق.، ج ٥، ص ١١٩؛ الاصابة؛ ج ٢، ص ٢٦٩ و ٢٧٨.
٩٢. فیروزآبادی؛ البلغة فی تراجم ائمه النحو و اللغة؛ تحقیق: محمد المصری؛ کویت: جمعیة احیاء التراث الاسلامی، ج ١، ١٤٠٧ هـ. ق.، ج ١، ص ٢٢٢، رقم ٣٦٩.
٩٣. طبقات الحفاظ؛ ج ١، ص ١٦٤، رقم ٣٥٤.
٩٤. شذرات الذهب؛ ج ٣، ص ١٤.
٩٥. تاریخ الاسلام؛ ج ٩، ص ٨٨؛ التحفة اللطيفة؛ ج ١، ص ٢٤٢.
٩٦. همان.
٩٧. همان، طبقات الحفاظ؛ ج ١، ص ٧٩ و ١٣١، رقم ٢٦٨.
٩٨. الانساب؛ ج ٨، ص ٢٥٠، رقم ٢٤٣٣؛ تاریخ الاسلام؛ ج ٩، ص ٨٨؛ التحفة اللطيفة؛ ج ١، ص ٢٤٢.
٩٩. تاریخ الاسلام؛ ج ٩، ص ٨٨؛ التحفة اللطيفة؛ ج ١، ص ٢٤٢.
١٠٠. تاریخ الاسلام؛ ج ١٢، ص ٤٧٢، رقم ٤٢٦.
١٠١. الانساب؛ ج ٨، ص ٢٥٠، رقم ٢٤٣٣؛ طبقات الحنفية؛ ج ١، ص ٥٤٥؛ النجوم الزاهرة؛ ج ٢، ص ٩؛ تاریخ الاسلام؛ ج ٩، ص ٨٨؛ التحفة اللطيفة؛ ج ١، ص ٢٤٢؛ طبقات الحفاظ؛ ج ١، ص ٧٩ و ٩٦، رقم ١٨٩.
١٠٢. معرفة القراء الکبار؛ ج ١، ص ١١٢، رقم ٤٣؛ امتاع الأسماع؛ ج ٤، ص ٣١١.
١٠٣. امتاع الأسماع؛ ج ٤، ص ٣٠٩.
١٠٤. المنتظم؛ ج ٨، ص ١١١.
١٠٥. معجم البلدان؛ ج ٣، ص ٢٩٠.
١٠٦. التحفة اللطيفة؛ ج ١، ص ١٨٣، رقم ٤٧٢.
١٠٧. وفيات الأعيان؛ ج ١، ص ٣٢٧؛ شذرات الذهب؛ ج ٢، ص ٢١٦؛ الأعلام؛ ج ٢، ص ١٢٦.
١٠٨. الأعلام؛ ج ٢، ص ١٢٦.
١٠٩. دیوان المبتداء و الخیر؛ ج ١، ص ٤١٥ و ٤١٦.
١١٠. قسطنطنی رومی؛ کشف الظنون؛ ج ١، ص ٥٧٧.
١١١. البداية و النهاية؛ ج ١٠، ص ١٠٥.
٥٣. تاریخ الاسلام؛ ج ١٤، ص ٢٠٥، رقم ٢٠٦.
٥٤. التحفة اللطيفة؛ ج ١، ص ٥٩.
٥٥. طبقات الحنفية؛ ج ١، ص ٥٤٥؛ النجوم الزاهرة؛ ج ٢، ص ٩.
٥٦. وفيات الأعيان؛ ج ٦، ص ٣٧، رقم ٧٧٣.
٥٧. الأنساب؛ ج ٨، ص ٢٥٠، رقم ٢٤٣٣.
٥٨. همان، ج ٢، ص ٥٩، رقم ٣٥٨.
٥٩. ابن حجر عسقلانی؛ الإصابة فی تمييز الصحابة؛ تحقیق: عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض؛ بیروت: دارالکتب العلمیة، ج ١، ١٤١٥ هـ. ق.، ج ٢، ص ٢٦٧؛ شذرات الذهب؛ ج ١، ص ٧.
٦٠. الانساب؛ ج ٨، ص ٣٦٣، رقم ٢٥٢٠.
٦١. همان، ج ٩، ص ١١٩، رقم ٢٦٢٥.
٦٢. سير أعلام النبلاء؛ ج ٩، ص ٤٨٠، رقم ١٧٨.
٦٣. الانساب؛ ج ٥، ص ٤٢٧.
٦٤. التحفة اللطيفة؛ ج ١، ص ٢٣٧، رقم ٧٥٣.
٦٥. سير أعلام النبلاء؛ ج ٨، ص ٥١٨، رقم ١٣٨.
٦٦. التحفة اللطيفة؛ ج ١، ص ٢٥٨، رقم ٨٥٥؛ تاریخ الاسلام؛ ج ١٤، ص ٩٢، رقم ٧٤.
٦٧. تاریخ الاسلام؛ ج ١١، ص ٨٢، رقم ٥٤.
٦٨. همان؛ ج ١٢، ص ١٢٢، رقم ٦٧.
٦٩. طبقات الحفاظ؛ ج ١، ص ١٣٠، رقم ٢٦٧.
٧٠. تاریخ الاسلام؛ ج ١٤، ص ١٢٩، رقم ١١٨.
٧١. الاصابة؛ ج ٢، ص ٢٤٩، رقم ٢٢٧٥.
٧٢. همان، ج ٧، ص ٢٠١، رقم ١٠١٧٥.
٧٣. بغية الطلب فی تاریخ حلب؛ ج ٨، ص ٣٦٠٦؛ تاریخ الاسلام؛ ج ١٠، ص ١٨٦، رقم ١١٢.
٧٤. معجم البلدان، یاقوت حموی؛ بیروت: دارصادر، ج ٢، ١٩٩٥ م.، ج ٢، ص ٣٦٠.
٧٥. تاریخ الاسلام؛ ج ١٤، ص ١٧٢، رقم ١٦٨.
٧٦. سير اعلام النبلاء؛ ج ٧، ص ٢٥٤؛ طبقات الحفاظ؛ ج ١، ص ٩٥، رقم ١٨٨.
٧٧. تاریخ الاسلام؛ ج ١، ص ١٢٨.
٧٨. البداية و النهاية؛ ج ٥، ص ٢٥٤.
٧٩. طبقات الحفاظ؛ ج ١، ص ٧٢، رقم ١٤٠ و ص ١٠٦، رقم ٢٠٩.
٨٠. سير اعلام النبلاء؛ ج ١٠، ص ٣٧٩، رقم ١٠٠.
٨١. طبقات الحفاظ؛ ج ١، ص ١٣٩، رقم ٢٨٨.
٨٢. سير اعلام النبلاء؛ ج ٨، ص ٣٦٦، رقم ١٠٧.
٨٣. شذرات الذهب؛ ج ٣، ص ٤٩.
٨٤. معرفة قراء الکبار؛ تحقیق: بشار عود معروف و شعيب الارناؤوط



قرآن و تخریب‌گران چهره نبوی



است. قرآن کریم بعد از اینکه نسبت دادن دیوانگی از سوی فرعون به موسی علیه السلام را نقل می‌کند،^۱ یادآور می‌شود:

«كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجُنُّونٌ»^۲؛ «همچنین هیچ فرستاده‌ای (به سراغ) کسانی که قبل از آن (مشرکان) بودند نیامد، مگر اینکه گفتند (او) ساحر یا دیوانه است».

قرآن کریم این نسبت را برای حضرت نوح علیه السلام^۳ از زبان قومش نقل می‌کند و یادآور نسبت (سفاهت) به هود علیه السلام^۴ نیز می‌شود.

اما در مورد رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست کم در هفت آیه این نسبت ذکر شده است؛ مثل:

- «أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ»؛ «یا می‌گویید در او (حالت) جنون هست».^۵

شایان توجه:

در بخش نخست مقاله (ش ۶۸، ص ۱۰۶-۱۰۹) به موضوع «تمسخر و استهزا» پرداخته شده بود.

۲. نسبت دیوانگی

الف) نمونه‌های نسبت دیوانگی

چنان که عده‌ای معتقدند رسولان الهی، نخبگان و دانشمندانی بوده‌اند که خود را پیامبر و فرستاده الهی وانمود می‌کردند، گروهی دیگر هم با این حربه که پیامبران دیوانه بوده‌اند، خواسته‌اند مانع کارایی و تبلیغ آنان شوند. قرآن کریم در پانزده آیه به این نکته تصریح کرده است، که گویای گستردگی کاربرد این حربه

- ﴿ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ... بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ ﴾؛ «تو به نعمت پروردگارت دیوانه نیستی ... به زودی می‌بینی و می‌بینند که کدام یک از شما (دیوانه) فریب خورده‌اید».^{۱۱}

- ﴿ وَ مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ ﴾؛ «و همنشین شما (پیامبر) دیوانه نیست».^{۱۲}

ج) عوامل القای این نسبت

دلیل اصلی نسبت دادن دیوانگی به پیامبر ﷺ وجود شک و نبود ایمان در دل دشمنان و نسبت دهندگان است:

﴿ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ ... ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ ﴾؛ «بلکه آنان در شک هستند (و) بازی می‌کنند ... سپس از او روی برتافتند و گفتند: آموزش دیده‌ای دیوانه است».^{۱۳}

این شک و دو دلی، باعث می‌شود که آنان هرگز به تذکرات رسول گوش ندهند و ایمان نیاورند و بر عکس، پیامبر را فردی دارای اختلال عقل معرفی کنند.

عامل دوم، طغیان آنهاست:

﴿ أَ تَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ﴾؛ «آیا یکدیگر را به آن و نسبت دادن سحر یا دیوانگی (به پیامبر) سفارش کرده‌اند؟ بلکه آنان گروهی طغیان‌گرنده».^{۱۴}

- ﴿ وَ يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَنَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ ﴾؛ «و می‌گفتند آیا واقعاً معبودانمان را به خاطر شاعر دیوانه‌ای رها کنیم».^۶

- ﴿ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ ﴾؛ «سپس از او روی برتافتند و گفتند: دانش‌آموخته‌ای دیوانه است».^۷

- ﴿ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ﴾؛ «و می‌گویند او دیوانه است».^۸

ب) دفاع صریح قرآن از پیامبر اکرم

از نکات شگفت‌آور، حساسیت ویژه قرآن کریم به این نسبت است؛ به گونه‌ای که در آیات متعددی آن را به صراحت رد می‌کند و در کمتر آیه‌ای این ادعا را بی‌پاسخ گذاشته است. برخی از این آیات چنین است:

- ﴿ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴾؛ «و آیا فکر نکردند که همنشین آنها (پیامبر) جنونی ندارد؟! او جز هشدار دهنده‌ای روشن‌گر نیست».^۹

- ﴿ ... ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴾؛ «بگو شما را فقط به یک (چیز) پند می‌دهم ... سپس تفکر کنید که همنشین شما (پیامبر) جنونی ندارد. او برای شما جز هشدارگری پیش از (رسیدن) عذاب شدید نیست».^{۱۰}

عامل سوم، وجود روح تکبر و خود بزرگ بینی است که به مشرکان اجازه می‌دهد تا چنین نسبتی را به پیامبران بدهند:

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ وَ يَقُولُونَ إِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ﴾؛ «وقتی گفته می‌شد خدایی جز الله نیست، آنها همواره تکبر می‌ورزیدند و می‌گفتند: آیا واقعاً ما معبودانمان را به خاطر شاعری دیوانه رها کنیم؟»^{۱۵}

عامل چهارم، تلخی پذیرش حق و ناخشنودی از حق است که آنها را وادار می‌دارد چنین تهمت عجیبی بزنند:

﴿مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ أَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ... أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾؛ «مستکبران در شب نشینی خود از آن (قرآن و پیامبر) بدگویی می‌کردید. و آیا در گفتار (قرآن) تدبیر نکردید... یا می‌گویند در او (حالت) جنون هست؟! (نه) بلکه (او) حق را برای آنان آورد در حالی که بیشترشان از حق ناخشنودند»^{۱۶}

د) دلایل قرآنی بر رد نسبت دیوانگی
دلایل قرآنی بر رد نسبت دیوانگی را می‌توان در دو دلیل کلی خلاصه کرد.

اول: مقام و اخلاق نبوت

در این آیات خداوند به عظمت اخلاق نبوی اشاره دارد که بری از این اوصاف است:

﴿وَ الْقَلَمَ وَ مَا يَسْطُرُونَ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ وَ إِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ فَسَتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ بِأَيُّكُمْ الْمَقْتُولُ﴾؛ «نون. سوگند به قلم و آنچه می‌نویسد که تو به نعمت پروردگارت دیوانه نیستی و قطعاً برای تو پاداشی بی‌پایان است و مسلماً تو بر شیوه (اخلاقی) بزرگوارانه‌ای هستی. پس به زودی می‌بینی و می‌بینند که کدام یک از شما (دیوانه) فریب خورده‌اید»^{۱۷}

علامه طباطبایی می‌نویسد: در ﴿مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾؛ «تو به نعمت خدا دیوانه نیستی»، منظور این است که تو به سبب برخورداری از نعمت خدا (نبوت) یا به خاطر همراهی با نعمت خدا (نبوت)، دیوانه نیستی. سیاق آیه تأیید می‌کند که مراد از نعمت، نبوت است و دلیل نبوت هر گونه اختلال عقلی را از پیامبر دور می‌کند تا هدایت الهی که در نظام حیات انسان لازم است، مستقیم و بدون مشکل باشد. از این رو، آیه نسبت جنون را رد می‌کند.^{۱۸}

از سوی دیگر، خداوند به رسولش می‌فرماید: تو بر خُلق عظیمی هستی. خُلق، ملکه‌ای نفسانی است که به سبب آن کارها به راحتی انجام می‌گیرد و به دو نوع حسنه و رذیله تقسیم می‌شود و در اینجا منظور، اخلاق حسنه است. خداوند بعد از اینکه می‌فرماید پیامبر دارای مقام نبوت و صاحب خُلق عظیم است، با این آیات می‌خواهد بفرماید که:

فاذا لم تكن مجنوناً بل متلبساً بالنبوة و متخلفاً بالخلق و لك عظيم الاجر من ربك فسيظهر امر



هـ) راه مقابله

قرآن کریم در برابر این حربه، راه اعراض و رویگردانی را پیشنهاد می‌کند:

﴿فَقُولْ عَنْهُمْ مَا أَنْتَ بِمَلُومٌ﴾؛ «پس از آنان روی بر تاب و تو سرزنش شده نیستی».^{۲۱}

زیرا همان طور که در بخش دلایل و انگیزه‌های دادن نسبت دیوانگی ذکر شد، کافران و مشرکان به دلیل شک و دورویی و عدم ایمان، گرایش به طغیان، وجود روح تکبر و ترجیح منافع شخصی بر حق پرستی، هرگز به راه راست هدایت نخواهند شد و بهترین گزینه در مقابله با آنان اول تکذیب جنون، دوم بیان دلایل عدم امکان جنون و سوم اعراض و رویگردانی است.

۳. نسبت سحر و جادوگری

الف) نمونه آیات

مردم به اموری چون جادوگری و سحر اعتقاد قوی داشتند و از این رو، بهترین راه برای نشان دادن عدم حقانیت دعوت و اقدامات و معجزات انبیاء، نسبت دادن سحر به آنان بود تا مردم کار پیامبران را همچون کار ساحران بدانند که می‌توانند مرده‌ای را زنده گردانند، بیماری را شفا دهند، عصایی را مانند افعی جلوه دهند و یا به قدرت سحر الفاظ، مدعی آوردن کتاب از سوی خدا باشند.

آیات الهی نشان می‌دهد که کافران و منکران نبوت، سحر و ساحری را به همه پیامبران نسبت می‌دادند.^{۲۲}

دعوتک و ینکشف علی الابصار و البصائر من المفتون بالجنون أنت او المکذوبون الرامون لک بالجنون؛ پس تو دیوانه نیستی، بلکه لباس نبوت پوشیده‌ای و به خلق عظیم آراسته‌ای و نزد پروردگارت اجر عظیم داری. پس دعوت خود را آشکار کن، و بر چشم‌ها و دیده‌ها آشکار می‌شود که دیوانه تویی یا تکذیب‌کنندگانی که نسبت جنون به تو می‌دهند؟^{۱۹}

دوم: حقانیت پیام و تصدیق پیامبران

قرآن می‌فرماید:

﴿بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلِينَ﴾.^{۲۰}

بزرگ‌ترین دلیل بر صحت عقل پیامبر، بر حق و صحیح بودن پیامی است که آورده است.

چگونه یک دیوانه می‌تواند پیامی بیاورد که بر حق و به دور از باطل و گمراهی باشد! آیه به آیه قرآن و تمام معارف توحیدی آن بدون خدشه‌اند و قرآن بارها «تحدی» کرده و کسی همانند آیات آن را نتوانسته بیاورد. مسلماً قرآن و پیامی که هم از لحاظ الفاظ، دارای استواری مطلق است و هم از حیث محتوا، کسی توان خرده‌گیری بر آن را ندارد، از عهده یک فرد نابغه هم خارج است تا چه رسد به فرد عادی یا دیوانه.

همچنین ادیان و رسولان سابق به دور از دیوانگی و ... بوده‌اند، پس کسی که پیامش تصدیق کننده آنها باشد، چگونه می‌تواند دیوانه باشد؟



به رسول اکرم ﷺ نیز بارها این نسبت داده شده است؛ مثل:

- ﴿وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ﴾؛

«و کافران گفتند: این ساحر بسیار دروغ‌گویی است». ۲۳

- ﴿قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ﴾؛ «گفتند:

این سحر است و ما به آن کافریم». ۲۴

- ﴿قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ﴾؛ «گفتند: این

سحری آشکار است». ۲۵

در مورد آیه چهارم سوره «ص» نقل شده است: بعد از آنکه دعوت به اسلام آشکار شده، قریش از رسول خدا به ابوطالب شکایت کردند. آن حضرت به ابوطالب فرمود: آنان ده کلمه را بگویند تا پادشاه عرب شوند و عجم و امداشان شود! شهادت دهند که لا اله الا الله و انی رسول الله. آنها گفتند: ۳۶۰ خدا را واگذاریم و یک اله را بپرستیم؟! در این هنگام، آیه نازل شد که: ﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ...﴾ ۳۶

علامه طباطبایی در مورد آیه ۳۰ سوره زخرف می‌گوید: این طعن به قرآن است که مستلزم طعن به رسول است. ۲۷

ب) علل و انگیزه نسبت دادن سحر

خداوند در سوره «ص» فرمود: ﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ... أَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابِي﴾؛ «و تعجب کردند

از اینکه هشدار دهنده‌ای از خودشان نزدشان آمد و کافران گفتند: این جادوگری بسیار دروغ‌گو است...! آیا از میان ما ذکر بر او نازل شده است؟ [نه] بلکه آنان درباره قرآن من در شکاند، [نه] بلکه هنوز عذاب را نچشیده‌اند...». ۲۸

پس آنان چون از آوردن مانند آنچه پیامبر آورده بود، ناتوان بودند، به او تهمت سحر می‌زدند. ۲۹
علامه طباطبایی می‌فرماید:

دلیل مهم‌تر این است که اساساً در مورد قرآن شک داشتند: ﴿فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي﴾ و این شک هم به دلیل خفای دلالت آیه نبوت و تعیین آور نبود، قرآن نبوت، بلکه آنان به امور باطلی که داشتند، دل بسته بودند و از تقلید گذشتگان دست بر نمی‌داشتند. سپس قرآن در چند آیه بعد دلیل اصلی را ذکر می‌فرماید: ﴿بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا الْعَذَابَ﴾؛ یعنی آنان نه به خاطر شک، بلکه به دلیل برتری‌طلبی و استکبارشان به حقیقت اعتراف نمی‌کنند، اما وقتی عذاب الهی را بچشند، اعتراف خواهند کرد، و گر نه هم اینک نیز به حقیقی بودن آن ایمان دارند، اما حاضر به اعتراف نیستند. ۳۰

این تعلیل علامه، با سوره صف دقیقاً تأیید می‌شود. در سوره صف می‌فرماید: قوم موسی می‌دانستند که او رسول خداست، ولی اذیتش می‌کردند و به همین جهت، فاسقاند و هدایت ناپذیر. بلافاصله در آیه بعد می‌فرماید: عیسی بشارت رسالت محمد را داد. اما مردم وقتی محمد



آیات الهی وجود نخواهد داشت یا امکان اعتراف به حقیقت آنها به دلیل استکبار و روحیه برتری طلبی نخواهد بود.

پاسخ دیگر قرآن، همان پاسخی است که به این سؤال کفار داده که آنان گفتند: چطور کسی چون خود ما می‌تواند فرستاده الهی باشد.

﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ﴾^{۳۶} ﴿أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا﴾^{۳۷}؛ «آیا در بین ما ذکر فقط به او نازل شده است»، ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ وَ قَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾^{۳۸}؛ «وقتی حق (قرآن) به سراغشان آمد، گفتند: آن سحر است و ما به آن کافریم. و گفتند: چرا این قرآن بر مردی بزرگ از دو آبادی (مکه و طائف) فروفرستاده نشده است؟»

همین شبهه^{۳۹} موجب شد تا آنان بپذیرند که آنچه وی آورده، همان سحر است و خود پیامبر هم سحر است. امام حسن عسکری (علیه السلام) در مورد آیه اخیر فرمود:

روزی عبدالله بن امیه مخزومی به پیامبر گفت: اگر خدا می‌خواست کسی را از خودمان برانگیزد، کسی را بر می‌گزید که مال و وضعش بهتر باشد. چرا خدا قرآنی را که گمان می‌کنی بر تو نازل شده و تو پیامبر گشته‌ای، بر مردی از دو آبادی عظیم - ولید بن مغیره در مکه یا عروه بن مسعود ثقفی در طایف - نازل نکرد؟^{۴۰}

با بینات آمد، گفتند: ﴿هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾. آری، آنان هم با علم به نبوت، او را اذیت کردند و به خدا افترا بستند. خداوند این گروه را به دلیل این افترا «ظالم‌ترین» افراد معرفی می‌کند و می‌فرماید: هدایت‌پذیر نیستند. آنان می‌خواهند نور خدا را با دهان خاموش کنند، ولی خدا نور خود را تمام می‌کند.^{۴۱}

ج) دفاع قرآن از رسول الله ﷺ

نکته جالب در این گونه آیات، این است که آنان در مقابل بینات و آیات وامانده می‌شدند و به ناچار نسبت سحر می‌دادند؛ چنان که فرموده است: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًى﴾^{۳۲} ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ﴾^{۳۳} ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ﴾^{۳۴} ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمُ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾^{۳۵}

همین نکته، تکیه گاه اصلی دفاع از رسول خدا در برابر ادعای سحر و ساحری است. خداوند با یادآوری این نکته که آنچه پیامبر آورد، آیه و بیّنه بود و آیه و بیّنه، حق و غیر قابل بطلان است، به مخاطبان خود می‌فهماند که برای بطلان ادعای سحر و جادوگری کافی است در محتوا و صحت آیات و بینات رسول خدا ﷺ دقت شود، البته دقتی بدون نخوت و استکبار، و گرنه مانند کفار عصر رسول خدا، امکان درک حقیقت



خداوند در پاسخ می‌فرماید:

﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ ؛ «آیا آنها رحمت پروردگار تو را تقسیم می‌کنند؟ [ای محمد] ما روزی‌شان را در دنیا بین آنها تقسیم می‌کنیم».^{۴۱}

لذا هر کدام در برخی امور محتاج عده‌ای دیگر هستیم. بر همین اساس، در مواردی بزرگ‌ترین شاهان و ثروتمندان به فقیرترین افراد نیازمند می‌گردند و بر عکس. پس هیچ کس نباید بیندارد که همه چیز اعم از ثروت، موقعیت، علم، فنون... را باید داشته باشد. نه پادشاه و نه فقیر نباید انتظار داشته باشند که دارای همه نعمت‌های مادی و معنوی باشند: ﴿وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا﴾. تنظیم نظام عالم بر این اساس، از این رو است که برخی از بعضی دیگر بالاتر باشند و یکدیگر را به خدمت بگیرند.

همین جواب در سوره «ص» هم تکرار شده است: «یا منابع رحمت پروردگار شکست‌ناپذیر بسیار بخشنده تو نزد آنان است؟ یا فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین و آنچه میان این دو هست، از آن آنان است؟ پس با وسایلی بالا روند! لشکر کوچکی از حزب‌ها هستند که در آنجا شکست خورده‌اند».^{۴۲}

بنابراین چون خزائن رحمت نزد خدای عزیز است و او تقسیم کننده رحمت است، این پرسش

که چرا رسالت را به محمد ﷺ داد نه دیگری؟ بیجاست. حال که نعمت رسالت را به محمد ﷺ داد و او با بینات و آیات روشن آن را اثبات کرده، آن را بپذیرید و آیات قرآن را سحر نپندارید.

هر چند در روزگار ما به دلیل کم رنگ شدن بحث سحر و جادوگری، این اتهام به رهبران دینی کمتر زده می‌شود، اما در قالب کلی‌تر و اعتقاد به خرافات، گاهی مانع رسیدن پیام‌های رهبران الهی به مردم می‌شوند و به مردم تلقین می‌کنند که آنچه رهبران مذهبی می‌گویند، عاری از حقیقت، مغالطه، چشم‌بندی و ... است.

پاسخی دقیق‌تر هم در آیه‌های آغازین سوره انبیا به این شبهه داده شده است: «پیش از تو جز مردانی که به سوی آنان وحی می‌کردیم، نفرستادیم. پس اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید. و آنان (پیامبران) را پیکرهایی که غذا نمی‌خوردند، قرار ندادیم و ماندگار نبودند».^{۴۳}

در این آیات به سنت همیشگی الهی اشاره می‌شود که سنت خدا، فرستادن بشر به عنوان فرستاده الهی بوده؛ همان‌طور که نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و... همه بشر بودند.

۴) دروغ‌گویی

الف) نمونه آیات

دروغ‌گو دانستن انبیا، به دو شکل روی می‌داد. گاهی در عمل با نپذیرفتن سخنان و پیامبری آنان،



آن را [به دروغ به خدا] نسبت داده است»، ﴿ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ﴾؛ «خدا و فرستاده‌اش جز فریب به ما وعده نداده‌اند»^{۵۵}، ﴿ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ ﴾؛ «پس به زودی می‌گویند: این دروغ بزرگ دیرینه‌ای است»^{۵۶}، ﴿ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ ﴾؛ «بلکه می‌گویند: به دروغ آن را (به خدا) نسبت داده است»^{۵۷}.

ب) علل نسبت دادن دروغ‌گویی

علل متعددی برای دروغ‌گو پنداشتن رسول اکرم توسط دشمنان وجود داشت که در آیات مختلف به آنها اشاره شده است.

۱. سوره «ص»: از اینکه پیامبری از خودشان آمده، تعجب می‌کردند و اساساً در قرآن شک داشتند، بلکه قلباً قبول داشتند، ولی به دلیل استکبار نمی‌پذیرفتند. لذا در قیامت وقتی عذاب را ببینند، به آن ایمان و باور قلبی خواهند داشت.

۲. سوره انبیا: آنها در حال بازی و دل مشغولی‌های دیگر، کلام خدا را می‌شنیدند. لذا با هم نجوا می‌کردند که: محمد هم بشری مثل ماست و آنچه می‌گوید، خواب پریشان یا دروغ است. آنها به دلیل دل ندادن به آیات نمی‌توانند ایمان بیاورند؛ مثل اقوام گذشته که ایمان نیاوردند و هلاک شدند.

۳. سوره احزاب: این گروه، منافقان و صاحبان دل‌های مریض بودند. به عبارت دیگر، عدم ایمان، عامل این نسبت دادن است.

عملاً آنها را دروغ‌گو می‌دانستند و به ادعایشان ترتیب اثر نمی‌دادند. این نوع که در قرآن با عنوان «تکذیب» از آن یاد می‌شود، بسیار گسترده است و درباره همه پیامبران به کار رفته است.^{۴۴} علاوه بر این، به طور خاص از پیامبرانی چون: حضرت نوح،^{۴۵} الیاس،^{۴۶} موسی،^{۴۷} و پیامبر اکرم^{۴۸} یاد شده که مورد تکذیب دشمنان واقع می‌شدند. این نوع تکذیب شامل دو نوع عدم پذیرش دعوت انبیاست، به هر بهانه‌ای که باشد؛ مثلاً با اتهاماتی چون: ساحر دانستن رسولان، مجنون، دروغ‌گو، شرور، مفسد فی الارض، مستکبر، هوس‌باز، سفیه، بی‌لیاقت دانستن و ... از پذیرش دعوت آنان سرباز می‌زدند و در صف مکذبان رسولان الهی قرار می‌گرفتند.

گاهی هم به صراحت خطاب به پیامبران می‌گفتند که شما دروغ می‌گویید. در مورد حضرت شعیب^{۴۹}، لوط^{۵۰}، موسی^{۵۱} و رسول اعظم این اتفاق روی داده است. نمونه آیات درباره پیامبر اکرم چنین است:

﴿ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ ﴾^{۵۲}؛ «این (مطالب پیامبر) را در آیین بازپسین نشنیده‌ایم. این جز دروغی بافته شده نیست»، ﴿ بَلْ قَالُوا الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ﴾^{۵۳}، ﴿ بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ ﴾^{۵۴}؛ «بلکه مشرکان گفتند: (این قرآن) یک دسته خواب‌های پریشان است، بلکه



۴. سوره حاقه؛ در این سوره علت تکذیب، صفت کافر بودن ذکر شده است.

۵. سوره احقاف؛ در این سوره، کفر، تکبر، راهنمایی نشدن به قرآن و افترا پنداشتن به ترتیب ذکر شده‌اند.

حاصل سخن اینکه دشمنان یا ایمان به قرآن ندارند و یا به دلیل روحیه استکبار نمی‌توانند به حق بودن آن اعتراف کنند. از این رو، نسبت دروغ‌گویی به رسول خدا ﷺ می‌دادند.

ج) دفاع قرآن از رسول اکرم ﷺ

گاهی قرآن نسبت دروغ را به صراحت نفی می‌کند؛ مانند:

﴿تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾؛
 «(محمد ﷺ) فرو فرستاده‌ای از جانب پروردگار جهانیان است و اگر (بر فرض) برخی سخنان را به ما (به دروغ) نسبت می‌داد، حتماً با دست راست (قدرتمند) او را گرفتار می‌ساختیم. سپس رگ قلبش را مسلماً قطع می‌کردیم و هیچ یک از شما مانع آن نمی‌شد».^{۵۸}

این آیات به صراحت امکان دروغ‌گویی رسول خدا را نفی می‌کند؛ زیرا اگر آن حضرت به خدا دروغ ببندد، قطعاً گرفتار انتقام الهی می‌شود و کسی هم توان ممانعت را ندارد. پس هرگز پیامبر

با آگاهی از این سرنوشت، برای جلب رضایت و خشنودی مردم، به خدا دروغ نخواهد بست؛ مردمی که هیچ توانی در رهایی‌اند از انتقام خدا ندارند.

همین منطق در سوره احقاف نیز برای دفاع از پیامبر مطرح شده است:

﴿وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ... وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ﴾؛^{۵۹} «و هنگامی که آیات ما در حالی که روشن است، بر آنان خوانده می‌شود، کسانی که درباره حق کفر ورزیدند، هنگامی که او به سراغشان آمد، می‌گویند: این قرآن سحری آشکار است. آیا می‌گویند به دروغ آن را نسبت داده است. بگو: اگر من آن را به دروغ نسبت دهم، پس از طرف خدا برای (دفاع از) من هیچ چیزی را مالک نیستید. او به آنچه در آن وارد می‌شوید، داناتر است. گواهی او بین من و شما کافی است و او بسیار آمرزنده است... و کسانی که کفر ورزیدند، درباره کسانی که ایمان آوردند، گفتند: اگر (بر فرض ایمان) خوب بود، (آنان) به سوی آن بر ما پیشی نمی‌گرفتند. و چون به آن

دروغ‌گو انگاشتن پیامبر، هر چند در عصر رسول خدا ﷺ به صراحت از سوی مشرکان و کفار مطرح می‌شد، امروزه بیشتر در لفافه‌های رنگارنگ پیچیده می‌شود که حاصل آنها جز دروغ‌گو فرض کردن رسول خدا ﷺ نیست.

یکی از نویسندگان چنین می‌نگارد: «(انبیا) در مقابل نامالایمات گاهی دچار یأس می‌شدند و گمان می‌کردند آنچه به آنها وحی شده و آن را خطاب خداوند می‌دانسته‌اند، «وهم» بوده است... این نکته مهمی است که ممکن است موانع و

(قرآن) رهنمون نشدند، پس به زودی می‌گویند: این دروغ بزرگ دیرینه‌ای است».

علامه طباطبایی در تفسیر آیه می‌نویسد: «محصل سخن این است که من به کار خدا بقیق دارم و می‌دانم او کسی را که دروغ ببندد، دچار عقوبت می‌کند و شما هم نمی‌توانید مانع خدا شوید. پس چگونه به او دروغ ببندم و به خاطر شما خود را در معرض عذاب قطعی او قرار دهم؟ یعنی من افترا نمی‌بندم».^{۶۰}

در ادامه آیه، خداوند نسبت افترا را به خود دشمنان بر می‌گرداند: «هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ

فیه». در این آیه، دلیل دوم بر نفی افترا

هم وجود دارد: «كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي

و بَيْنَكُمْ»؛ «گواهی خدا بین من و شما

کافی است»؛ یعنی گواهی خدا در قرآن

به اینکه قرآن، کلام اوست و من افترا

نمی‌بندم، در دروغ‌گو نبودن من کافی

است. این گواهی در آیاتی چون: «لَكِنَّ اللَّهَ

يَشْهَدُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ»^{۶۱} وجود

دارد. از طرفی آیات تحدی هم برای اثبات

اینکه «قرآن» کلام خداست، کافی است.^{۶۲}

البته آیات دیگری چون: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ

الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؛ «رسول خدا از

روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید و قرآن جز

وحی که فرستاده می‌شود، نیست» هم بر این

مطلب صراحت دارند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
آل محمد
الطيبين الطاهرين
الطاهرين

می‌گویند او گمان می‌کرد برایش وحی می‌شود؛ چون قدرت تعقل و اندیشه زلالی داشت و چنان شیفته اهدافش بود که اهداف و آرمان‌هایش را وحی می‌پنداشت و تصور می‌کرد.

حقیقت این سخن هم به دروغ گفتن (خلاف واقع) و افترا بستن به خدا (هر چند ناخودآگاه) برمی‌گردد؛ در حالی که آیات الهی امکان دروغ، عمدی یا سهوی را از پیامبر بر می‌دارند. به راستی، پیامبری که امکان چنین دروغ ناخواسته‌ای داشته باشد، چگونه می‌تواند مورد اعتماد باشد و چگونه می‌توان پذیرفت در همه آموزه‌هایش دروغ نگفته است؟ آیاتی چون: «ان هو الاّ وحی یوحی» اساس تمام این تعبیر به ظاهر علمی را از ریشه برمی‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. ذاریات/۳۹؛ شعراء/۲۷.

۲. ذاریات/۵۲.

۳. مؤمنون/۲۵.

۴. اعراف/۶۶؛ هود/۵۴.

۵. مؤمنون/۷۰.

۶. صافات/۳۶.

۷. دخان/۱۴.

۸. قلم/۵۱.

۹. اعراف/۱۸۴.

۱۰. سباء/۴۶.

۱۱. قلم/۶۲.

عوامل بازدارنده چنان شدید باشند که حتی نبی هم که خطاب از سوی خداوند شنیده و جازم شده است، در میانه راه دچار یأس و تردید شود.^{۶۳}

هر چند این ادعا به صراحت سخن آن صحابی که گفت: «انّ نبی الله لیجر؛ پیامبر خدا هذیان می‌گوید»^{۶۴} نیست، اما دقت در آن نشان می‌دهد که نتیجه‌ای جز دروغ‌گو بودن رسول خدا را در پی ندارد؛ زیرا پیامبری که یقین کامل به کار خود ندارد و در برابر وحی گرفتار گمان و ظن نمی‌نشیند، هرگز مورد اطمینان نخواهد بود و احتمال «وهم گویی» و خروج از درک حقیقت و بیان راست و وحی از او متصور خواهد بود. می‌توان گفت پیامبران مأیوسی که وحی را وهم می‌پندارند، این قابلیت را هم دارند که در گرفتن وحی دچار اشتباه شوند و هر چند ناخواسته، نسبتی را به دروغ به خدا بدهند.

گروهی دیگر، پیامبران و رسول اکرم را نابغه‌هایی می‌دانند که با استفاده از جهالت مردم، خود را پیامبر و رسول الهی و آموزه‌های خود را، وحی الهی معرفی کرده‌اند.

حقیقت این ادعا هم چیزی جز نسبت دروغ‌گو بودن رسول خدا ﷺ نیست؛ در حالی که قرآن با دفاع از صداقت رسول خدا، اساساً امکان دروغ‌گو بودن او را منتفی می‌داند.

گروهی هم با قبول صداقت رسول خدا،

۳۹. گاهی می‌گفتند: چرا فرشته‌ای نازل نشده است؟ (یونس/۲): تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۲۱۵.
۴۰. احتجاج طبرسی، ذیل آیه، به نقل از المیزان، ج ۱۸، ص ۱۰۶.
۴۱. المیزان، ج ۱۸، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.
۴۲. ص/ ۱۱۸.
۴۳. انبیاء/ ۶ و ۷.
۴۴. فاطر/ ۴ و ۲۵؛ ص ۱۲ و ۱۴؛ زمر/ ۲۵؛ مؤمن/ ۷۰؛ مرسلات/ ۱؛ حج/ ۴۲.
۴۵. مؤمن/ ۵؛ ق/ ۱۲ و ۱۴؛ قمر/ ۴.
۴۶. صافات/ ۱۲۷.
۴۷. شعراء/ ۱۲؛ قصص/ ۳۴؛ حاقه/ ۴.
۴۸. انعام/ ۳۳ و ۱۴۷؛ حج/ ۴۲؛ فاطر/ ۲۵ و ۳۲؛ زمر/ ۳۲ و ۵۹؛ حاقه/ ۴۰ و ۴۹؛ انفطار/ ۹-۱؛ مزمل/ ۱۱؛ تین/ ۱.
۴۹. شعراء/ ۱۸۶.
۵۰. عنکبوت/ ۲۸.
۵۱. مؤمن/ ۲۴ و ۳۷.
۵۲. ص/ ۷.
۵۳. همان/ ۴.
۵۴. انبیاء/ ۵.
۵۵. احزاب/ ۱۲.
۵۶. احقاف/ ۱۱.
۵۷. همان/ ۸.
۵۸. حاقه/ ۴۳-۴۷.
۵۹. احقاف/ ۷-۱۱.
۶۰. المیزان، ج ۱۸، ص ۱۸۹.
۶۱. نساء/ ۱۶۶.
۶۲. المیزان، ج ۱۸، ص ۱۸۹.
۶۳. کیان، ش ۵۲، ص ۱۴، خرداد و تیر ۱۳۷۹.
۶۴. طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۸۷.

۱۲. تکویر/ ۲۲.
۱۳. دخان/ ۹-۱۴؛ المیزان، ج ۱۸، ص ۱۳۶.
۱۴. ذاریات/ ۵۳.
۱۵. صافات/ ۳۵ و ۳۶.
۱۶. مؤمنون/ ۶۷-۷۰.
۱۷. قلم/ ۵-۱.
۱۸. المیزان، ج ۱۹، ص ۳۶۸.
۱۹. همان.
۲۰. صافات/ ۳۷.
۲۱. ذاریات/ ۵۴.
۲۲. ر.ک: ذاریات/ ۵۲؛ مؤمن/ ۲۴؛ زخرف/ ۴۹؛ قصص/ ۳۶؛ شعراء/ ۱۵۳ و ۱۸۵؛ مدثر/ ۲۵.
۲۳. ص/ ۴.
۲۴. زخرف/ ۳۰.
۲۵. صف/ ۶.
۲۶. تفسیر قمی، ذیل آیه، به نقل از المیزان، ج ۱۷، ص ۱۸۶.
۲۷. المیزان، ج ۱۸، ص ۹۷.
۲۸. ص/ ۸۴.
۲۹. المیزان، ج ۱۷، ص ۱۸۲.
۳۰. همان، ص ۱۸۴.
۳۱. صف/ ۸۴.
۳۲. قصص/ ۳۶.
۳۳. غافر/ ۲۳ و ۲۴.
۳۴. زخرف/ ۳۰.
۳۵. صف/ ۶.
۳۶. ص/ ۴.
۳۷. همان/ ۸؛ یونس/ ۲.
۳۸. زخرف/ ۳۰ و ۳۱.



ماهیت شناسی توقیعات حضرت مهدی علیه السلام

میرزا صالحی

توقیع چیست؟

توقیع، به معنای حاشیه نویسی است و در اصطلاح به دستورها و نامه‌های خلفا و پادشاهان گفته می‌شود که به افراد مختلف می‌نوشتند.^۱ ولی در کتب علمای شیعی به نامه‌ها و فرمان‌هایی گفته می‌شود که در زمان غیبت از طرف امام مهدی علیه السلام به شیعیان خود می‌رسیده است و منظور ما از توقیعات همین است. در کتاب‌های معروف شیعه و امامیه، همچون: کمال الدین شیخ صدوق، غیبت شیخ طوسی، احتجاج طبرسی، بحارالانوار مجلسی و کتب دیگر، حدود هشتاد توقیع از ناحیه‌ی مقدّس امام زمان علیه السلام نقل شده است که برخی از آنها خطاب به سفرا و نواب خاص است، برخی خطاب به علما و فقهای شیعه، برخی دیگر در پاسخ به سؤالات است و در برخی به تکذیب و لعن و نفرین کسانی پرداخته شده که به دروغ، ادعای بایّت و سفارت از طرف آن حضرت داشته‌اند. در مجموع این توقیعات شریف خود گنجینه‌ای از معارف الهی است.

اشاره

بدون شکه هیچ‌گاه زمین از حجت الهی، خالی نمی‌ماند و همیشه یک معصوم در میان مردم برای اتمام حجت و بیان و تبیین احکام و دستورهای الهی وجود داشته است. در زمان غیبت امام مهدی علیه السلام، گر چه ایشان حضور شناخته شده‌ای در میان مردم و جوامع ندارد، ولی با این حال خیرات و برکات آن حضرت به صورت دائم بر مردم به ویژه امت اسلامی سرازیر می‌شود. یکی از راه‌های تعیین مسائل و حلّ شبهات استفاده از راهنمایی‌های آن حضرت، بهره‌گیری از توقیعات و دست‌نوشته‌هایی است که به افراد مورد اعتماد و جلیل‌القدر می‌نوشتند. در این نوشتار برآنیم تا به ابعاد مختلف این توقیعات اشاره کنیم و به تبیین و توضیح آن بپردازیم.



انواع توقیعات

توقیعات امام مهدی (عج) را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف) توقیعات غیبت صغرا

در دوران محدود غیبت صغرا (۲۵۵- تا ۳۲۹ ق. که تقریباً ۷۴ سال می‌شود، توقیعاتی به واسطه چهار نایب حضرت (عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح و علی بن محمد سمری) در جواب سؤالات و شبهات صادر می‌شد. مضمون اصلی چنین توقیعات، تعیین تکالیف برای شیعیان بوده و حضرت سعی می‌کرد که آنها را از سردرگمی نجات دهد. برای نمونه، به توقیع سرنوشت سازی که حضرت برای آخرین نماینده‌ی خود (علی بن محمد سمری) ارسال کرد، اشاره می‌کنیم:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ السَّمَرِيِّ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فَيْكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ فَأَجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تُؤْصِ أَحَدًا يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَّةُ فَلَا ظَهْرَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بَعْدَ طُولٍ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جُورًا وَسَيِّئَاتٍ مِنْ شِيعَتِي مَنْ يَدْعَى

المشاهدة الا فَمَنْ ادَّعى المشاهدة قَبْلَ خُرُوجِ السَّفِيَانِي وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ وَ لَاحَوْلَ وَ لَاقُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛^۲ به نام خداوند بخشنده مهربان. ای علی بن محمد سمری! خدا اجر دوستان تو را در غمت زیاد کند؛ زیرا تو شش روز دیگر از دنیا می‌روی. خودت را آماده ساز و دیگر برای قائم مقامی خودت به کسی سفارش و وصیت مکن؛ زیرا غیبت کبرا شروع شده است. پس دیگر ظهوری نیست، مگر بعد از اذن الهی و گذشتن ایام زیادی [از تاریخ] و تاریکی قلب‌ها و پر شدن زمین از ظلم و ستم، و به‌زودی کسانی از شیعیان من ادعای مشاهده مرا می‌کنند. آگاه باشید که هر کس قبل از خروج سفیانی و صیحه‌ی آسمانی ادعای رؤیت مرا کند، او دروغ‌گو و افترا زننده است. و هیچ نیرو و قوتی جز به خداوند بزرگ و اعلی وجود ندارد».

ب) توقیعات غیبت کبرا

در زمان غیبت طولانی حضرت مهدی (عج)، بدون شک ارتباط شیعیان با آن حضرت به طور غیر مستقیم برقرار است و یکی از راه‌های این ارتباط، صدور توقیعات شریف از آن حضرت به خواص و بزرگان شیعه است. در توقیعات زمان غیبت کبرا، دو نکته مهم وجود دارد: اولاً، چنین توقیعاتی مگر در مواقع ضرورت قابل افشا نبوده و هر کسی نمی‌توانست به مضمون چنین توقیعاتی دست یابد. ثانیاً، پاسخ به شبهات، جرح و تعدیل شخصیت‌ها، تحلیل مسائل روز و ... از محورهای اساسی چنین توقیعاتی است.



بود و آن را به خوبی می‌شناختند و برای این ادعا شواهدی نیز وجود دارد که ذکر می‌کنیم:

۱. اسحاق بن یعقوب می‌گوید: «مشکلاتی داشتیم و نامه‌ای نوشتیم و آن را به وسیله محمد بن عثمان برای حضرت مهدی علیه السلام فرستادم و جواب آن، با دست‌خط مبارک خود حضرت بود».^۴

۲. از جناب شیخ صدوق (رحمة الله علیه) چنین نقل کرده‌اند: «توقیعی که به خط امام زمان علیه السلام برای پدرم صادر شده بود، اکنون نزد من موجود است».^۵

۳. شیخ ابو عمر عامری می‌گوید: «ابن ابی غانم قزوینی با جماعتی از شیعیان در موضوعی اختلاف و مشاجره کردند و برای رفع نزاع، نامه‌ای به ناحیه مقدسه نوشتند و جریان را به عرض حضرت رسانیدند. پس جواب نامه به دست‌خط مبارک امام صادر شد».^۶ در مقابل، بنابر قرائنی دیگر، توقیعات به خط امام علیه السلام نبوده است که از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. ابو نصر هبة الله می‌گوید: «توقیعات صاحب الامر به همان خطی که در زمان امام حسن عسکری علیه السلام صادر می‌شد، به وسیله‌ی عثمان بن سعید و محمد بن عثمان برای شیعیان صادر می‌گشت».^۷

۲. از عبدالله بن جعفر حمیری نقل شده است: «وقتی عثمان بن سعید وفات کرد، توقیعات صاحب الامر با همان خطی که قبلاً با ما مکاتبه می‌شد، صادر می‌شد».^۸

با این توضیحات می‌توان نتیجه گرفت که ممکن است برخی از توقیعات با خط مبارک خود امام صادر

به دلیل اینکه توقیعات زمان غیبت کبرا محدود است، ما به توقیع مهمی که از ناحیه مقدس، خطاب به شیخ مفید (رحمة الله علیه) صادر شده است، اشاره می‌کنیم:

«... ما به مناجات‌های تو توجه داریم، خداوند تو را به خاطر آن وسیله و موقعیتی که به تو از دوستانش بخشید، حفظ کند و از توطئه دشمنان نکه دارد ... ما اگر چه در مکان‌های دور از ظالمان به سر می‌بریم، خداوند متعال فعلاً صلاح ما و شیعیان را، مادام که دنیا در دست فاسقان است، چنین خواسته است. ما از ماجرای زندگی شما کاملاً مطلع هستیم و از اخبار و آزاری که از طرف دشمنان به شما می‌رسد، با خبر هستیم، چنان‌که با گذشتگان صالح چنین می‌شد، ولی ما شما را فراموش نمی‌کنیم و توجه کامل به شما داریم، و گرنه سخت در فشار قرار می‌گرفتید و یا دشمن، شما را نابود می‌کرد. تقوا و پرهیزکاری را پیشه خود سازید...».^۳

دست‌خط امام علیه السلام و توقیعات شریفه

یکی از سؤالاتی که همواره در مورد این توقیعات مطرح بوده، این است که آیا این توقیعات به خط مبارک خود امام علیه السلام است؟

پاسخ این است که نه می‌توان همه‌ی توقیعات را به خط حضرت دانست و نه می‌توان انکار کرد که بعضی از آنها به خط خود امام علیه السلام بوده است. بعضی معتقدند که کاتب آن توقیعات، خود حضرت بوده است و حتی خط مبارکش بین خواص اصحاب و علمای وقت معروف

شما را نابود می‌کرد. تقوا و پرهیزکاری را پیشه خود سازید...»^{۱۰}

انکار مدعیان ارتباط با حضرت

آن حضرت در نامه‌ای به علی بن محمد سمري، خبر از کسانی می‌دهد که مدعی دیدار و نیابت حضرت هستند و چنین می‌فرماید:

«وَسَيَأْتِي مِنْ شِيعَتِي مَنْ يَدْعِي الْمَشَاهِدَةَ...»^{۱۱}
و به‌زودی کسانی از شیعیان من ادعای مشاهده مرا می‌کنند. آگاه باشید که هر کس قبل از خروج سفیانی و صیحه‌ی آسمانی ادعای رؤیت مرا کند، او دروغ‌گو و افترا زننده است و هیچ حول و قوتی جز به خداوند بزرگ و اعلی وجود ندارد.»

رفع شک و تردید در مورد ائمه‌السلام

حضرت در جواب گروهی از شیعه که گمان می‌کردند امام حسن عسکری (ع) جانشینی ندارد، توقیعی صادر کرد و چنین فرمود:

«... خبر تردیدی که گروهی از شما در امر دین کرده‌اید و شک و تحیری که درباره‌ی صاحبان امر خود به دل راه داده‌اید، به من رسید. ما از این موضوع به خاطر شما نه خودمان اندوهگین شدیم؛ زیرا حق با ماست. ما حاجتی به دیگران نداریم و جز به پروردگار به هیچ‌کس نیازی نداریم، بنابراین کسی که از اطاعت ما سرباز زند، ما را به وحشت نمی‌اندازد. ما مرهون نعمت خداییم و مردم به طفیل وجود ما بهره‌مند گشته‌اند. ای

شده باشد و برخی دیگر با املائی امام، اما به کتابت شخص دیگری صادر شده باشد و این هیچ بعدی ندارد و هیچ خللی بر صدور اصل توقیعات از سوی حضرت بقیة‌الله (ع) وارد نمی‌سازد.

نکات توقیعات شریف

سخنان و فرمایش‌های حضرت مهدی (ع) در توقیعات، ابعاد و ویژگی‌های مختلفی دارد که بدان‌ها اشاره می‌کنیم:

خبر از غیبت کبرا و علائم ظهور

آن حضرت در توقیعی به علی بن محمد سمري چنین فرمود:

«فَقَدْ وَفَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَّةُ فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بَعْدَ طَوْلٍ وَ قَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ امْتَلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا...»^۹
همانا که غیبت کبرا شروع شده است و خبری از ظهور نیست، مگر پس از اذن خداوند متعال و بعد از گذشتن سال‌های طولانی و قساوت قلوب مردم و پرشدن زمین از ظلم و ستم و ...»

اطلاع کامل از احوال شیعیان

آن حضرت در توقیعی به شیخ مفید چنین فرمود:
«... ما از ماجرای زندگی شما کاملاً مطلع هستیم و از اخبار و آزاری که از طرف دشمنان به شما می‌رسد، باخبر هستیم، چنان‌که با گذشتگان صالح چنین می‌شد؛ ولی ما، شما را فراموش نمی‌کنیم و توجه کامل به شما داریم، و گر نه سخت در فشار قرار می‌گرفتید و یا دشمن

شما ظاهر می‌شد که عقل‌های شما حیران می‌گشت و شک و تردیدتان برطرف می‌شد...»^{۱۳}

دعا در حق شیعیان

حضرت در توقیعی بعد از درگذشت عثمان بن سعید - نایب اوّل آن حضرت - چنین فرمود:

«خداوند پسر او را حفظ کند. او در زمان پدرش مورد اعتماد ما بود، خداوند از او و پدرش خشنود باشد و روح پدرش را شاد کند. پسرش در نزد ما مانند اوست و در جای وی نشسته است. آنچه از ما بگوید، گفته‌ی ماست و به فرمان ما عمل می‌کند»^{۱۴}.

و یا از ابو عمر عمری نقل شده است که آن حضرت در توقیعی خطاب به شیعیان چنین فرمود:

«بسم الله الرحمن الرحيم. پروردگار، شما را از فتنه‌ها نگاه دارد و به ما و شما روح یقین عطا فرماید و ما و شما را از سوء عاقبت باز دارد...»^{۱۵}.

آن حضرت در توقیعی خطاب به احمد بن اسحاق اشعری در حق او چنین دعا فرمود: «بسم الله الرحمن الرحيم. ای اسحق! نامه‌ی تو به من رسید. خداوند تو را باقی نگاه دارد...»^{۱۶}.

و یا در توقیعی خطاب به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح چنین فرمود:

«خداوند عالم عمر تو را طولانی کند و همه‌ی خیر را به تو بشناساند و عمل تو را با خیر و خوبی تمام کند و نیک بختی تو را دائمی کند...»^{۱۷}.

یاری فقهای شیعه در فتاوا

نقل شده است که در زمان شیخ مفید - که از

مردم! چرا دچار تردید شده‌اید و در حال تحیر مطلب را بر خود مشتبه می‌سازید؟ آیا نشنیده‌اید که پروردگار فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^{۱۲} و آیا نمی‌دانید در اخبار رسیده است که حوادثی برای ائمه گذشته و آینده شما روی می‌دهد؟ و آیا نمی‌دانید پروردگار برای شما دژهای استوار و محکم قرار داده است که به سوی آنها پناه برید و سنگرها و پناهگاه‌هایی از زمان حضرت آدم علیه السلام تا زمان امام حسن عسکری علیه السلام برای شما قرار داده که به آنها پناه برید و علائمی مقرر داشته تا به وسیله آنها هدایت شوید؛ به طوری که اگر یکی از آنها پنهان شود، پیشوای دیگر ظاهر می‌شود و هر وقت ستاره‌ای غروب کند، ستاره‌ی دیگری می‌درخشد. وقتی امام حسن عسکری علیه السلام رحلت کرد و همچون پدران بزرگوارش از دست مردم رفت، گمان کردید که پروردگار دین خود را باطل و رشته‌ی واسطه میان خود و بندگانش را قطع کرد. چنین نبوده و تا روز قیامت نیز چنین نخواهد شد تا آنکه امر خدا آشکار شود؛ در حالی که مردم از او کراهت خواهند داشت. امام گذشته (امام عسکری علیه السلام) با سعادت رحلت کرد و همچون پدران بزرگوارش از دست مردم رفت. ولی وصیت و علم و فرزند و جانشین او در میان ماست و جز ظالمان گنهکار، کسی درباره وی با ما نزاع ندارد و جز کافر منکر، کسی ادعای این منصب بزرگ را نمی‌کند. اگر ملاحظه‌ی مغلوب شدن امر خدا و آشکار شدن سرّ الهی نبود، چنان امر ما برای

چپ و راست میل نکنید. مقصد خود را با دوستی ما بر اساس راهی که روشن است، به طرف ما قرار دهید. من آنچه را لازمه نصیحت به شما بود، گفتم و خداوند بر من و شما گواه است. اگر محبت به شما نداشتم و صلاح شما را نمی‌دیدم و به خاطر ترحم و شفقت بر شما نبود، گفتگو با شما را ترک می‌کردم...»^{۱۹}

تأیید و تعریف خواص شیعه

آن حضرت در توقیعی به جناب شیخ مفید، او را چنین معرفی می‌کند:

«لَاخِ السَّيِّدِ وَالْوَلِيِّ الرَّشِيدِ الشَّيْخِ الْمُفِيدِ ... سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ الْمُخْلِصُ فِينَا بِالْيَقِينِ ... سَلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّاصِرُ لِلْحَقِّ وَالِدَاعِي إِلَيْهِ بِكَلِمَةِ الصِّدْقِ ...»^{۲۰} به برادر استوار و ولی رشید، شیخ مفید ... سلام خدا بر تو ای ولی خالص در راه ما و دارای یقین به ما ... سلام بر تو ای یار حق و دعوت کننده به حق با سخنان راستین ...»

همچنین معروف است که وقتی شیخ مفید از دنیا می‌رود، آن حضرت این سه بیت شعر را در تمجید شیخ مفید روی قبر وی می‌نویسد:

لَا صَوْتَ النَّاعِي بِفَقْدِكَ إِنَّمَا
يَوْمٌ عَلَى آلِ الرَّسُولِ عَظِيمٌ
إِنْ كُنْتَ قَدْ غَيَّبْتَ فِي جَدِّ الثَّرَى
فَالْعِلْمُ وَالتَّوْحِيدُ فَيْكَ مُقِيمٌ
وَالْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ يَفْرَحُ كُلَّمَا
تَلَيْتَ عَلَيْهِ مِنَ الدُّرُوسِ عِلْمٌ^{۲۱}

علمای برجسته شیعه و مورد قبول خاص و عام به شمار می‌رفت - روزی شخصی به حضور این عالم ربانی می‌رسد و می‌پرسد: «زنی حامله از دنیا رفته است، ولی بچه در شکمش زنده است. او را با بچه دفن کنیم یا شکمش را بشکافیم و بچه را بیرون آوریم؟» شیخ در جواب گفت: «او را با بچه دفن کنید». آن شخص برگشت و در بین راه، سواری را مشاهده می‌کند و به او چنین می‌گوید: «شیخ فرمود: شکم زن را پاره کنید و بچه را بیرون آورید». آن شخص چنین کرد. پس از مدتی جریان را برای شیخ مفید نقل می‌کند. شیخ می‌گوید: «من کسی را نفرستادم و معلوم می‌شود آن شخص، حضرت ولی عصر علیه السلام بوده است. اکنون که من اشتباه کردم، دیگر فتوا نمی‌دهم و در خانه را می‌بندم». پس از مدتی توقیعی به محضر شیخ صادر می‌شود که حضرت بر وی چنین نوشته بود:

«ای شیخ! برای مردم فتوا بده و ما آن را تکمیل خواهیم کرد و نمی‌گذاریم که خطا و اشتباه کنی»^{۱۸}

سفارش به تقوا و محبت اهل بیت علیهم السلام

حضرت، توقیعی برای ابن ابی غانم قزوینی و جماعتی از شیعه صادر کرد و در قسمتی از آن چنین فرمود:

«... ولی آنچه را خداوند خواسته است، واقع خواهد شد و برای هر مدتی نوشته‌ای است. پس شما هم از خدا بترسید و تسلیم ما شوید و کارها را به ما واگذارید. همه گونه خیر و خوبی از ما به مردم می‌رسد. آنچه بر شما پوشیده است، برای اطلاع از آن اصرار نورزید. به

«... بدان که در بین خدا و مردم قرابت و خویشاوندی در کار نیست و کسی که منکر من شود، از من نیست و جریان او نظیر جریان پسر نوح خواهد بود.

اما جریان عموی من جعفر (کذاب) و پسران او نظیر برادران یوسف خواهد بود. اما فقا (آب جو) آشامیدن آن حرام است و شربت شلغم پخته باکی ندارد. اما اموال شما را قبول نمی‌کنیم، مگر به جهت اینکه شما پاکیزه شوید. پس هر که می‌خواهد، به ما بیوندد و هر که می‌خواهد، خود را از ما جدا کند؛ زیرا آن نعمتی که خدا به ما داده است، بهتر است از آنچه به شما داده است ... اما در مورد حوادثی که رخ می‌دهد، به راویان اخبار و احادیث ما (علما) رجوع کنید؛ زیرا آنان از طرف من بر شما حجت هستند و من از طرف خدا بر آنان حجت هستم ... پول زن هنرپیشه و آواز خوان که از این طریق به دست آمده، حرام است ...؛ اما کسانی که اهل تصرف در اموال ما هستند، پس اگر چیزی از آن را حلال بدانند و بخورند، به درستی که آتش می‌خورند».^{۲۳}

رد و انکار مخالفان و بدعت گزاران

حضرت در توقیعی به لعن و انکار محمد بن علی شلمغانی، معروف به «ابن ابی العزاقر» پرداخت. شلمغانی ابتدا بر مذهب شیعه بود، ولی بعد منحرف گردید و مذهبی جعلی اختراع کرد. آن حضرت درباره‌ی او چنین فرمود:

«... بشناسان و بفهمان (ای ابوالقاسم حسین بن روح) به کسانی که به دینداری آنان وثوق داری، این امر را که محمد بن علی شلمغانی - که خدا در عذاب او تعجیل کند و او را مهلت ندهد - از اسلام برگشت

» خبر دهنده مرگ، خبر فقدان تو را نیاورد؛ زیرا امروز بر آل محمد علیهم‌السلام روز مصیبت بزرگی است، اگر تو در میان خاک قبر پنهان شدی، علم و توحید در تو اقامت گزید. قائم مهدی علیه‌السلام خوشحال می‌شود هر وقت درس‌ها و علوم تو را برایش می‌خوانند و کتاب‌های تو را مورد بحث قرار می‌دهند».

آموزش دعا و نحوه‌ی توسّل

نقل شده است که عبدالله بن جعفر حمیری از نحوه‌ی دعا و توجّه و توسّل به حضرت سؤال کرد. حضرت به وسیله‌ی توقیعی فرمود:

«هر گاه خواستید به واسطه‌ی ما به خدا و به ما توسّل پیدا کنید، بگوئید چنان که خدای متعال و بزرگ فرمود: «سَلَامٌ عَلَی آلِ یَاسِیْنٍ، السَّلَامُ عَلَیْکَ یا دَاعِیَ اللَّهِ وَ رَبَّانِی آیَاتِهِ، السَّلَامُ عَلَیْکَ یا بَابَ اللَّهِ وَ دِیَانَ دِینِهِ ...».^{۲۲}

توضیح این است که این دعا به «زیارت آل یاسین» معروف است و محدّث قمی در مفاتیح الجنان آن را هنگام ذکر زیارات حضرت ولی عصر علیه‌السلام آورده است.

پاسخ به شبهات و احکام فقهی

محمد بن یعقوب کلینی به نقل از اسحاق بن یعقوب می‌گوید: «من از محمد بن عثمان بن سعید عمری خواش کردم که نامه‌ی مرا که مسائل مشکل خود را در آن نوشته بودم، به حضرت صاحب الامر علیه‌السلام تقدیم کند. توقیعی در جواب صادر شد که گوشه‌هایی از آن چنین است:

من برای مردم زمین، امان هستم؛ همان‌طور که ستارگان
آسمان برای اهل آسمان، امان هستند. از سؤالاتی که برای
شما نفعی ندارد، خودداری کنید؛ ولی برای تعجیل در
ظهور و فرج بسیار دعا کنید؛ زیرا که در ظهور من برای
شما گشایش و راحتی خواهد بود.

و از آن جدا گردید و در دین خدا طریقه‌ی ملحدی را
در پیش گرفت و ادعای پاره‌ای چیزها را کرد که باعث
کفر وی شد. به خدا دروغ و بهتان گفت و به معصیت
بزرگی گرفتار شد. کسانی که از حق برگشتند و به
خدا دروغ بستند، گمراه شدند و زیان کارند و ما از او
به سوی خدا و رسول او بیزاریم و بر او لعنت کردیم و
لعنت‌های خدا از پی یکدیگر در باطن و ظاهر و در هر
وقت و هر حال، بر او و کسانی که تابع او شوند...»^{۲۴}

درخواست دعا برای ظهور و فرج

حضرت در توقیعی به اسحاق بن یعقوب فرمود:

«... من برای مردم زمین، امان هستم؛ همان‌طور
که ستارگان آسمان برای اهل آسمان، امان هستند. از
سؤالاتی که برای شما نفعی ندارد، خودداری کنید؛ ولی
برای تعجیل در ظهور و فرج بسیار دعا کنید؛ زیرا که
در ظهور من برای شما گشایش و راحتی خواهد بود. و
سلام بر تو ای اسحاق بن یعقوب و بر کسی که پیرو
هدایت باشد...»^{۲۵}

پی‌نوشت‌ها

۱. ر.ک: سیمای آفتاب، حبیب الله طاهری، ص ۲۴۲.

۲. کمال الدّین، ج ۲، ص ۵۱۶.

۳. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۴.

۴. همان، ج ۵۱، ص ۳۴۹.

۵. انوار النعمانیه، ج ۳، ص ۲۴.

۶. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۸.

۷. همان، ج ۵۱، ص ۳۰۶.

۸. همان، ص ۳۴۹.

۹. کمال الدّین، ج ۲، ص ۵۱۶.

۱۰. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۴.

۱۱. کمال الدّین، ج ۲، ص ۵۱۶.

۱۲. نساء/۵۹.

۱۳. احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۲۷۸.

۱۴. ر.ک: سیمای آفتاب، ص ۲۴۲.

۱۵. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۸.

۱۶. احتجاج، ج ۲، ص ۲۷۹.

۱۷. همان، ص ۲۹۰.

۱۸. قصص العلماء، تنکابنی، ص ۳۹۹.

۱۹. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۸.

۲۰. احتجاج، ج ۲، ص ۳۲۲.

۲۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۴.

۲۲. همان، ص ۱۷۱.

۲۳. احتجاج، ج ۲، ص ۲۸۳.

۲۴. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۹۰.

۲۵. احتجاج، ج ۲، ص ۲۸۳.



مواضع امام حسین علیه السلام در مقابل معاویه

پیش‌گفتار

امامان شیعه، جانشینان به، حق انبیا و وارث رسالت رسولان‌اند که از سوی حق تعالی برای هدایت بشر و نجات انسان‌ها برگزیده شده‌اند. سیر قهقرای جامعه به سمت آداب و سنن جاهلیت، در عصر امام حسین علیه السلام با روی کار آمدن بنی‌امیه شروع شد. آن حضرت دو برخورد متفاوت را با سران بنی‌امیه آغاز کرد:

ده سال سکوت اعتراض آمیز همراه با روشنگری در زمان معاویه، و اقدام دوم، قیام کربلای ۶۱ هجری در مقابل یزید که باعث شهادت ایشان گردید.

در این تحقیق برآنیم که ببینیم آیا ابا عبدالله علیه السلام در ده سالی که امامتشان مصادف با حکمرانی معاویه بود، برای هدایت مردم حرکتی از خود نشان داد یا نه؟ آیا از اسلام در مقابل توطئه‌های بنی‌امیه محافظت کرد؟ و در برابر اقدامات انحراف آمیز معاویه مثل بسیاری از صحابه بزرگ آن‌روز، موضع منفعلانه و سکوتی همراه با بی‌توجهی به مسائل روز اتخاذ کرد؟ اگر اعتراض کرده بود، شیوه اعتراض چگونه بود؟ آیا مواضع او در مقابل معاویه، همان استمرار شیوه صلح آمیز امام حسن علیه السلام بود یا موضع متفاوتی داشت؟

همراه اصحابش به شهادت رسید.

امام حسین (ع) در نگاه پیامبر (ص)

پیامبر (ص) در احادیث متعددی در باره امام حسین (ع) سخن گفته؛ از جمله فرمود: «بدون تردید خداوند متعال من، علی، حسن و حسین را از نور پاک خودش آفرید. خداوند متعال هنگامی که خواست خلقت خود را آغاز نماید، نور مرا شکافت و از آن آسمان‌ها و زمین را آفرید و نور علی (ع) را شکافت و از آن عرش و کرسی را آفرید و به خداوند سوگند که علی (ع) از عرش و کرسی بزرگ‌تر است. و نور حسن (ع) را شکافت و از آن حورالعین‌ها و فرشتگان را آفرید و به خداوند سوگند که حسن (ع) از حورالعین‌ها و فرشتگان بزرگ‌تر است. و نور حسین (ع) را شکافت و از آن لوح و قلم را آفرید و به خداوند سوگند که حسین (ع) از لوح و قلم بزرگ‌تر است».^۱

پیامبر اسلام (ص) در حدیث شریف دیگری فرمود: «قسم به آن که مرا به حق به پیامبری فرستاد، حسین بن علی در آسمان بزرگ‌تر از زمین است و بر سمت راست عرش نوشته است: «مَصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النِّجَاةِ»^۲

و در بیان نورانی دیگری فرمود: «حَسْبُنَا مَنْی وَ اَنَا مِنْ حَسْبِنِ احَبَّ اللهُ مَنْ احَبَّ حَسِیْنًا وَ ابْغَضَ اللهُ مَنْ ابْغَضَ حَسِیْنًا، حَسْبُنَا سَبْطُ مَنْ الْاَسْبَاطِ، لَعَنَ اللهُ قَاتِلَه؛ حسین از من است و من از حسین هستم. خدا دوست دارد آن کس را که حسین را دوست دارد و غضب می‌کند بر کسی که بر او غضب کند. حسین سبطی از اسباط است. خدا کشنده‌ی او را لعنت کند!».^۳

قبل از ورود به بحث، باید متذکر شوم که ذکر مبارزات آن حضرت با معاویه، بر اساس اهمیت بعضی از موضع‌گیری‌هاست، نه طبق نظم تاریخی.

معرفی اجمالی امام حسین (ع)

پیامبر خدا (ص) بسیار به امام حسین (ع) علاقه داشت. او هنگام رحلت رسول خدا (ص)، شش ساله بود. در دوران پدرش امیر مؤمنان (ع) موقعیت والایی داشت. علم و بخشش، بزرگواری، فصاحت، شجاعت، تواضع، دستگیری از بینوایان، عفو، حلم و ... از صفات برجسته‌ی امام حسین (ع) بود. در دوران خلافت پدر بزرگوارش، در کنار آن حضرت بود و در سه جنگ جمل، صفین و نهروان شرکت کرد. پس از شهادت پدرش که امامت به حسن بن علی (ع) رسید، همچون سربازی مطیع برای برادرش بود. پس از انعقاد صلح با معاویه، با برادرش و بقیه‌ی اهل بیت از کوفه به مدینه آمد.

پس از شهادت امام حسن مجتبی (ع) در سال ۴۹ یا ۵۰ ق. بار امامت بر دوش او قرار گرفت. در دوران ده‌ساله حکومت معاویه، امام حسین (ع) همواره یکی از معترضان سر سخت به سیاست‌های معاویه بود. با مرگ معاویه در سال ۶۰ هجری، یزید به والی مدینه نامه نوشت که از امام حسین (ع) به نفع او بیعت بگیرد، اما سیدالشهدا که فساد و بی‌لیاقتی او را می‌دانست، از بیعت امتناع کرد و از مدینه به مکه هجرت کرد و در پی نامه نگاری‌های کوفیان و شیعیان عراق راهی آنجا شد. پیش از رسیدن به کوفه، در سرزمین کربلا محاصره شد و سرانجام در روز عاشورای ۶۱ هجری

معاویه کیست؟

معاویه فرزند ابوسفیان (صخر بن حرب بن امیه بن عبدشمس) و مادرش هند، دختر عتبه بن عبد شمس است. کنیه او «عبدالرحمن» است.

هشام بن محمد کلبی، نسب شناس معروف، در کتاب مقالب و اصمعی، ادیب و دانشمند نام آور عرب گفته است: ولادت معاویه در دوران جاهلیت به چهار نفر ۴ منسوب می شد که عبارت اند از:

(الف) عمارة بن الولید، از بنی مخزوم؛

(ب) مسافر بن عمرو، از بنی امیه؛

(ج) ابوسفیان، از بنی امیه؛

(د) عباس بن عبدالمطلب، از بنی هاشم.

ازدواج ابوسفیان با هند

تاریخ نویسان چنین نوشته اند که مسافر بن عمرو، یکی از افراد بنی امیه، سخت دلباخته ی هند بود، تا آنجا که داستان روابط آنها در کوی و برزن بر سر زبان ها افتاد. هند از وی باردار شد. هنگامی که بارداری اش آشکار شد و یا اینکه نزدیک بود ظاهر گردد، مسافر بن عمرو از مکه فرار کرد و به نزد نعمان بن منذر (پادشاه مشهور عرب؛ حیره) رفت، تا از وی در کار خود کمک بخواهد. در غیاب او بود که ابوسفیان با هند ازدواج کرد.^۵

مشهور است که هند از زنان صاحب رای (پرچم) بود و همچنین پدرش از سر سخت ترین دشمنان اسلام بود.

اسلام آوردن و خلافت معاویه

معاویه پس از فتح مکه به ظاهر اسلام آورد. او

جزء طلقا است که پیامبر فرمود: «لا تتریب علیکم الیوم فاذهبوا انتم الطلقاء» و امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «ما اسلموا و لکن استسلموا». در سال دوازده هجری، آن گاه که ابوبکر لشکری را به سرکردگی یزید (فرزند دیگر ابوسفیان) برای جنگ با رومیان گسیل داشت، همراه لشکر برادر و پرچمدار آن بود. یزید در اثر طاعون در گذشت و برادر خود معاویه را به سرکردگی آن لشکر برگزید. خلیفه ی وقت، عمر هم آن را پذیرفت.

در دوران خلافت عثمان که خود از بنی امیه و عموزاده ی معاویه بود، عثمان تمام قلمرو حکومت شام (لبنان، سوریه، فلسطین و اردن) را به معاویه ارزانی داشت. او سالیان سال، آسوده خاطر بر شام حکومت کرد، اما هنگامی که امام علی (علیه السلام) بر تخت خلافت نشست، بر آن حضرت شوری و از فرمانش سرپیچی کرد و به اسم خون خواهی عثمان، به جنگ امام برخاست. دو لشکر در ذیحجه ی سال ۳۶ هجری جنگ کردند. در اثر فریب عمرو بن عاص، کار به حکمیت کشید و در جریان «حکمیت» عمرو بن عاص در دومة الجندل، ابوموسی اشعری را فریب داد و بدین ترتیب اولین بار نام معاویه به خلافت یاد شد. در دوران امامت امام حسن (علیه السلام)، مسلمانان امام را یاری نکردند و چنان سستی کردند که معاویه به آرزوهای شوم خود رسید و در سال «عام الجماعة» بر سریر خلافت تکیه زد و نوزده سال و سه ماه و چند روز بر تمام مسلمانان حکمران گردید. سرانجام در رجب ۶۰ هجری مرد و در دمشق مدفون گردید.

معاویه از نگاه پیامبر ﷺ

روزی پیامبر اکرم ﷺ ابن عباس را در پی معاویه فرستاد تا وی را برای نوشتن نامه و دستوری دعوت کند. ابن عباس وی را در حال خوردن غذا یافت، بازگشت و پیامبر را آگاه کرد. رفت و آمد ابن عباس تا سه بار تکرار شد و در هر بار معاویه هنوز در حال خوردن بود و از آمدن به نزد رسول خدا امتناع کرد. پس از مرتبه سوم آن حضرت، معاویه را نفرین کرد که خداوند شکمش را سیر نکند. بعدها معاویه می‌گفت: نفرین پیامبر در حق من به اجابت رسید. از این رو، او هر روز چندین بار و هر بار مقدار فراوانی می‌خورد، اما باز هم در خود احساس گرسنگی می‌کرد تا آنجا که پرخوری معاویه در عرب، ضرب المثل شد و به افراد پرخور می‌گفتند:

«مثل اینکه معاویه در شکمش جای گرفته است».^۶

سیاه‌کاری‌های معاویه از دید تیزبین پیامبر ﷺ پوشیده نبود و آن حضرت در مناسبت‌های مختلف، مسلمانان را از معاویه و دوستانش بر حذر می‌داشت. روزی رسول اکرم ﷺ که به مسافرت می‌رفت، صدای آواز دو تن را شنید. فرمود: دقت کنید که این دو چه کسانی هستند. گفتند: معاویه و عمرو بن عاص هستند. رسول اکرم ﷺ دست به دعا برداشت و فرمود: «بارالها! این دو را در فتنه انداز و در آتش پرتابشان کن».^۷

رسول اکرم ﷺ در جنگ تبوک معاویه و عمرو بن عاص را در کنار هم مشاهده کرد که گفتگو می‌کردند. حضرت رو به یاران خود کرد و فرمود: «هرگاه این دو نفر را در کنار هم دیدید، از هم جدایشان کنید؛ زیرا

این دو نفر هرگز به خیر و صلاح گرد نمی‌آیند».^۸

روزی ابوسفیان بر مرکبی سوار بود و دو پسرش یزید و معاویه همراه او می‌آمدند. یکی لگام مرکب را به دست داشت و دیگری آن را از پشت می‌راند. وقتی رسول اکرم ﷺ آنها را مشاهده کرد، فرمود: «خداوند! لعنت خویش را بر مرد سوار و راننده جلودار این مرکب نازل فرما و آنها را از رحمت خویش دور بدار!».^۹

نظیر این سخنان از پیامبر اسلام ﷺ، نشان دهنده آگاهی عمیق آن حضرت درباره معاویه و نقش آفرینی او و فرزندان او در حوادث آینده است.

کلام حضرت علی ﷺ درباره معاویه

امیرالمؤمنان ﷺ در نامه‌ای خطاب به معاویه چنین می‌نویسد:

«با این سن زیاد و نزدیکی مرگت، از گمراهی و ضلالت دست بردار. حال تو مانند لباس کهنه‌ای است که هرگاه یک طرف آن را اصلاح کنی، طرف دیگر پاره می‌شود. گروه زیادی از مردم را به هلاکت کشاندی و با گمراهی خود، فریبشان دادی و در امواج سرکش دریای جهالت خود، غرقشان کردی و تاریکی‌ها آنان را فرا گرفت و در امواج شبهات غوطه‌ور گردیدند و از راه حق به بیراهه رفتند و به دوران جاهلیت گذشتگان روی آوردند و از ایشان پیروی کردند و به ویژگی‌های جاهلی خاندانشان نازیدند، جز اندکی از آگاهان که پس از شناخت تو مسیرشان را تغییر دادند و از تو جدا شدند و از یاری کردن تو به سوی خدا گریختند؛ زیرا تو آنها را به کار دشواری واداشتی و از راه راست منحرفشان کردی».^{۱۰}

بعضی از اقدامات معاویه

۱. نوشیدن شراب^{۱۱}؛ ۲. گرفتن ربا^{۱۲}؛ ۳. تمام خواندن نماز در سفر^{۱۳}؛ ۴. گفتن اذان در نماز عید فطر و قربان^{۱۴}؛ ۵. بدعت در ازدواج با دو خواهر^{۱۵}؛ ۶. بدعت در دیه^{۱۶}؛ ۷. نگفتن تکبیرهای مستحبی در نماز^{۱۷}؛ ۸. نگفتن تلبیه به خاطر مخالفت با علی^{۱۸}؛ ۹. بدعت مقدم کردن خطبه در نماز عید^{۱۹}؛ ۱۰. شنیدن چیزهای حرام^{۲۰}؛ ۱۱. به فراموشی سپردن نام پیامبر. معاویه به صراحت از دفن نام پیامبر سخن گفته است.^{۲۱}

مواضع امام حسین علیه السلام در برابر معاویه

مبارزات آن حضرت با معاویه، به دو دوره ی قبل از امامت و بعد از امامت، تقسیم می شود.

الف) قبل از دوران امامت

آن حضرت در زمان پدر بزرگوارش در نبرد صفین شرکت کرد و حتی در این جنگ خطبه ای خواند و مردم را به جنگ علیه معاویه ترغیب و تشویق کرد.^{۲۲}

در این جنگ، هنگامی که سپاه شام بر شریعه فرات مسلط شد و آب را بر لشکر امیرمؤمنان علیه السلام بست، امام حسین علیه السلام با یک حمله ی برق آسا آب را از سپاهیان معاویه باز پس گرفت و آنها را به عقب راند و البته امیرمؤمنان علیه السلام هرگز آب را به روی لشکر معاویه نبست؛ در حالی که اگر چنین می کرد، به راحتی کار معاویه را یکسره می کرد. به هر حال، امام علی علیه السلام در پاسخ به اقدام شجاعانه امام حسین علیه السلام فرمود:

«هذا أوّل فتح ببركة الحسين علیه السلام».^{۲۳}

امام حسین علیه السلام زمان امامت برادرش امام حسن علیه السلام نیز تا آخرین لحظه ی نبرد با معاویه، در کنار برادرش ماند و از او تبعیت کامل می کرد. در جریان صلح تحمیلی نیز از موضع برادر بزرگوارش دفاع می کرد؛ به گونه ای که در برابر معاویه یک صدا بودند.

صلح از دیدگاه امام حسین علیه السلام

برخی از مورخان و محدثان کوشیده اند تا دیدگاه این دو شخصیت بزرگ را درباره صلح، متفاوت با یکدیگر القا کنند؛ به طوری که گویی امام حسین علیه السلام اعتقادی به صلح نداشت و در این باره به برادر خود اعتراض کرد. این عده می گویند: امام حسین علیه السلام طرفدار منش پدر خویش علی بن ابی طالب علیه السلام بود؛ یعنی جنگ و امام حسن علیه السلام راه صلح را می پسندید. مثلاً ابن عساکر نقل کرده که امام حسین علیه السلام در اعتراض به صلح برادرش گفت: «أُعِذُكَ بِاللّهِ أَنْ تَكْذِبَ عَلَيَّ فِي قَبْرِهِ وَ تَصَدِّقَ مَعَاوِيَةَ؛ به خدا پناه می برم که علی را در قبر تکذیب و معاویه را تصدیق کنی».^{۲۴} و ابن ابی الحدید گفته است که حسین علیه السلام از پذیرفتن صلح امتناع کرد، تا آنکه برادرش با وی سخن گفت.^{۲۵}

اما نقل های دیگری وجود دارد که نشان می دهد امام حسین علیه السلام نیز راهی بهتر از صلح نمی شناخت که در ذیل، دو شاهد را بر ادعای خود می آوریم:

سیره عملی امام حسین علیه السلام بی اعتنا به سخنان و اقداماتی بود که می کوشیدند او را به مخالفت با موضع برادرش بکشانند و او را به عنوان رهبر شیعیان عراق معرفی کنند؛ اما اولاً، ایشان تا پایان زندگی

رشدمان در آن باشد و ما را به خودمان وانگذارد».^{۲۶}
 همچنین امام به شخص دیگری که درخواست
 قیام کرده بود، فرمود: «اکنون عقیده من چنین
 نیست. خدای شما را رحمت کند! تا هنگامی که معاویه
 زنده است، درخانه هایتان بمانید و از کاری که به شما
 ظنین شوند، پرهیزید».^{۲۷}

نتیجه

از این نمونه‌های تاریخی به این نتیجه می‌رسیم
 که موضع امام حسین (ع) در مقابل معاویه عیناً همانند
 موضع برادر بزرگوارش بود و ادعای اختلاف بین امام
 حسن و امام حسین (ع) تهمتی بیش نیست و شاید
 می‌خواسته‌اند بین این دو برادر، اختلاف در رأی و
 تفرقه را ایجاد کنند.

مبارزات امام حسین (ع) با معاویه

۱. مخالفت با ولیعهدی یزید

معاویه به دنبال فعالیت‌های دامنه‌دار خود به
 منظور تثبیت ولیعهدی یزید، سفری به مدینه کرد
 تا از مردم آن و به ویژه از شخصیت‌های بزرگ این
 شهر، که در رأس آنها امام حسین (ع) قرار داشت،
 بیعت بگیرد. او با امام حسین (ع) و عبدالله بن عباس
 دیدار کرد و طی سخنانی موضوع ولیعهدی یزید را
 پیش کشید و کوشش کرد که موافقت آنان را به این
 موضوع جلب کند. اما امام حسین (ع) در پاسخ فرمود:
 «ای معاویه! تو در برتری و فضیلتی که برای
 خود قائلی، دچار لغزش و افراط شده‌ای و با تصاحب
 اموال عمومی، مرتکب ظلم و اجحاف گشته‌ای. تو از

امام حسن (ع) در کنار حضرت در مدینه ماند و مطیع
 و فرمان‌بردار ایشان بود. ثانیاً، حتی پس از شهادت
 امام حسن (ع) نیز، در مقابل معاویه یازده سال همان
 موضع را داشت، تا جایی که در جواب شیعیان عراق
 که بعد از شهادت امام حسن (ع) ایشان را به جهاد
 علیه معاویه تشویق کردند، فرمود: «تا معاویه زنده
 است، نمی‌شود این کار را انجام داد».

شاهد دیگر، این است که شیعیان افراطی از
 موضع صلح ناراحت شدند، به سراغ امام حسین (ع)
 آمدند و از او خواستند تا رهبری آنان را در دست گیرد.
 علی بن محمد بن بشیر همدانی می‌گوید:

«همراه سفیان بن ابی لیلی به مدینه نزد حسن
 بن علی (ع) آمدم؛ در حالی که مسیب بن نجبه و
 عده‌ای دیگر نزد او بودند. من به او گفتم: «السَّلامُ
 علیک یا مَذَلَّ الْمُؤْمِنِینَ؛ سلام بر تو ای ذلیل
 کننده‌ی مؤمنان!» امام حسن (ع) در برابر این سخن
 گستاخانه فرمود: «مَنْ مَذَلَّ الْمُؤْمِنِینَ نِیسْتَم، بلکه
 مَعَزَ الْمُؤْمِنِینَ». علی بن محمد همدانی می‌افزاید: ما
 به سراغ برادرش امام حسین (ع) رفتیم و او را از آنچه
 حسن (ع) گفته بود، آگاه کردیم. امام فرمود: «صَدَقَ
 أَبُو مُحَمَّدٍ فَلَیْکِنْ کُلَّ رَجُلٍ مِنْکُمْ حُلَسَاءُ مِنْ اِحْلَاسٍ بَیْتِهِ
 مَادَامَ هَذَا الْاِنْسَانُ حَیًّا فَانْ یَهْلُکْ وَ اَنْتُمْ اَحْیَاءُ رَجَوْنَا
 اَنْ یَخِیرَ اللّٰهُ لَنَا وَ یُؤْتِینَا رِشْدَنَا وَ لَا یُکَلِّنَا اِلٰی اِنْفُسِنَا؛
 برادرم راست می‌گوید. هر یک از شما تا وقتی این
 شخص (معاویه) زنده است، پلاس خانه‌ی خود باشد
 (تا ببینم چه می‌شود). اگر او مرد و شما زنده بودید،
 امیدوارم که خداوند آن را برای ما پیش آورد که

پس دادن اموال مردم به صاحبانش خودداری کردی و بخل ورزیدی ... آنچه درباره کمالات یزید و لیاقت وی برای اداره امور امت اسلامی گفתי، فهمیدم. تو یزید را آن چنان توصیف کردی که گویی زندگی او بر مردم پوشیده است و یا گویا از غایبی خبر می‌دهی که مردم او را ندیده‌اند و یا در این مورد فقط تو علم و اطلاع به دست آورده‌ای! نه، یزید آن چنان که باید، خود را نشان داده و باطن خود را آشکار ساخته است. یزید را آن چنان که هست، معرفی کن! یزید جوان سگ‌باز و کبوترباز و بوالهوسی است که عمرش با ساز و آواز و خوشگذرانی سپری می‌شود. یزید را این گونه معرفی کن و این تلاش‌های بی‌ثمر را کنار بگذار.^{۲۸}

۲. مقابله با تهدیدات معاویه

یکی از راه‌های سرکوب مخالفان، تهدید آنها از سوی معاویه بود. او در مقابل امام حسین علیه السلام نیز از همین ترفند استفاده کرد، ولی با جواب محکم آن حضرت روبه رو شد. یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد: معاویه به حسین بن علی علیه السلام گفت: «ای ابوعبدالله! دانستی که ما شیعیان پدرت را کشتیم، پس آنها را حنوط کردیم و کفن پوشانیدیم و بر آنان نماز خواندیم و دفنشان کردیم». کنایه از اینکه اگر تو هم از مخالفت ما دست برداری، با تو نیز چنین می‌کنیم. حضرت در جواب فرمود:

«به پروردگار کعبه قسم که بر تو پیروز آمدم، لیکن به خدا قسم اگر ما شیعیان تو را بکشیم، آنان را نه کفن می‌کنیم و نه حنوط و نه برایشان نماز

می‌خوانیم و نه دفنشان می‌کنیم».^{۲۹}

همچنین مروان بن حکم که در همان ایام یک سال از طرف معاویه حاکم مدینه بود، به وی نوشت: عمرو بن عثمان گزارش کرده است که گروهی از رجال و شخصیت‌های عراق و حجاز نزد حسین بن علی علیه السلام رفت و آمد می‌کنند و اظهار کرده است که اطمینان ندارد حسین قیام نکند. مروان در نامه خود اضافه کرد: من در این باره تحقیق کرده‌ام و طبق اطلاعات رسیده، او فعلاً قصد قیام و مخالفت ندارد ولی اطمینان ندارم که در آینده نیز چنین باشد. اینک نظر خود را در این باره بنویسید. معاویه پس از دریافت گزارش، نامه‌ای به این مضمون به امام علیه السلام نوشت:

«گزارش پاره‌ای از کارهای تو به من رسیده است که اگر صحت داشته باشد، من آنها را شایسته تو نمی‌دانم. سوگند به خدا، هر کس پیمان و معاهده‌ای ببندد، باید به آن وفادار باشد و اگر این گزارش صحت نداشته باشد، تو سزاوارترین شخص برای چنین وضعی هستی. اینک مواظب خود باش و به عهد و پیمان خود وفا کن. اگر با من مخالفت کنی، با مخالفت روبه رو می‌شوی و اگر بدی کنی، بدی می‌بینی. از ایجاد اختلاف میان امت بپرهیز».^{۳۰}

امام در پاسخ نامه معاویه چنین نوشت:

«اما بعد، نامه تو به دستم رسید. نوشته‌ای که خبرهایی از من به گوش تو رسیده است که به گمان تو هیچ وقت زبیده من نبوده و تو آنها را در خورشان من نمی‌دانسته‌ای! باید بگویم فقط خداست که انسان را به کارهای نیک هدایت می‌کند و توفیق اعمال

آماده کنند و به رسم هدیه برای امام ببرند. پس از گذشت چهل روز، او را آماده سفر کردند و همراه او اموال بسیار زیاد و لباس‌های فراوان و چیزهای دیگر برای امام فرستادند. معاویه نامه‌ای هم به امام نوشت و ضمن آن گفت: امیرالمؤمنین کنیزی خرید و از او خوشش آمد، اما برای تو ایثار کرد.

زمانی که کنیز را نزد امام حسین علیه السلام آوردند، امام از زیبایی او شگفت زده شد. آنگاه پرسید: نامت چیست؟ کنیز گفت: هوی. امام فرمود: الحق که اسم و مسماً مناسب یکدیگر است. آیا می‌توانی چیزی بخوانی؟ کنیز گفت: آری، هم قرآن و هم شعر. امام فرمود: قرآن بخوان. کنیز شروع کرد: ﴿وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾. امام از او خواست تا اگر شعری می‌داند بخواند، کنیز گفت: آیا در امان هستیم؟ امام فرمود: آری. کنیز چنین خواند:

انت نعم المتاع لو كنت تبقی

غیر ان لابقاء للانسان

امام با توجه به مضمون شعر به گریه افتاد و فرمود: تو آزاد هستی و اموالی که معاویه فرستاده نیز، همه از آن تو باشد.^{۳۲}

۴. **مقابله با تبلیغ معاویه علیه امیرمؤمنان علیه السلام**

یکی دیگر از کارهای ضد اخلاقی و غیر انسانی معاویه، این بود که با تبلیغات سوء و ناجوانمردانه سعی کرد چهره درخشان امیرمؤمنان علی علیه السلام را چهره‌ای منفور نشان دهد و همچنین در مقابل اهل بیت نیز از همین روش استفاده کرد که البته در این کار موفقیت‌هایی به دست آورد، ولی امام حسین علیه السلام در

خیر را به انسان می‌دهد. اما آنچه در باب من به گوش تو رسیده، یک مشت سخنان بی‌اساس است که چاپلوسان و سخن‌چینان تفرقه‌انداز و دروغ‌پرداز، از پیش خود ساخته و پرداخته‌اند. این گمراهان بی‌دین دروغ گفته‌اند. من نه تدارک جنگی بر ضد تو دیده‌ام و نه قصد خروج بر ضد تو داشته‌ام، ولی از اینکه بر ضد تو و بر ضد دوستان ستمگر و بی‌دین تو - که حزب ستمگران و برادران شیطان‌اند، قیام نکرده‌ام - از خدا می‌ترسم.^{۳۱}

۳. **مقابله با تطمیع معاویه**

یکی دیگر از راه‌هایی که معاویه برای ساکت کردن مخالفان خود به کار می‌گرفت، سیاست تطمیع افراد مخالف بود که خصوصاً در مقابل سرشناسان قوم از این حربه استفاده می‌کرد. زمانی در شام کوشیده بود تا ابوذ را آرام کند، اما نتوانسته بود. او می‌خواست با همین روش، امام حسین علیه السلام را نیز آرام کند تا علیه حکومت او و شخص او حرفی نزنند، اما امام حسین علیه السلام با درایت کامل این حيله معاویه را خنثی کرد.

اصمعی می‌گوید: برای معاویه کنیز زیبایی آوردند. از قیمت او پرسید. گفتند: صد هزار درهم! معاویه آن را خرید. آنگاه نگاهی به عمرو بن عاص کرد و گفت: چه کسی شایستگی این کنیز را دارد؟ عمرو گفت: امیرالمؤمنین. دیگران نیز که نشسته بودند، همین را گفتند. معاویه گفت: نه، این برای حسین بن علی علیه السلام مناسب است. او سزاوارترین است، هم به خاطر شرف خانوادگی و هم برای رفع کدورت‌های ناشی از اختلافات ما و پدرش. آن وقت دستور داد تا او را

مقابل این روش نیز به مقابله پرداخت و با برخوردهای حکیمانه خود تلاش کرد تا تبلیغات مسموم معاویه را خنثی کند و توانست تا حدی بدبینی به حضرت علی علیه السلام را تبدیل به خوشبینی کند. محدث قمی در این باره داستان جالبی نقل کرده است:

مردی از شام به مدینه آمد، اتفاقاً با امام حسین علیه السلام مواجه شد. به دلیل تبلیغات معاویه علیه آن حضرت، مرد شامی شروع به دشنام دادن به امام کرد. وقتی که عقده دل خود را گشود، امام حسین علیه السلام بی آنکه خشمگین گردد، نگاهی پر از مهر و عطف به او کرد

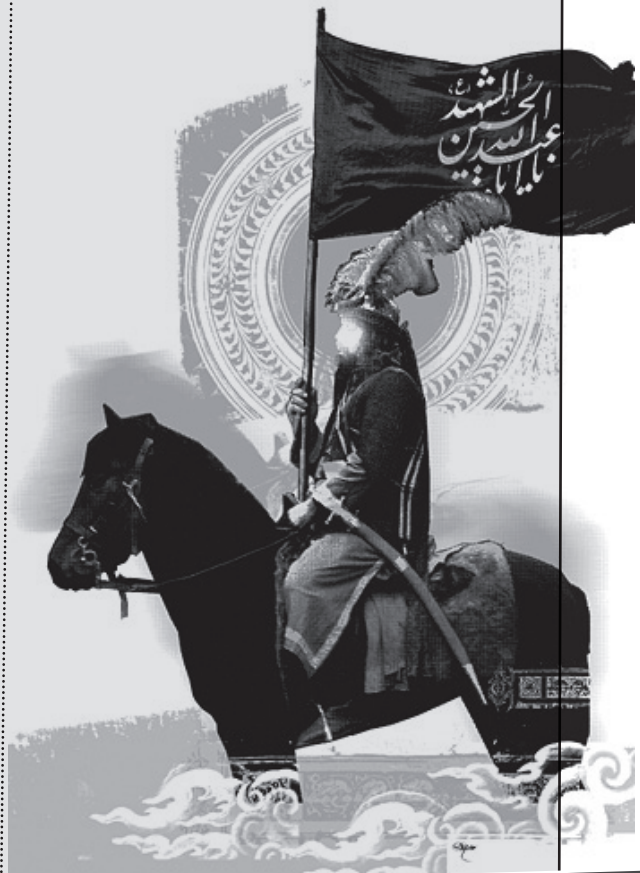
و چند آیه از قرآن درباره حسن خلق و عفو و اغماض قرائت کرد و به او فرمود: «ما برای هر نوع خدمت و کمک به تو آماده‌ایم». آنگاه از او پرسید: «آیا از اهل شامی؟» جواب داد: آری. فرمود: «من این گونه برخوردها را دیده‌ام و سرچشمه آن را می‌دانم». سپس فرمود: «تو در شهر ما غریبی. اگر احتیاجی داری، حاضریم به تو کمک دهیم. حاضریم در خانه خود از تو پذیرایی کنیم، حاضریم تو را بپوشانیم، حاضریم به تو پول بدهیم».

مرد شامی که منتظر بود تا امام عکس العمل شدیدی نشان دهد و هرگز گمان نمی‌کرد با چنین گذشت و اغمازی روبه‌رو شود، چنان متقلب شد که گفت: «آرزو داشتم در آن وقت زمین شکافته می‌شد و من به زمین فرو می‌رفتم و این چنین شناخته و نسنجیده گستاخی نمی‌کردم. تا آن ساعت برای من در همه روی زمین کسی از حسین و پدرش منفورتر نبود و از این ساعت، بر عکس کسی نزد من از او و پدرش محبوب‌تر نیست!».^{۳۳}

همچنین حضرت در هر جا که فرصتی پیش می‌آمد، از پدر بزرگوارش تعریف و تمجید می‌کرد و نیز نام همه فرزندان خود را «علی» گذاشت.

۵. افشای جنایات معاویه

معاویه در طول حکومت بسیار ننگین خود، جنایات‌های بی‌شماری کرد. یکی از جنایات هولناک او، کشتن افراد با ایمان و صالح بود. بارزترین مصداق این جنایت، به شهادت رساندن امام حسن علیه السلام بود که معاویه با سمی که برای جَعْدَه، همسر آن حضرت



چنین نبود، بلکه پسر سمیه را پس از برادر خواندگی، بر ملت مسلمان مسلط ساختی و او نیز با اتکا به قدرت تو مسلمان‌ها را کشت، دست‌ها و پاهایشان را قطع کرد و بر شاخه‌های نخل به دار آویخت.

ای معاویه! تو عرصه را چنان بر مسلمانان تنگ ساختی که گویی تو از این امت و این امت از تو نبوده‌اند. آیا تو قاتل «حضری» نیستی؟ جرم او پیروی از دین علی بود که همین زیاد آن را به تو اطلاع داد؛ در حالی که دین علی همان دین پسر عموش، پیامبر ﷺ است و به نام همان دین است که تو اکنون بر اریکه حکومت و قدرت تکیه زده‌ای! و اگر این دین نبود، تو و پدرانت هنوز در جاهلیت به سر می‌بردید و بزرگ‌ترین شرف و فضیلت شما، رنج و مشقت دو سفر زمستانی و تابستانی به یمن و شام برای به دست آوردن شراب بود. ولی خداوند در پرتو رهبری ما خاندان، شما را از این زندگی نکبت‌بار نجات بخشید.

ای معاویه! من هیچ فتنه‌ای بزرگ‌تر و مهم‌تر از حکومت تو بر این امت سراغ ندارم.

ای معاویه! از خدا بترس و بدان که گناهان کوچک و بزرگت، همه در پرونده خدایی ثبت شده است. این را نیز بدان که خداوند جنایات تو را که به صرف ظن و گمان مردم را می‌کشی و به محض اتهام، آنان را بازداشت و گرفتار می‌سازی و کودکی شراب‌خوار و سگ‌باز را به حکومت رسانده‌ای، هرگز به دست فراموشی نخواهد سپرد. تو با این کار، خود را به هلاکت افکندی، دین خود را تباه ساختی و حقوق ملت را پایمال کردی. والسلام».^{۳۵}

فرستاد، اقدام به شهادت امام حسن علیه السلام کرد و به جعه و عده داد که به او صد هزار درهم خواهد داد و او را به عقد پسرش یزید درخواهد آورد.^{۳۴}

یکی دیگر از جنایات معاویه، این بود که حجر بن عدی کندی، صحابی معروف علی علیه السلام و دیگر یاران امیرمؤمنان را به جرم لعن و سب نکردن امام علی علیه السلام به قتل رسانید.

همچنین معاویه، عمرو بن حمق خزاعی، عابد و پارسای مشهور را به شهادت رساند. وی از صحابه برگزیده پیامبر صلی الله علیه و آله بود و گناهی جز محبت به علی علیه السلام نداشت.

لذا امام حسین علیه السلام به افشای این جنایات می‌پرداخت و طی نامه‌ای خطاب به معاویه نوشت:

«آیا تو، قاتل حجر بن عدی و یارانش نبودی؟ قاتل کسانی که همه از نمازگزاران و پرستندگان خداوند بودند؛ کسانی که بدعت‌ها را ناروا شمردند و با آن سخت مبارزه کردند و کارشان امر به معروف و نهی از منکر بود. تو پس از آنکه به آنان امان دادی و سوگندهای اکید یاد کردی که به خاطر حوادث گذشته آزارشان نکنی، آنان را ظالمانه کشتی و با این کار، بر خدا گستاخی کردی و عهد و پیمان او را سبک شمردی. آیا تو، قاتل عمرو بن حمق خزاعی نیستی؛ آن مسلمان پارسا که از کثرت عبادت، چهره و بدنش تکیده و فرسوده شده بود و پس از امان دادن و بستن پیمان، او را کشتی؛ پیمانی که اگر به آهوان بیابان می‌دادی، از قله‌های کوه‌ها پایین می‌آمدند.

ای کاش جریان به همین جا خاتمه می‌یافت! اما

۶. اعتراض به استلحاق زیاد به ابوسفیان

حرمت استلحاق، یکی از ضروریات اسلام تا سال ۴۴ هجری بود، اما معاویه سخن صریح رسول خدا ﷺ را در این زمینه زیر پا گذاشت که فرموده بود: «الولد للفراش و للعاهر الحجر»^{۳۶} فرزند، متعلق به شوهر است و نصیب زناکار، سنگ است».

این حدیث از ابوهریره در تمام صحاح سته آمده است^{۳۷} ولی معاویه سیاستی برخلاف سیره و روش پیامبر در پیش گرفت و تمام نصیب را برای زناکار قرار داد و زیاد بی ابیه را به ابوسفیان زناکار بخشید، آن هم زمانی که او به میان سالی رسیده بود و در وجود او رگه‌هایی از دشمنی با دوستان علی ﷺ یافت می‌شد.

امام حسین ﷺ در مقابل این حرکت زشت معاویه و شکستن حدود الهی، در نامه‌ای به معاویه چنین نوشت:

«آیا تو نبودی که زیاد (پسر سمیه) را برادر خود خواندی و او را پسر ابوسفیان قلمداد کردی؟ در حالی که پیامبر فرموده است: نوزاد به پدر ملحق می‌گردد و زناکار باید سنگسار شود!»^{۳۸}

۷. تأکید بر استمرار برائت

معاویه سعی می‌کرد تا از راه آشتی دادن بین بنی‌امیه و هاشمیان، از خشمگین شدن بنی‌هاشم جلوگیری کند و آنان را تسلیم امویان کند، اما با تیزهوشی امام ﷺ این سیاست معاویه نیز نقش بر آب شد. ابن سعد می‌نویسد:

معاویه کوشید تا دختر عبدالله بن جعفر بن

ابی‌طالب را برای فرزندش یزید خواستگاری کند. عبدالله با امام حسین ﷺ مشورت کرد. حضرت فرمود: «اتَزَوَّجُهُ وَ سَيُفْهِمُ تَقَطَّرُ مِنْ دِمَائِنَا؛ آیا درحالی که از شمشیرهایشان خون ما می‌چکد، دختر به او می‌دهی؟» سپس فرمود: «دخترت را به عقد فرزند برادرت قاسم بن محمد در بیاور».^{۳۹}

۸. ضبط اموال دولتی

کاروانی از یمن که حامل مقداری از بیت المال بود، از طریق مدینه رهسپار دمشق بود. امام حسین ﷺ با اطلاع از این موضوع، آن را ضبط کرد و در میان مستمندان بنی‌هاشم و دیگران تقسیم کرد و نامه‌ای بدین شرح به معاویه نوشت:

«کاروانی از یمن از اینجا عبور می‌کرد که حامل اموال و پارچه‌ها و عطریاتی برای تو بود تا آنها را به خزانه دمشق سرازیر کنی و به خویشانانت که تا کنون شکم‌ها و جیب‌های خود را از بیت المال پر کرده‌اند، ببخشی. من نیاز به آن اموال داشتم و آنها را ضبط کردم، والسلام».^{۴۰}

بی شک این اقدام امام حسین ﷺ مخالفت صریح با حکومت معاویه به شمار می‌رفت و گام آشکاری در نامشروع جلوه دادن حکومت او بود و هیچ کس جز ایشان جرأت چنین کاری را نداشت.

۹. سخنرانی افشاگرانه امام در مراسم حج

یک یا دو سال پیش از مرگ معاویه که فشارها و تنگناها علیه شیعیان اوج گرفته بود، امام حسین ﷺ به حج مشرف شد، در حالی که عبدالله بن عباس و

و هم درجه‌اند و بر آنها حق نعمتی ندارید، شما را بر خود مقدم می‌دارند. من بر شما که (به سبب سوابق و ایماناتان) بر خدا منت می‌نهید، می‌ترسم که از طرف خدا بر شما عذاب و گرفتاری فرود آید؛ زیرا شما به مقام بزرگی رسیده‌اید که دیگران دارا نیستند و بر دیگران برتری یافته‌اید. نیکان و پاکان را احترام نمی‌کنید؛ در صورتی که شما به خاطر خدا در میان مردم مورد احترام هستید. شما به چشم خود می‌بینید که پیمان‌های الهی را می‌شکنند و با قوانین خدا مخالفت می‌کنند، ولی بیم و هراسی به خود راه نمی‌دهید. از نقض عهد و پیمان پدرتان به هراس می‌افتید، ولی به اینکه پیمان‌های رسول خدا شکسته شده و یا خوار و بی‌مقدار گشته است، هیچ اهمیت نمی‌دهید. افراد کور و لال و زمین‌گیر در کشور اسلامی بدون سرپرست و مراقب مانده‌اند و بر آنها رحم نمی‌شود، اما شما در خور موقعیت و منزلت خویش کاری نمی‌کنید و با کسی هم که وظیفه خود را در این مورد انجام می‌دهد، همکاری نمی‌کنید و با سازش و همکاری و مسامحه با ستمگران، خود را آسوده می‌دارید.

خداوند فرمان جلوگیری از منکرات و بازداشتن مردم از آنها را داده است، ولی شما از آن غافلید. مصیبت شما عالمان امت از همه بیشتر است؛ زیرا موقعیت و منزلت عالمان دین مورد تعرض قرار گرفته است. و ای کاش این را می‌دانستید!

زمام امور باید در دست کسانی باشد که عالم به احکام خدا و امین بر حلال و حرام او هستند و شما

عبدالله بن جعفر، آن حضرت را همراهی می‌کردند. آن حضرت از صحابه و تابعین و بزرگان و نیز از عموم بنی‌هاشم خواست که در چادر او واقع در منا اجتماع کنند. بالغ بر هفتصد نفر از تابعان و دوستان نفر از صحابه در چادر آن حضرت گرد آمدند، آن گاه امام به پاخواست و سخنانی به این شرح ایراد کرد:

«دیدید که این مرد زورگو و ستمگر (معاویه) با ما و شیعیان ما چه کرد؟ من در اینجا مطالبی را با شما در میان می‌گذارم. اگر درست بود، تصدیق، و اگر دروغ بود، تکذیب کنید. سخنان مرا بشنوید و گفتار مرا بنویسید. وقتی که به شهرها و میان قبایل خود برگشتید آن را با افراد مورد اعتماد و اطمینان در میان بگذارید و آنان را به رهبری ما دعوت کنید؛ زیرا می‌ترسم این موضوع (رهبری امت توسط اهل بیت) به دست فراموشی سپرده شود و حق، نابود و مغلوب گردد».^{۴۱}

حسن بن علی بن شعبه، از دانشمندان بزرگ قرن چهارم، در کتاب خود خطبه‌ای را از امام حسین (علیه السلام) نقل کرده که محل و تاریخ ایراد آن روشن نیست، ولی قرائن و شواهد و محتوای خطبه نشان می‌دهد که این، همان خطبه ایراد شده در منا است. ترجمه بخش‌هایی از این خطبه را در اینجا نقل می‌کنیم:

«ای رجال مقتدر! شما گروهی هستید که به دانش و نیکی و خیرخواهی شهرت یافته‌اید. در پرتو دین خدا در دل‌های مردم، عظمت و مهابت یافته‌اید. شرافت‌مند، از شما حساب می‌برد و ضعیف و ناتوان، شما را گرامی می‌دارد و کسانی که با شما هم پایه

دارای این مقام بودید و از دستتان گرفتند، و هنگامی این مقام را از دست شما گرفتند که از پیرامون حق پراکنده شدید و با وجود دلیل روشن، در سنت پیامبر ﷺ اختلاف ورزیدید. اگر در راه خدا مشکلات را تحمل می‌کردید و در برابر آزارها و فشارها از خود شکیبایی نشان می‌دادید، زمام امور در قبضه شما قرار می‌گرفت و همه امور زیر نظر شما اداره می‌شد؛ ولی شما، ستمگران را بر مقدسات خود مسلط ساختید و امور خدا و حکومت را به آنها تسلیم کردید تا حلال و حرام را در هم آمیزند و در شهوات و هوسرانی‌های خود غوطه‌خورند. آنان را بر این مقام مسلط ساخت، مگر گریز شما از مرگ و دلبستگی‌تان به زندگی چندروزه دنیا.

شما با این کوتاهی در انجام وظیفه، ناتوانان را زیر دست آنها قرار دادید تا گروهی را برده و مقهور خویش و گروه دیگر را برای زندگی توأم با شکست، بیچاره سازند و به پیروی از اشرار در اثر گستاخی در پیشگاه خداوند جبار، در اداره حکومت، به میل و هوای خود رفتار کنند و دل به رسوایی و هوسرانی بسپارند. در هر شهری از شهرها، گوینده‌ای (مزدور را برای تبلیغ اهدافشان) بر فراز منبر می‌فرستند و همه کشور اسلامی در قبضه آنهاست و دستشان در همه جا باز است و مردم، برده آنان و در اختیار آنان هستند. هر ستمی که بر این مردم بی‌پناه کنند، مردم نمی‌توانند از خود دفاع کنند. دسته‌ای از این قوم، زورگور و معاندند که بر هر ناتوان و ضعیفی فشار می‌آورند و برخی دیگر، فرمانروایانی هستند که به

خدای زنده کننده و میراننده، اعتقادی ندارند.

شگفتا از این وضع! و چرا در شگفت نباشم؛ در حالی که زمین در تصرف فردی ستمگر و دغل‌کار و باجگیری نابکار است که بر مؤمنان، بی‌هیچ ترحم و دلسوزی حکمرانی می‌کند!

پروردگارا! این حرکت ما، نه به خاطر رقابت بر سر حکومت و قدرت و نه به منظور به دست آوردن مال دنیاست، بلکه برای آن است که نشانه‌های دین تو را به مردم نشان دهیم و اصلاحات را در کشور اسلامی اجرا کنیم تا بندگان ستم‌پسندان از چنگ ظالمان درامان باشند و احکام و سنت‌های تو اجرا گردد.

اینک (شما بزرگان امت) اگر مرا یاری نکنید، ستمگران بر شما چیره می‌گردند و در پی خاموش ساختن نور پیامبران می‌کوشند». ۴۲

نتیجه

مطالبی که در این تحقیق مختصر بیان شد، این حقیقت را آشکار می‌کند که امام حسین ﷺ در مقابل معاویه مواضع سرسختانه و حکیمانه‌ای داشت و به روشنگری جامعه می‌پرداخت. همچنین روش او در زمان معاویه، استمرار همان روش برادر بزرگوارش بود که بر اثر صلح با معاویه، توانست چهره منفور معاویه را به جهانیان نشان دهد.

سرانجام با مرگ معاویه و روی کار آمدن یزید، قیام امام حسین ﷺ توانست طومار امویان را برچیند و این ثمره مبارزات امام حسین ﷺ و برادر بزرگوارش امام حسن ﷺ بود؛ چرا که «الحسن و الحسین امامان قاما او قعدا».

پی‌نوشت‌ها

- ۲۴ . ترجمه الامام الحسن، ابن عساکر، ص ۱۷۸، به نقل از حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، ص ۱۵۶ و ۱۵۷.
- ۲۵ . شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۳؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۶؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۰.
- ۲۶ . انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۵۰؛ اخبار الطوال، ص ۲۲۱؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۸۷، به نقل از حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۱۵۷.
- ۲۷ .
- ۲۸ . الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۸۴؛ سیره پیشوایان، ص ۱۵۲.
- ۲۹ . تاریخ یعقوبی، ترجمه آیتی، ج ۲، ص ۱۶۴.
- ۳۰ . اختیار معرفة الرجال، (رجال کشی، محمد بن حسن طوسی)؛ سیره پیشوایان، ص ۱۵۳.
- ۳۱ . الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۸۰؛ بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۱۲؛ احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۱۶۱؛ اختیار معرفة الرجال، ص ۴۸؛ سیره پیشوایان، ص ۱۵۴.
- ۳۲ . تاریخ مدینه دمشق، تراجم النساء، ص ۲۶۹ و ۲۷۰؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۱۷۸ و ۱۷۹.
- ۳۳ . نفقة الصدور، محدث قمی، ص ۴؛ داستان راستان، شهید مطهری، ج ۱، ص ۵۴-۵۶.
- ۳۴ . شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴؛ اجتهاد در مقابل نص، ص ۵۵۷ و ۵۵۸.
- ۳۵ . الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۸۰؛ بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۱۲؛ احتجاج، ج ۲، ص ۱۶۱.
- ۳۶ . جواهر الکلام، ج ۳۱، ص ۲۲۹.
- ۳۷ . صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۹۹، ج ۲۴۹۹؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۲۵۶، ج ۳۷.
- ۳۸ . الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۸۰؛ سیره پیشوایان، ص ۱۵۴-۱۵۶.
- ۳۹ . ترجمه الامام الحسین، ابن سعد، ص ۱۴۵-۱۴۶؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۱۸۰.
- ۴۰ . حیات الامام الحسین بن علی، شریف قرشی، ج ۲، ص ۲۳۱؛ سیره پیشوایان، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.
- ۴۱ . کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۰۶؛ احتجاج، ص ۱۶۱؛ الغدير، ج ۱، ص ۱۹۸؛ سیره پیشوایان، ص ۱۵۷.
- ۴۲ . تحف العقول، ص ۲۳۷-۲۳۹؛ سیره پیشوایان، ص ۱۵۸-۱۶۰.

- ۱ . ناسخ التواریخ، حالات حضرت سیدالشهدا، ج ۱، ص ۵۴ و ۵۵.
 - ۲ . سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۵۷، به نقل از کتاب فرهنگ عاشورا، جواد محدثی، ص ۱۵۹.
 - ۳ . تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۵، ص ۹۷؛ احقاق الحق، قاضی نورالله شوشتری، ج ۱۱، ص ۲۵۶؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۱.
 - ۴ . تذکرة الخواص، سبط بن جوزی، ص ۱۶، به نقل از عایشه در تاریخ اسلام، علامه عسکری.
 - ۵ . الاغانی، ج ۹، ص ۵۳-۵۰، به نقل از عایشه در تاریخ اسلام.
 - ۶ . انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۳۲؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۷؛ باب من لعنه النبی؛ مسند طایلسی، ج ۴۶، ص ۲۷؛ الکامل، ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۱۹.
 - ۷ . مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۴۲۱؛ وقعة صفین، نصر بن مزاحم، ص ۲۴۶؛ النصاب الکافی، ص ۹.
 - ۸ . العقد الفريد، ابن عبد ربه اندلسی، ج ۴، ص ۳۴۵.
 - ۹ . وقعة صفین، ص ۲۴۸؛ طبری، ج ۱۱، ص ۳۵۷؛ تذکرة الخواص، ص ۱۱۵.
 - ۱۰ . نهج البلاغه، نامه ۳۲؛ خلاصه کتاب الغدير، محمد حسن شفیعی شاهرودی، ص ۹۶۷.
 - ۱۱ . مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۴۷۶، ج ۲۲۴۳۲.
 - ۱۲ . موطأ ابن مالک، ج ۲، ص ۶۳۴، ج ۳۳.
 - ۱۳ . مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۵۸، ج ۱۶۴۱۵.
 - ۱۴ . کتاب الام، ج ۱، ص ۲۳۵.
 - ۱۵ . الدر المنثور، ج ۲، ص ۴۷۷.
 - ۱۶ . البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۴۸.
 - ۱۷ . فتح الباری، ابن حجر، ج ۲، ص ۲۱۵.
 - ۱۸ . السنن الکبری، ج ۲، ص ۴۱۹، ج ۳۹۹۳.
 - ۱۹ . المصنف، ج ۳، ص ۲۸۴، ج ۵۴۴۶.
 - ۲۰ . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۶۰.
 - ۲۱ . مروج الذهب، مسعودی، ج ۲، ص ۳۴۱.
- لازم به ذکر است که اقدامات معاویه و جنایات او که مضبوط در کتب تاریخ و سیره است، بسیار فراوان می‌باشد که خوانندگان را برای اطلاع بیشتر رجوع می‌دهیم به: اجتهاد در مقابل نص (اجتهادات معاویه) و الغدير.
- ۲۲ . بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۴۰۵؛ وقعة صفین، ص ۱۱۱.
 - ۲۳ . بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۶۶.



بخش سوم

سیره قرآنی امام جعفر صادق علیه السلام

محمد جواد مروجی طبسی

دستور حفظ آیات الهی

برخی روایات آن حضرت را در این زمینه می‌آوریم:

۱. «إِقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَ اسْتَظْهَرُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَعْذِبُ قَلْباً وَ عَى الْقُرْآنَ؛ قرآن را بخوانید و آن را به قلب خود بسپارید و همیشه به آن متکی باشید؛ زیرا خداوند قلبی را که قرآن را در خود جا داده، عذاب نخواهد کرد»^۱

قلب انسان وقتی نورانیت خاصی پیدا می‌کند که علاوه بر قرائت قرآن، آن آیات را به قلب خود بسپارد به این معنا که این کتاب آسمانی را در قلب خود داشته باشد.

امام صادق علیه السلام در تشویق‌های قرآنی خود، هم دیگران را به این امر خدا پسندانه تشویق می‌کرد و هم از خدا در دعاها و خویشتن می‌خواست تا این کتاب آسمانی را در قلب خود جای دهد.

نامت که روزها را بدان پراکندی، و از تو می‌خواهم به آن نامت که مرده‌ها را به آن زنده کنی، و به بست و بندهای عزت عرشت و منت‌های رحمت قرآنت، از تو می‌خواهم که رحمت فرستی بر محمد و آل محمد، و به من روزی کن حفظ کردن قرآن و اصناف دانش را و آن را در دل و گوش و چشم پا بر جا داری و با گوشت و خون و استخوان‌ها و مغزم بیامیزی و شب و روزم را از رحمت و قدرت خود بدان به کار بندی؛ زیرا جنبشی و توانی جز به وسیله تو نباشد، ای زنده پاینده!»^۵

بیان فضایل برخی سوره‌ها

اگر چه قرآن، کلام خداست و همه آیاتش نور، اما به تعبیر معصومان، برخی از سوره‌ها فضیلت خاصی دارند که با تلاوت یکی از آنها، ثواب مورد نظر را به او می‌دهند. امام صادق علیه السلام ضمن چند روایت، فضایل برخی از سوره‌ها را بیان فرموده است.

۱. فضیلت «توحید»

ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده: «من قرأ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ مَرَّةً فَكَأَنَّمَا قرأ ثلث القرآن و ثلث التوراة و ثلث الإنجيل و ثلث الزبور؛ کسی که سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را بخواند، مانند آن است که یک سوم قرآن، تورات، انجیل و زبور را خوانده است.»^۶

۲. فضیلت «نور»

آن حضرت فرمود: «حفظ کنید و بیمه کنید اموال و نوامیس خود را با تلاوت سوره نور؛ زیرا هر کس هر روز سوره نور را بخواند، هرگز کسی از بستگان او آلوده

۲. «الحافظ للقرآن العامل به مع السفرة الكرام البررة؛ کسی که قرآن را حفظ و به آن عمل کند، همراه سفیران خاص الهی خواهد بود.»^۲

۳. «من استظهر القرآن و حفظه و أحلّ حلاله و حرّم حرامه أدخله الله الجنة به و شفّعه في عشرة من أهله كلهم قد وجب لهم النار؛ کسی که مستظهر به قرآن باشد و آن را حفظ کند و حلال آن را حلال و حرام آن را حرام بداند، خداوند به همین علت او را بهشتی کند و در خصوص ده نفر از خاندانش که مستحق آتش باشند، خداوند به او حق شفاعت درباره آنها را می‌دهد.»^۳

۴. «انّ الذي يعالج القرآن ليحفظه بمشقة منه و قلة حفظه له أجران؛ کسی که برای حفظ کردن قرآن خود را در زحمت می‌اندازد و حافظه‌اش کم است و با مشقّت قرآن را حفظ می‌کند، دو اجر خواهد داشت.»^۴

امام صادق علیه السلام در دعایی که برای حفظ قرآن به ابان بن تغلب آموزش می‌دهد، چنین فرموده است:

«بار خدایا! من از تو می‌خواهم به حق محمد پیامبر و رسولت، و ابراهیم خلیل و برگزیده‌ات، و موسی هم‌سخت و هم رازت و عیسی کلمات و روح، و از تو می‌خواهم به حق صحف ابراهیم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن محمد صلی الله علیه و آله و به هر وحی که فرستادی و حکمی که اجرا کردی... و بدان نامت که آن را بر شب نهادی و تاریک شد، و بدان نامت که بر روز نهادی و روشنی گرفت، و بدان نامت که بر زمینش نهادی و آرام گرفت، و بدان

پاسخ به پرسش‌های قرآنی

یکی از برنامه قرآنی امام جعفر صادق علیه السلام تفسیر و تأویل برخی آیات قرآن بوده است؛ چرا که در ذهن یاران او بسیاری از سؤال‌ها بود که فقط آن حضرت می‌توانست پاسخ آنها را بدهد.

۱. اولی الامر کیست؟

ابن شهر آشوب می‌نویسد: حسن بن صالح بن حی نزد امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! درباره گفته خداوند چه می‌گویید که فرمود: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^{۱۴}؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر خدا و اولوالأمر را اطاعت کنید». به نظر شما اولوالأمر کیان‌اند که خداوند ما را به پیروی از آنان دستور داده است؟

امام فرمود: علما.

وقتی که همه دوستان از محضر امام بیرون رفتند، حسن گفت: ما کاری نکردیم! چرا از او سؤال نکردیم که این علما کیان‌اند؟ پس بار دیگر به محضرش برگشته، پرسیدند: این علما کیان‌اند؟ امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود:

امامان از اهل بیت.^{۱۵}

۲. گناهان کبیره کدام‌اند؟

ابن شهر آشوب می‌نویسد: عمرو بن عبید نزد امام صادق علیه السلام رفت و این آیه مبارکه را تلاوت کرد: «إِنَّ

نخواهد شد و پس از مرگ هفتاد هزار فرشته تا محل خاکسپاری، او را تشییع می‌نمایند که هر کدام برای او طلب آموزش می‌کنند».^۷

۳. فضیلت «واقعہ»

امام صادق علیه السلام فرمود: «من اشتاق إلى الجنة و صفتها فليقرأ الواقعة؛ هر که مشتاق بهشت و مواهب آن است، سوره واقعہ را بخواند».^۸

۴. فضیلت «یس»

آن حضرت فرمود: «علموا أولادکم یس فانها ریحانة القرآن؛ به فرزندان خود سوره یس، را یاد دهید؛ زیرا سوره یس گل سرسبد قرآن است».^۹ و نیز فرمود: «ان لكل شیء قلباً و قلب القرآن یس؛ برای هر چیزی، قلبی است و قلب قرآن، سوره یس است».^{۱۰}

۵. فضیلت «حمد»

آن حضرت فرمود: «اسم الله الأعظم مقطع فی ام الكتاب؛ اسم اعظم در سوره حمد پراکنده است».^{۱۱} و نیز فرمود: «السورة التي أولها تحمید و أوسطها اخلاص و آخرها دعاء سورة الحمد؛ تنها سوره‌ای که آغاز آن حمد الهی است و وسط آن اخلاص است و پایان آن دعاست، سوره حمد است».^{۱۲}

و همچنین فرمود: «لو قرأت الحمد علی میّت سبعین مرة ثم ردت فيه الروح ما كان عجیباً؛ اگر سوره حمد را هفتاد مرتبه بر مرده‌ای بخواند و زنده شود، تعجیبی ندارد».^{۱۳}

هشت: سحر و جادو: ﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ﴾؛^{۲۴}
 «و مسلمان می دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع
 باشد».

نه: زنا: ﴿وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا﴾؛^{۲۵}
 «و زنا نمی کنند، و هر کس چنین کند، مجازات سختی
 خواهد دید».

ده: و قسم دروغ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ
 أَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا﴾؛^{۲۶} «کسانی که پیمان الهی و سوگندهای
 خود به نام مقدس او را به بهای ناچیز می فروشند».

یازده: خیانت: ﴿مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ﴾؛^{۲۷} «و
 هر کس خیانت کند، روز رستاخیز آنچه را در آن خیانت
 کرده، با خود می آورد».

دوازده: جلوگیری از زکات: ﴿يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي
 نَارِ جَهَنَّمَ﴾؛^{۲۸} «در آن روز که آن را در آتش جهنم،
 گرم و سوزان کرده».

سیزده: شهادت به باطل و کتمان شهادت: ﴿وَمَنْ
 يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ﴾؛^{۲۹} «و هر کس شهادت را کتمان
 کند، قلبش گناهکار است».

چهارده: شرب خمر؛ به گفته پیامبر ﷺ: «شارب الخمر
 كعابد وثن؛ شراب خوار همانند بت پرست است».

پانزده: ترک نماز؛ به فرموده پیامبر ﷺ: «من ترك
 الصلاة متعمداً فقد برئ من ذمة الله و ذمة رسوله؛ هر
 کس که نماز را ترک کند، از پناه خدا و رسولش بیرون
 می رود».

تَجْتَنَّبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ﴾؛^{۱۶} «اگر از گناهان بزرگی
 که از آن نهی می شوید، پرهیز کنید» و گفت: مایلم
 بدانم که گناهان کبیره در کتاب خدا چیست؟

امام در پاسخ فرمود: آری، ای عمرو! و سپس به
 تفصیل به پرسش عمر چنین پاسخ داد:

یک: از کبائر در کتاب خدا، شرک به خداست: ﴿إِنَّ
 اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾؛^{۱۷} «خداوند هرگز شرک را
 نمی بخشد».

دو: یأس و نومیدی: ﴿وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ﴾؛^{۱۸}
 «و از رحمت خدا نا امید مشوید».

سه: عقوق والدین؛ چون عاق والدین، جبار است
 و شقی. ﴿وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا﴾؛^{۱۹}
 «و مرا به مادرم نیکوکار قرار داده و جبار و شقی قرار
 نداده است».

چهار: کشتن انسان بی گناه: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا
 مُتَعَمِّدًا﴾؛^{۲۰} «و هر کس فرد با ایمانی را از روی عمد
 به قتل برساند».

پنج: تهمت ناروا به زنان شوهردار و خوردن اموال
 ایتام از روی ظلم. ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى
 ظُلْمًا﴾؛^{۲۱} «کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم
 می خورند».

شش: فرار از جنگ: ﴿وَمَنْ يُؤْلِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبره﴾؛^{۲۲}
 «و هر کس در آن هنگام به آنها پشت کند».

هفت: ربا خواری: ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا﴾؛^{۲۳} «کسانی
 که ربا می خورند».

حضرت ابراهیم فرمود: چهار پرنده را ذبح کن: ﴿فَخَذُ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصَرَّهُنَّ﴾^{۳۷}، آیا این پرندگان از یک جنس بودند یا گوناگون بودند؟

امام فرمود: آیا می‌خواهید مثل آن را به شما نشان بدهم؟ گفتیم: آری.

فرمود: **ای طاووس!** به ناگاه طاووسی پر زد و نزد امام آمد. سپس فرمود: **ای کلاغ!** که در مقابلش کلاغ حاضر گشت. سپس فرمود: **ای باز!** که یک باز حاضر شد و سپس فرمود: **ای کبوتر!** که کبوتری در مقابل حضرت قرار گرفت. آن‌گاه دستور داد تا این چهار پرنده را بکشند و سپس پرهایشان را قطعه قطعه کنند و گوشت و استخوان این چهار پرنده را با یکدیگر مخلوط کنند.

سپس دست برد و سر طاووس را گرفت. دیدیم گوشت و استخوان و پره‌های طاووس از دیگر پرندگان جدا شد و تمام اعضای طاووس به هم پیوستند و از جای برخاست و در مقابل امام صادق علیه السلام قرار گرفت، آن‌گاه همین کار را در مورد کلاغ و باز و کبوتر انجام داد.^{۳۸}

استدلال به آیات در شأن امامت

بخش دیگری از زندگی قرآنی امام صادق علیه السلام را دفاع از مقام «امامت» تشکیل می‌داد که با استناد به قرآن کریم از این مقام منبع دفاع می‌کرد.

۱. علم لدنی

سدير صيرفي گوید: نزد امام صادق علیه السلام رفتم؛ در

شانزده: گسستن پیمان‌ها و قطع رحم: ﴿الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ﴾^{۳۰}؛ «کسانی که پیمان‌های خدا را نقض می‌کنند».

هفده: سخن باطل: ﴿وَاجْتَبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾^{۳۱}؛ «و از سخن باطل بپرهیزید».

هجده: جرئت یافتن بر خدا: ﴿أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ﴾^{۳۲}؛ «آیا آنها خود را از مکر الهی در امان می‌دانند؟».

نوزده: کفران نعمت (خدای می‌فرماید): ﴿وَلَيْنَ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾^{۳۳}؛ «و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است».

بیست: کم فروشی: ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ﴾^{۳۴}؛ «وای بر کم فروشان!».

بیست و یک: عمل زشت لواط: ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ﴾^{۳۵}؛ «همان‌ها که از گناهان بزرگ دوری می‌کنند».

بیست و دو: بدعت؛ پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هر کس به صورت بدعت گذاری لبخند بزند، به تحقیق در ویرانی دین خویش کمک کرده است».

پس عمرو از محضر امام صادق علیه السلام بیرون آمد، در حالی که صدای گریه‌اش بسیار بلند بود و می‌گفت: نابود شود آنکه میراث شما را غارت برد و با شما در علم و فضیلت نزاع کرد.^{۳۶}

۳. پرندگانی که حضرت ابراهیم کشت؟

یونس بن ظبیان گوید: همراه جمعی در محضر امام صادق علیه السلام بودم. به ایشان عرض کردم: اینکه خداوند به

افتاد. پیش خود گفتم: این همان است که از او پیروی می‌شود و این چنین است و چنان.

یک مرتبه متوجه شدم که حضرت دست بر شانه‌ام گذاشت و به من فرمود: ﴿بَشْرًا مِّنْ وَاحِدًا تَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفَى ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ﴾^{۴۰}؛ «آیا ما از بشری از جنس خود پیروی کنیم؟! اگر چنین کنیم، در گمراهی و جهنم خواهیم بود».^{۴۱}

۳. بندگان شایسته خدا

مفضل بن عمر گوید: من و خالد جوان و نجم حطیم و سلیمان بن خالد بر در خانه امام جعفر صادق علیه السلام ایستاده بودیم و درباره آن حضرت همان سخن اهل لغو و یاهو گوین را می‌گفتم که ناگاه امام در حالی که نه کفشی به پا داشت و نه عبایی بر دوش افکنده بود، از خانه بیرون آمد و لباس‌های خود را تکان داد و فرمود: یاخالد، یا مفضل یا سلیمان و ای نجم! نه چنین نیست که می‌گویید، ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^{۴۲}؛ «بلکه آنان بندگان شایسته خدا هستند که هرگز در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و پیوسته به فرمان او عمل می‌کنند».

این دو قضیه، روشنگر این است که اینان سخنان کفر آمیزی درباره امام صادق و سایر امامان علیهم السلام می‌گفتند که آن حضرت، سخت در مقابل آنان ایستاد و امامان را بندگان شایسته خداوند معرفی فرمود.

۴. گستردن زیرانداز برای فرشتگان

گاهی امامان بی حرمتی‌هایی از برخی مشاهده

حالی که مبلغی از اموال امام در نزد من جمع شده بود. مایل بودم آنها را خدمتش تقدیم کنم، اما یک دینار از آن مبلغ را کم گذاشته بودم تا به گفته مردم درباره آن حضرت پی ببرم. از این رو، اموال را در خدمتش قرار دادم. امام نگاهی به من کرد و فرمود: ای سدیر! به ما خیانت کردی، البته این خیانت برای قطع رابطه با ما نبوده است.

عرض کردم: فدایت شوم! آن خیانت چیست؟ امام فرمود: مقداری از حق ما را برداشتی تا به خیال خود ما را بیازمایی و به راه و روش ما پی ببری. گفتم: راست گفتی، فدایت شوم! هدفم از این کار این بود تا یارانم را آگاه سازم.

امام فرمود: آیا ندانستی که هر چه بدان احتیاج هست، ما آن را می‌دانیم و نزد ما موجود می‌باشد. آیا فرمایش خدا را نشنیدی که می‌فرماید: ﴿وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾^{۳۹}؛ «و همه چیز را در کتاب آشکار کننده‌ای بر شمردیم»؟ بدان که علم پیامبران در کنار علم و دانش ماست. همه آن علوم نزد ما جمع شده است، علم ما از علم پیامبران است. درباره ما چه فکر می‌کنی، به کجا می‌روی؟!

عرض کردم: راست گفتی، فدایت گردم!

۲. ما نیز بشر هستیم

محمد بن حسن صفار قمی به سند خود از جعفر بن هارون زیات نقل کرده که گوید: در حال طواف خانه خدا بودم که چشمم به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

۱. محافظت از نمازهای یومیه و ضایع نکردن آن؛
۲. برای تحدید کردن وقت نماز ظهر و عصر؛ ۳. وجوب نمازهای پنج گانه؛ ۴. وقت نماز مغرب؛ ۵. کراهت قضای نافله در وقت فریضه؛ ۶. وجوب استقبال قبله؛ ۷. استحباب داشتن زینت در مسجد در روزهای جمعه و اعیاد اسلامی؛ ۸. حکم خواندن نماز در کلیساها؛ ۹. استحباب خشوع در نماز؛ ۱۰. حکم خواندن نماز مریض در بستر؛ ۱۱. وجوب آهسته یا بلند خواندن در نمازهای واجب؛ ۱۲. نحوه قرائت در نماز؛ ۱۳. حدود اذکار واجب در رکوع؛ ۱۴. حکم کسی که نتواند بر روی زمین سجده کند؛ ۱۵. حکم دعا و نیایش در حال نماز؛ ۱۶. استحباب بالا بردن دست به هنگام دعا؛ ۱۷. کیفیت خطبه خواندن امام جمعه؛ ۱۸. حکم سفر پیش از نماز جمعه؛ ۱۹. تحریم خرید و فروش به هنگام نماز جمعه؛ ۲۰. عدم جواز نماز در حین سخنرانی امام جمعه؛ ۲۱. بیرون رفتن به صحرا برای نماز عید؛ ۲۲. و صدها حکم فقهی دیگر که امام برای اثبات آنها به آیات شریف قرآن مجید استدلال کرده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۲۹۰.
۲. کافی، ج ۲، ص ۴۴۱.
۳. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۲۹.
۴. کافی، ج ۲، ص ۴۴۳.
۵. قرآن در احادیث اسلامی، ص ۶۹ به نقل از کافی، ج ۲، ص ۴۹۱.
۶. توحید، صدوق، ص ۲۶۰.

می‌کردند و به شکل دیگر به معرفی خود می‌پرداختند تا مردم بدانند امامان از چه مقام بالایی برخوردارند. سلیمان بن خالد می‌گوید: از امام جعفر صادق علیه السلام در باره این فرمایش خداوند متعال پرسیدم: **﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾**^{۴۳}؛ «به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند یگانه است، سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که: نترسید و غمگین مباشید و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!».

امام پاسخ داد: به خدا سوگند، گاهی در منازل خودمان برای فرشتگان زیر انداز می‌انداختیم.

استدلال به آیات در احکام فقهی

از امام صادق علیه السلام صدها روایت برجای مانده که در تمام ابواب فقهی برای اثبات وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه به آیات قرآن مجید استدلال و تمسک کرده است. بدون شک این نوشتار کوتاه گنجایش آن همه روایات را ندارد، اما برای آشنایی خوانندگان محترم، برخی موارد فقهی در خصوص احکام نماز را که حضرت برای اثبات حکم شرعی آن استدلال کرده، ذکر می‌کنیم و آشنایی با بقیه ابواب را به عهده خوانندگان محترم می‌گذاریم.^{۴۴}

برخی از این احکام که مورد اشاره امام بوده، عبارت است از:

۷. ثواب الأعمال، ص ۹۸.
۸. همان، ص ۱۰۵.
۹. امالی، صدوق، ج ۲، ص ۲۹۰.
۱۰. ثواب الأعمال، ص ۱۰۰.
۱۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰.
۱۲. همان، ص ۱۹.
۱۳. مکارم الأخلاق، ص ۴۲.
۱۴. نساء / ۵۹.
۱۵. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۹.
۱۶. نساء / ۳۱.
۱۷. همان / ۴۸.
۱۸. یوسف / ۸۷.
۱۹. مریم / ۳۲.
۲۰. نساء / ۹۳.
۲۱. همان / ۱۰.
۲۲. انفال / ۱۶.
۲۳. بقره / ۲۷۵.
۲۴. همان / ۱۰۲.
۲۵. فرقان / ۶۸.
۲۶. آل عمران / ۷۷.
۲۷. همان / ۱۶۱.
۲۸. توبه / ۳۵.
۲۹. بقره / ۲۸۳.
۳۰. همان / ۲۷.
۳۱. حج / ۳۰.
۳۲. اعراف / ۹۹.
۳۳. ابراهیم / ۷.
۳۴. مطففین / ۱.
۳۵. نجم / ۳۲.
۳۶. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۷۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۲۱۶.
۳۷. بقره / ۲۶۰.
۳۸. بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۱۱.
۳۹. یس / ۱۲.
۴۰. قمر / ۲۴.
۴۱. بحار الأنوار، ج ۴۷.
۴۲. انبیاء / ۲۶.
۴۳. فصلت / ۳۰.
۴۴. در این زمینه می‌توانید به کتب فقهی شیعه، مانند: «من لا یحضره الفقیه»، «تهذیب»، «کافی»، «استبصار» و «وسائل الشیعه» مراجعه کنید.



نقش محمد حنفیه در تاریخ صدر اسلام

بخش پایانی

فاطمه مؤمن پور

قیام سیدالشهدا

ولید بن عقبه، حاکم مدینه طی نامه‌ای از جانب شام، مأمور بیعت گرفتن از حسین بن علی علیه السلام، برای خلیفه وقت، یزید بن معاویه شد. لذا با احضار امام علیه السلام خبر مرگ معاویه را به او داد و از وی خواست تا با جانشین معاویه، (یزید)، بیعت کند. امام از او فرصتی خواست.

بعد از گذشت دو روز، حضرت همراه یاران و خاندانش به طرف مکه حرکت کرد و فقط محمد بن حنفیه به همراه حضرت خارج نشد. تاریخ، سخنانی از محمد و امام علیه السلام را در این مدت نقل کرده است و از آنجا که ما در بحث‌های آینده به این صحبت‌ها استناد خواهیم کرد؛ لذا عین آن را نقل می‌کنیم.

طبری می‌نویسد:

چون حسین علیه السلام قصد خارج شدن از مدینه را داشت پسران و برادران و پسران برادران و همه اهل بیت با او خارج گردیدند،^۱ مگر محمد بن حنفیه که به برادر عرض کرد:

ای برادر! تو نزد من از همه کسانم محبوب‌تر و عزیزتری. کسی را که شایسته‌تر از تو باشد، نصیحت نمی‌توانم بکنم. تا آنجا که می‌توانی با یاران خود از یزیدیان و از شهرها دوری گزین. سپس فرستادگانی را بین مردم بفرست و آنان را به سوی خویش دعوت کن. اگر با تو بیعت کردند، خدای را سپاس و اگر با تو دست بیعت ندادند و با دیگری همراه شدند، به سبب

و بعد از بیان احساسات درونی خویش درباره برادرش، عرض کرد:

به مکه برو و اگر آنجا را امن یافتی، در همان جا سکنا گزین؛ ولی اگر آنجا هم مطمئن نبود، به سوی بلاد یمن برو که آنان یاوران جدّت و پدرت بودند و رثوف و رقیق القلب هستند، علاوه برآنکه کشورشان وسعت زیادی دارد و اگر آنجا هم ناامن بود، به بیابان‌ها و کوه‌ها برو و از شهری به شهری سفر کن، تا تکلیف مردم روشن شود و خداوند بین ما و قوم فاسق حکم کند.

حضرت علیه السلام پاسخ فرمود:

«یا أخی و الله لو لم یکن الدنیا ملجأ و لا ماوی لما بایعت یزید بن معاویه؛ ای برادر! به خدا سوگند اگر در دنیا هیچ پناهگاه و آسایشگاهی هم نباشد، باز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد».

محمد با گریه سخنان برادر را قطع کرد و حضرت را در آغوش گرفته، هر دو گریستند. سپس حضرت فرمود:

«یا أخی جزاک الله خیراً، نصحت و اشرت بالصواب و انا عازم علی خروج إلی مکه و قد تهبأت لذلك أنا و اخواتی و بنو أخی و شیعی و أمرهم أمری و رأیهم رأیی و أما أنت یا أخی فلا علیک أن تقیم بالمدينة فتکون لی عیناً علیهم و لا تخف عنی شیئاً من أمرهم؛ ای برادر! خداوند تو را جزای خیر دهد، همانا نصیحت کردی و راه صواب را نشان دادی. من قصد دارم به طرف مکه حرکت کنم و خودم و برادرانم و پسران برادرم و یاران و اصحابم آماده

این، عقل و دین تو کم نشود و فضیلت و جوانمردی تو کاسته نگردد. می‌ترسم که به یکی از این شهرها بروی و پیش جمعی از مردم درآیی که میان خویش اختلاف کنند: گروهی با تو باشند و عده‌ای بر ضد تو قیام کنند و با هم بجنگند و هدف نخستین نیزه‌ها شوی و خون کسی که بهترین مردم است و پدر و مادرش برترین انسان‌هایند، بیهوده بر زمین بریزد.

امام حسین علیه السلام به او فرمود: برادرم! من می‌روم.

محمد بن حنفیه عرض کرد:

ای برادر! به سوی مکه برو. اگر آنجا ایمن بودی که چه بهتر، و اگر نه، سوی ریگستان‌ها برو و به کوه‌ها پناه ببر و از شهری به شهر دیگر حرکت کن تا کار مردم را ببینی. صواب و دوراندیشی، این است که از پیش برای کارها آماده باشی و اگر هنگام رخدادها بخواهی فکر کنی که چه کنم، کارها پیچیده می‌شود.

حضرت فرمود: ای برادر! اندرز گفתי و شفقت کردی. امیدوارم رأی تو صواب و موافق باشد.^۲

امام علیه السلام قبل از خروج از مدینه منوره وصیت خویش را به محمد کرد و علت قیام خویش را در آن بیان داشت که ذکر آن در این نوشتار نمی‌گنجد.^۳

علامه مجلسی به نقل از محمد بن ابوطالب موسوی می‌نویسد:

«شب دومی که حضرت سیدالشهدا علیه السلام از نزد حاکم مدینه بازگشت، بعد از وداع با قیور جد بزرگوارش علیه السلام و مادر ارجمندش فاطمه زهرا علیهما السلام و برادر مظلومش حسن مجتبی علیه السلام، به خانه آمد. محمد حنفیه نزد حضرت آمد

« آری، ولی دیشب پس از رفتن تو به طواف خانه خدا رفتم و سعی بین صفا و مروه را انجام دادم. در خواب و بیداری جدم رسول الله ﷺ را دیدم و از او پرسیدم که به یمن بروم یا کوفه؟ رسول خدا فرمود: به سوی عراق برو که همانا خداوند دوست دارد تو را کشته ببیند».

محمد گفت: ای برادر! اگر چنین است، پس زن و فرزندان را همراه نبر. سپس ادامه داد: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». با این حال، بردن اهل بیت برای چیست؟».

امام فرمود: این مطلب را نیز از جدم پرسیدم، فرمود: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا؛ خدا خواسته که آنان را در حال اسیری ببیند».

سپس حضرت در ادامه، داستان حضرت یحیی بن زکریا ﷺ را نقل کرد و فرمود: «بنی اسرائیل در یک روز از فجر تا طلوع آفتاب، هفتاد نفر از انبیای خود را کشتند».

آن گاه امام ﷺ به سوی عراق حرکت کرد.^۵

چرا محمد حنفیه در کربلا حاضر نشد؟!

یکی از نقاط سؤال برانگیز در زندگانی ابن حنفیه، حضور نیافتن وی در کربلا در صف یاران حضرت است.

مورخان و نویسندگان شیعی کوشیده‌اند که با استناد و استشهاد به تاریخ، عذر موجهی را برای این مسئله بیابند و این گره کور را که ضعفی برای محمد است، از زندگی وی بگشایند. که البته و گاه برای عذرتراشی، مسیر تاریخ را به اشتباه پیموده‌اند.

از منابع شیعی استفاده می‌شود که این ابهام

حرکت هستیم و نظر آنان همان نظر من است. اما تو ای برادر! اشکالی ندارد که در مدینه بمانی و باکی بر تو نیست، بلکه در مدینه بمان و به عنوان چشم و خبر رسان من باش و اوضاع مدینه را به اطلاع من برسان. و در مورد من از یزیدیان مترس».^۴

پس از آن، کاروان سیدالشهدا ﷺ به سوی مکه مکرمه حرکت کرد و محمد حنفیه همچنان در مدینه بود، تا آنکه در ایام حج برای ادای اعمال به مکه مشرف شد و در آنجا خدمت سیدالشهدا ﷺ رسید. شبی که قرار بود امام ﷺ به سوی عراق حرکت کند، محمد نزد او آمد و عرض کرد:

«ای برادر! عذر و مکر و حيلة اهل کوفه را در مورد پدر و برادرم می‌دانی، می‌ترسم با تو نیز همان کنند که با آنان کردند. بهتر است که در مکه بمانی و به عراق نروی».

حضرت فرمود: «برادر! می‌ترسم یزید در حرم خدا حرمت خانه خدا را بشکند و مرا بکشد».

محمد گفت:

«پس اگر قصد خروج از مکه را داری، به سوی یمن حرکت کن که دست یزید و پیروانش به تو نرسد».

امام فرمود:

«باید ببینم چه می‌شود و چه باید کرد».

محمد به اتفاق رفت و خوابید. در نیمه‌های شب با صدای عبدالله بن عباس که می‌گفت: ای محمد! تو خوابی و برادرت حسین حرکت کرد. برخاست و شتابان به سوی برادر رفت و گفت: مگر بنا نشد که در کار خود بیندیشی و تجدید نظر کنی؟ امام ﷺ فرمود:

ولی با توجه به تاریخ؛ این توجیه چندان درست به نظر نمی‌رسد؛ زیرا محمد حنفیه در وقت خروج امام از مدینه و مکه سالم بود و حتی او را بدرقه کرد و در مباحث گذشته صحبت‌های او را با امام در هنگام خروج از مکه و مدینه بیان کردیم.

مامقانی می‌نویسد:

«آنچه نقل کرده‌اند که وی مریض بوده، اگر این مطلب صحیح باشد، هنگام خروج اهل بیت از مدینه نبوده است، بلکه وقت بازگشت کاروان به مدینه بوده؛ چنان که بر کسی که به اخبار و سیر رجوع بکند، این مطلب واضح است».^۸

روایت شده: وقتی کاروان کربلا به مدینه آمد، محمد حنفیه در بستر بیماری خوابیده بود. از غلامش عَلت سر و صدا را پرسید. غلام برای آنکه او ناراحت نشود، گفت: برادرت از سفر برگشته است. محمد حرکت کرد تا از برادر استقبال کند، ولی وقتی نگاهش به علم‌های سیاه افتاد، فهمید که بی برادر شده. صیحه‌ای زد و از اسب بر زمین افتاد. غلام نزد امام سجاد (ع) آمد و گفت: عمویت را دریاب، قبل از آنکه بمیرد. حضرت بر بالین او آمد. محمد عرض کرد:

«ای برادرزاده! برادرم کجاست؟ نور دیدگانم کجاست؟ میوه دلم کجاست؟»
حضرت پاسخ داد:

«آیتک یتیمایم، ای نساء خاسرات فی الذیول عاثرات باکیات نادیات و الیتامی فاقادات»^۹؛ در حالی آمدم که پدر را از دست داده و جز زنانی

همیشه در تاریخ، ذهن شیعه را آزار می‌داده و به مناسبت‌های مختلف آن را مطرح و در مورد آن بحث کرده‌اند. از سوی دیگر، این نوع حرکت‌ها در مقابل قیام سیدالشهدا (ع) دستاویزی شرعی و عقلی برای محافظه‌کاران شیعه در طول تاریخ شده تا در مقابل قیام‌های شیعی، حرکت مثبتی از خود نشان ندهند.

در این بحث، با عنایت به شخصیت محمد و سیر زندگانی وی، گفتارها و نوشتارهای عالمانی را که به توجیه یاری نرساندن او به امام پرداخته‌اند، بررسی می‌کنیم و سعی می‌کنیم تا علت قابل قبولی را برای آن ارائه دهیم.

۱. مریضی

عده‌ای خواسته‌اند با استناد به اینکه محمد در دوران خروج حضرت از مدینه و در محرم سال ۶۱ هجری مریض بود، عدم همراهی وی را موجه نشان دهند و ساحت او را از هر نقیصی مبرا سازند.

علامه وحید بهبهانی (رحمة الله علیه) در جواب سؤال مهنا بن سنان که می‌پرسد: «آیا شیعیان برای محمد بن حنفیه در عدم خروجش با امام حسین (ع) و یاری نرساندن به حضرت در کربلا عذری آورده‌اند و توجیه کرده‌اند یا نه؟»، می‌فرماید:

«اما تخلف محمد از امام حسین (ع)، پس نقل شده علتش مریضی محمد بوده است که سبب شد تا او همراه امام در کربلا نباشد».^۶

شهید بزرگوار استاد مطهری می‌گوید:

«تاریخ می‌نویسد محمد بن حنفیه، برادر امام، در آن موقع دستش فلج شده بود، معیوب بود، قدرت بر جهاد نداشت و لهذا شرکت نکرد».^۷

نمی‌تواند باشد. علاوه بر اینکه با این توجیه می‌توان تمام تقدیرها و گناهان را توجیه کرد.

۳. حضور نداشتن او به هنگام خروج امام

بنابر قول عده‌ای محمد حنفیه هنگام خروج اهل بیت علیهم‌السلام از مدینه در آنجا نبود و پس از خروج امام علیه‌السلام با کاروان کوچکش از شهر، محمد وارد مدینه شد و از خروج امام علیه‌السلام مطلع گردید.^{۱۱}

لکن طبق مستندات تاریخی این حرف یقیناً اشتباه است؛ چرا که محمد نه تنها در مدینه بود، بلکه گفتارهایی نیز با آن حضرت داشت و حتی - چنان که قبلاً نیز گفتیم - امام علیه‌السلام وصیت خویش را به محمد گفت و بر فرض که در مدینه هم نبوده باشد، پس از اطلاع از حرکت حضرت، چرا وی را همراهی نکرد؟!

۴. عدم وجوب همراهی حضرت

مامقانی و عده‌ای از رجالیون برای پاک کردن دامن محمد حنفیه و دیگر بزرگان عصر، همچون: عبدالله بن جعفر طیار و توجیه و علت تراشی برای عدم حضور آنان در کربلا می‌نویسند:

«امام حسین علیه‌السلام وقتی از حجاز به طرف عراق حرکت کرد، هرچند می‌دانست که «شهید» خواهد شد، ولی قصد «جهاد» با دشمنان دین را نداشت تا بر هر مکلفی متابعت امام علیه‌السلام و همراهی او در جهاد واجب باشد، بلکه حضرت برای اینکه اهل کوفه وی را دعوت کرده و از او خواسته بودند تا امامت را

بی‌معجز و گریان و کودکانی بی‌کس همراه ندارم». البته دلیل فوق (بیماری) قابل اثبات نیست.

۲. تقدیر الهی

عده‌ای برای توجیه عدم همراهی محمد حنفیه گفته‌اند که تعداد شهدای کربلا و نام و مشخصات آنها در «لوح محفوظ» ثبت شده و قبل از شهادت آنها معلوم گردیده بود که مثلاً فقط باید ۷۲ نفر در کربلا همراه امامشان حسین بن علی علیه‌السلام شهید شوند و هرکسی لیاقت و صلاحیت این فیض عظیم را ندارد. علامه بزرگوار و محدث کبیر، مجلسی دوم می‌گوید:

«مردم، ابن عباس را به سبب عدم همراهی‌اش با سیدالشهدا علیه‌السلام سرزنش می‌کردند. وی در جواب می‌گفت: همانا اصحاب حسین بن علی علیه‌السلام تعداد مشخصی بودند که نه کم و نه زیاد می‌شدند و قبل از شهادتشان نام‌هایشان مشخص و معلوم بود. و محمد حنفیه می‌فرمود: نام اصحاب امام حسین علیه‌السلام و نام پدرانشان نزد ما اهل بیت نوشته شده و معلوم است». ^{۱۰}

هرچند این مسئله واقعیت دارد که همهٔ امور در «لوح محفوظ» ثبت شده و مقدرات نزد خدای متعال معلوم و مشخص است و هیچ چیزی نمی‌تواند آنچه را که مکتوب شده، تغییر دهد؛ ولی از سوی دیگر، انسان در اعمال خویش اختیار دارد و با نعمت اختیار، سنجش خوبی‌ها و بدی‌ها، و پاکی‌ها و پلیدی‌ها امکان‌پذیر است. لذا مستمسک قرار دادن این امر، جز توجیهی برای کردار و رفتار خویش چیز دیگری

ملحق شود، شهید می‌شود و کسی که به من نپیوندد، فتح و پیروزی را درک نخواهد کرد. والسلام».

حمزه بن حمران این روایت را چنین نقل کرده: ما نزد حضرت صادق علیه السلام بودیم که بحث امام حسین علیه السلام و عدم خروج محمد حنفیه به همراه حضرت مطرح شد. امام صادق علیه السلام فرمود:

«یا حمزة انی سأحدثک فی هذا الحدیث و لا تسأل عنه بعد مجلسنا هذا. إنَّ الحسین لما فصل متوجهاً دعا بقرطاس و کتب: بسم الله الرحمن الرحیم. من الحسین بن علی علیه السلام إلی بنی هاشم أمّا بعد فأنّه من لحق بی منکم استشهد معی، و من تخلف لم یبلغ الفتح. و السلام».^{۱۴}

مامقانی به این حدیث استدلال می‌کند و می‌گوید: «این روایت دلالت دارد بر اینکه، کسی که به حضرت ملحق نشود، به این مرتبه عظمی که همان شهادت در راه محبوب است، نائل نمی‌شود، نه اینکه عقاب شود؛ زیرا اگر مقصود حضرت جز این بود، باید مثلاً چنین می‌فرمود: و من لم یلحق مع قدرته فهو مأخذ بذنبه؛ کسی که قدرت دارد و با این حال به من ملحق نمی‌شود، گناه کرده و مؤاخذه خواهد شد».^{۱۵} اما به نظر می‌رسد این جواب نیز برای پاک کردن دامن محمد است و جز توجیهی ضعیف چیزی نیست؛ علاوه بر اینکه وجود احتمالات متفاوت در روایت، استدلال به آن را مخدوش می‌کند. علامه مجلسی در مورد احتمالات روایت می‌گوید:

«لم یبلغ الفتح؛ یعنی رستگاری و پیروزی در دنیا، یا در آخرت و یا هم در دنیا و هم در آخرت، نصیب او نمی‌شود و این دلیلی است بر اینکه محمد حنفیه:

بپذیرد، به عراق رفت. لذا هیچ ایرادی بر کسانی که همراه امام خارج نشدند و از حرکت تخلف کردند، وارد نیست و فقط کسانی مؤاخذه می‌شوند که روز وقوع جنگ در کربلا حاضر بودند، اما به ولیّ امر خویش یاری نرساندند یا در نزدیکی آنجا بودند و می‌توانستند به امام نصرت برسانند، ولی هیچ عملی انجام ندادند و در یاری رساندن به آن جناب کوتاهی نشان دادند. پس کسانی که در حجاز ماندند و با حضرت همراه نشدند، مکلف به رفتن نبودند، تا نرفتیشان موجب نقصشان و فسقشان شود. از این رو، عده‌ای از بزرگان که نامشان در زمره شهدای کربلا نبود و تقدیر الهی برای نیل آنان به این شرف عظمی حاصل نشده بود، در حجاز ماندند و با این حال، کسی در عدالتشان شک نکرده است».^{۲۱}

خلاصه آنکه نیامدن آنان به کربلا هر چند باعث محرومیت از درجات والای شهدای کربلا شد، ولی هیچ ایرادی بر عدالت و منزلت ایشان وارد نشد؛ چرا که آمدن آنها واجب نبود.

در روایت صحیح‌های زراره از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند:

«کتب الحسین بن علی علیه السلام من مکة الی محمد بن علی: بسم الله الرحمن الرحیم. من الحسین بن علی الی محمد بن علی و من قبله من بنی هاشم؛ اما بعد فانّ من لحق بی استشهد و من لم یلحق بی لم یدرک الفتح والسلام».^{۱۳} حسین بن علی علیه السلام در مکه نامه‌ای به این عبارت به محمد حنفیه فرستاد: به نام خداوند بخشنده مهربان. از حسین بن علی علیه السلام به محمد بن علی و دیگران از بنی هاشم. اما بعد، کسی که به من

ولی آنچه در تواریخ و کتب سیره نوشته شده، خلاف این نقل است و فقط علامه مجلسی این نقل را از محمد بن ابی طالب موسوی آورده است؛ لذا اعتبار چندانی ندارد.

۵. محافظه‌کاری و ارتکاب معصیت

یکی از احتمالات بسیار قوی - که به نظر ما نیز صحیح همین است - این است که محمد در قبال حرکت سیدالشهدا (ع) موضعی محتاطانه و محافظه‌کارانه داشته است. محمد حنفیه با تمام درخشندگی و عظمتی که در حیات او به چشم می‌خورد و با وجود همه اصول اعتقادی که به امامان هم عصر خویش داشت، در عمل از عصمت برخوردار نبود و دچار خطا و معصیت نیز شد. از جمله خطاهایی که او با انگیزه‌های نفسانی که در وجودش بوده، مرتکب شده، همین عدم همراهی وی با امام وقت خویش حسین بن علی (ع) است.

چگونه ممکن است محمد از خطرات و سختی‌های راه بر حسین (ع) اطلاع داشته باشد و حتی وی را از این امر بر حذر بدارد، ولی خود برای دفاع از امام خویش اقدامی انجام ندهد؟

و بر فرض جهاد واجب نبوده و امام به قصد جهاد خارج نشده باشد، باز وجوب برای محمد باقی بود؛ زیرا باید از امام دفاع می‌کرد و در راه تحقق اهداف وی که همان اقامه عدل و عدالت و امر به معروف و نهی از منکر بود، به آن حضرت نصرت و یاری می‌رساند.

چگونه می‌توان باور کرد که وی می‌خواست برود، ولی چون امام او را نماینده خویش در مدینه

۱. چون می‌دانست که کشته می‌شود، همراه با امام نرفت.

۲. محمد حنفیه از این سعادت محروم بود (چون در تقدیر الهی چنین آمده بود).

۳. محمد حنفیه هیچ عذری برای نرفتن با امام نداشت؛ چون امام، حجت را تمام کرده و به او و دیگران فهمانده بود که شهید خواهد شد؛ لذا بر آنان واجب بود که امام را یاری برسانند»^{۱۶}

و در جای دیگر می‌نویسد: «لم یبلغ الفتح؛ یعنی رستگاری دنیا را نخواهد چشید و از آن سودی نمی‌برد. ظاهر این حدیث دلالت بر مذمت محمد حنفیه دارد، ولی احتمال هم دارد که معنای روایت این باشد که آن حضرت، محمد و بنی هاشم را مخیر کرده در اینکه بیابند یا نه. پس هرکسی که مخالفت و سرپیچی کند، باکی نیست»^{۱۷}.

۴. دستور امام برای ماندن در مدینه

علامه مجلسی از محمد بن ابی طالب موسوی روایت می‌کند که حضرت سیدالشهدا (ع) در وداع آخرش با محمد حنفیه، به وی چنین فرمود:

«أما أنت يا أخي فلا عليك أن تقيم بالمدينة فتكون لي عيناً لا تخف على شيئاً من أمورهم»^{۱۸} اما تو ای برادر! ایرادی ندارد که در مدینه بمانی. پس بمان و به عنوان چشم من در مدینه باش تا هیچ چیز از امور این شهر بر من مخفی نماند.

طبق این نقل، محمد نه تنها گناهی مرتکب نشده و خلاف واجبی را انجام نداده، بلکه بنابر امر مولایش حسین بن علی (ع)، ماندن بر او واجب بوده است ولی با عدم همراهی امام، ثواب کامل نبرده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. «فخرج عليه السلام من تحت ليلته و هي ليلته الأحد ليومين بقيا من رجب» (ارشاد، ج ۲، ص ۳۲).
۲. همان، ص ۳۲ و ۳۳؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۷۱؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۴.
۳. موسوعة كلمات الامام الحسين عليه السلام، ص ۲۸۹-۲۹۱.
۴. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸-۳۲۹.
۵. همان، ص ۳۶۴؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۱.
۶. تنقيح المقال، ج ۳، ص ۱۱۲.
۷. حماسه حسینی، ج ۲، ص ۳۱.
۸. تنقيح المقال، ج ۳، ص ۱۱۲.
۹. نامه‌ها و ملاقات‌های امام حسین عليه السلام، ص ۲۰۰، به نقل از: معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۲۲.
۱۰. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۸۵، به نقل از: مناقب، ج ۴، ص ۵۳ و ۵۲.
۱۱. نهضت مختار ثقفی، ص ۲۰۳.
۱۲. تنقيح المقال، ج ۳، ص ۱۱۲.
۱۳. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۷، به نقل از: کامل الزیارات. این نامه این چنین نیز روایت شده است: «أما بعد فكان الدنيا لم تكن، و كأن الآخرة لم تزل و السلام». (همان).
۱۴. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰ و ج ۴۵، ص ۸۵.
۱۵. تنقيح المقال، ج ۳، ص ۱۱۲.
۱۶. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۰.
۱۷. همان، ج ۴۲، ص ۸۱.
۱۸. الفتوح، ج ۵، ص ۳۲؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۱. در بحث‌های پیشین این نقل به طور کامل آورده شد.
۱۹. ترجمه ریحانة رسول الله صلى الله عليه وآله، الامام الحسين من تاريخ مدينة دمشق، ص ۲۹۸.

کرد، نرفت؛ زیرا وی هیچ اصراری به رفتن نکرد و حتی از همراهی فرزندان نیز ابا داشت و ما در آمار شهدای کربلا هیچ اثری از اولاد برومند و فراوان محمد حنفیه مشاهده نمی‌کنیم. آیا این، غیر از همان محافظه‌کاری و احتیاط محمد، چیز دیگری است و توجیهی غیر از این را می‌پذیرد؟

ابن عساکر می‌نویسد: بعد از آنکه محمد به مکه آمد و با حسین بن علی عليه السلام ملاقات کرد، به وی گفت که به کوفه نرو و نظر حسین عليه السلام را صلاح ندانست، ولی امام رأی او را نپسندید و قبول نکرد:

«فحبس محمد بن علی ولده [عنه] فلم يبعث معه احداً منهم حتى وجد حسين في نفسه على محمد؛ محمد حنفیه اولادش را منع کرد که با حسین عليه السلام به کوفه بروند و هیچ یک از فرزندان را برای یاری امام حسین عليه السلام نفرستاد؛ به طوری که حضرت در مورد او، در دلش کدورتی احساس کرد».

سپس حضرت فرمود: «آیا دوست داری که فرزندان دچار مصیبت و سختی نشود!»

در جواب گفت: «من چه کنم وقتی که دچار مصیبت تو و فرزندانم شوم؟! لذا آنها را نمی‌فرستم تا فقط دچار مصیبت تو شوم؛ هر چند مصیبت تو، سخت‌تر و عظیم‌تر است».^{۱۹}

خلاصه آنکه به نظر می‌رسد محمد در زندگانی دچار خطا و معصیت شده و آن، این است که با عدم حضور خویش و با نثار جان فرزندان، امام را یاری نکرد؛ هر چند بعد از آن توبه کرد و با کمک رسانی به مختار برای جبران اشتباه خویش کوشید.

ابوالأسود دُلی

سید رسول علوی

عمرو بن علی گوید: من از چندین تن از فرزندان ابوالأسود در مورد اسم او سؤال کردم و همگی متفقاً اسم او را «ظالم بن عمرو بن سفیان» گفتند.^۵

از زندگی پدرش اطلاعات چندانی در دست نیست. فقط می‌دانیم وی از قبیله «بنودیل» و از تیره بنی کنانه مفر بوده که در حوالی شهر مکه سکونت داشته است و بنابر قول بعضی از تاریخ نویسان، وی در یکی از جنگ‌های کفار با حضرت رسول ﷺ به دست مسلمانان کشته شده است.^۶

نام مادرش را نیز «طلویه» گفته‌اند که از تیره بنی عبدالدار بنی قصی بوده است.^۷

تولد و وفات

تاریخ تولد او مثل عمده تاریخ حیات وی، نامعلوم می‌باشد و این خود باعث منشأ اختلاف در این شده که: آیا وی از صحابه حضرت رسول اکرم ﷺ بوده و در زمان حیات وی اسلام آورده است و حضرت رسول ﷺ را درک نموده یا بعد از حضرت رسول بوده و از تابعان محسوب می‌گردد؟

ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد: ابوعبیده نقل کرده که وی جزو مسلمانان متقدم می‌باشد که در جنگ بدر در

اسم و نسب

در کتب شرح حال نگاری، اسم او متفاوت ذکر شده است. مجموع آنچه در کتب آمده را می‌توان این گونه بیان کرد:

ظالم بن عمرو بن سفیان - ظالم بن عمرو بن ظالم - ظالم بن عمرو بن عثمان، ظالم بن ظالم - ظالم بن عمیر - ظالم بن سارق - ظالم بن عمرو بن جندل بن سفیان - عمرو - عثمان.^۱

ابن عساکر در تاریخ خود، چندین صفحه را به این موضوع اختصاص داده و در آنجا اقوال و نظرات علما را در مورد اسم ابوالأسود بیان نموده است.^۲

در مورد نسب او نیز اختلاف وجود دارد و آن را به چند کیفیت بیان کرده‌اند: دُلی - دُولی - دِلی - دُولی.^۳

با وجود تمام این اختلافات، آنچه معروف و مشهور بین مورخان و شرح حال نگاران است، این گونه می‌باشد: ظالم بن عمرو بن سفیان بن جندل بن یعمر کنانی، ابوالأسود دُلی.^۴

مذهب ابوالأسود

ابوالاسود، یکی از پیروان و شیعیان امام علی علیه السلام بوده است و در صحنه‌های مختلف در پیروی حضرت حرکت نموده است. علامه امینی، وی را جزو راویان شیعه که در سلسله اسناد روایات اهل سنت قرار دارند، شمرده است^{۱۴} و در معجم رجال الحدیث به تبع رجال شیخ طوسی، وی جزو اصحاب امام علی، امام حسن، امام حسین و امام زین العابدین علیهم السلام شمرده شده است.^{۱۵}

حکایات زیر، بر شیعه بودن ابوالأسود و وجود محبت اهل بیت در قلب او دلالت می‌کند:

۱. معاویه حلوانی را برای ابوالأسود فرستاد تا با آن علاقه او را نسبت به علی علیه السلام کم و به سوی خویش جلب نماید. وقتی حلوا را به در خانه وی آوردند، دختر کودک دثلی مقداری از آن را خورد، پدر چون متوجه این جریان شد، خطاب به کودک خویش نمود و گفت: این حلوا را معاویه برای ما فرستاده تا عشق ما را به علی علیه السلام تحت الشعاع قرار دهد، چرا خوردی؟ کودک گفت: خداوند، معاویه را دلیل کند! می‌خواهد محبت ما به این سید پاکدامن و مطهر با این مقدار شیرینی کم شود. وای بر کسی که این حلوا را فرستاده و وای بر کسی که آن را بخورد! سپس انگشت در دهان کرد و آنچه را خورده بود، قی کرد و خارج نمود.^{۱۶}

۲. زیاد بن ابیه، خطاب به ابوالأسود گفت: محبت و علاقه تو نسبت به علی ابن ابی‌طالب چگونه است؟ او در پاسخ فرمود: من، علی را همان‌طور دوست دارم که

کنار مسلمانان جنگیده است.

در ادامه می‌افزاید: این مطلب را من از کسی غیر از ابوعبیده نشنیدم.^۸

اسدالغابه می‌نویسد: علت اینکه بعضی او را جزو صحابه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شمرده‌اند، تصحیف در روایتی است که از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده و اشتباهاً به ابوالأسود دثلی نسبت داده شده است.^۹

در هر حال، اکثر مورخان او را جزو تابعان شمرده‌اند که در اواخر حیات حضرت محمد صلی الله علیه و آله مسلمان شده ولی درک حضور حضرتش را نکرده است.^{۱۰}

در تاریخ وفات وی نیز دو قول وجود دارد: عده‌ای مرگ او را به سال ۹۹ ق. دانسته‌اند^{۱۱} و اکثراً وفات او را در ۸۵ سالگی به سال ۶۹ ق. گفته‌اند^{۱۲} که اصح دو قول نیز همین به نظر می‌رسد. در این صورت باید تولد وی را به سال ۱۶ قبل از هجرت دانست. از این رو بعضی وی را «مخضری» می‌دانسته‌اند؛ یعنی کسی که هم جاهلیت و هم اسلام را درک کرده است.

در مورد علت مرگ وی، حرفی در تاریخ نیست ولی از آنجا که مرگ وی را مصادف با طاعون خانمان‌سوزی که در اوائل سال ۶۹ ق. در بصره اتفاق افتاد - که طی سه روزی که شیوع پیدا کرد، بصره را زیر و رو نمود و روزانه حدود هفتاد هزار نفر را کشت^{۱۳}، - دانسته‌اند، می‌توان گفت: همین طاعون سبب فوت وی شده است.

تو، معاویه را دوست داری، و من به او همان قدر عشق می‌ورزم که تو با او دشمنی می‌ورزی. ولی خداوند متعال شاهد است که من از محبت خود جز آخرت هیچ نمی‌جویم و تو جز دنیا چیزی نمی‌خواهی. مَثَل من و تو، مثل قول شاعر^{۱۷} است که می‌گوید:

خلیلان مختلف همنا

أريد العلاء و يبغى السمن

ارید ماء بنی مازن

و راق المعلى بياض اللبن^{۱۸}

۳. ابوالأسود در نخيله، معاویه را ملاقات نمود و معاویه به او گفت: اگر من ولایت شهری و جایی را به تو بدهم، چه می‌کنی؟ آیا از من متابعت می‌نمایی؟ ابوالأسود پاسخ داد که: اگر تو این کار را بکنی، من هزاران نفر از مهاجر و انصار و اولاد آنان را جمع می‌کنم و بعد فریاد می‌زنم: «یا معشر من حضر، أرجل من المهاجرين السابقين أحق بالخلافه أم رجل من الطلقاء؟ ای حاضران! بگوئید تا بدانم آیا مردی که جزو مهاجران و از سابقین به اسلام است (امام علی علیه السلام)، سزاوار به خلافت است یا کسی که از طلقا است و به دست رسول اکرم صلی الله علیه و آله آزاد شده (معاویه)؟»^{۱۹}

۴. ابوالأسود، دوستی به نام حرث بن خلیل داشت که بسیار بخشنده و کریم بود. او روزی خطاب به ابوالأسود گفت: چرا از بیت المال بهره نمی‌بری و سود نمی‌جویی که هم خیر است و هم باعث بی‌نیازی؟ ابوالأسود پاسخ داد: خداوند، من را با قناعت غنی و بی‌نیاز نمود و احتیاجی به بیت المال ندارم. و بعد در ادامه گفت: بدان

ای حرث! من بیت المال را ترک کردم و از آن استفاده نمی‌کنم به خاطر محبت به علی بن ابی‌طالب علیه السلام و به دلیل کینه و بغض اینها که بر بیت المال سیطره دارند.^{۲۰}

۵. ابوالأسود می‌گوید: من شاهد بودم و دیدم وقتی زبیر بر بیت المال بصره دست یافت و اموال آن را دید، این آیه را تلاوت کرد: ﴿وعدكم مغانم كثيرة تأخذونها فجعل لكم هذه﴾ و می‌گفت: آن چیزی که خداوند به ما وعده داده، اینهاست.

و دیدم وقتی علی علیه السلام طلا و جواهرات خزانه را دید، چنان با آنان برخورد کرد که گویا خاک‌اند. با خود گفتم: آنها طلب دنیا می‌کنند و حضرت علی علیه السلام طلب آخرت. و بصیرتم نسبت به مولا علی علیه السلام بیشتر شد.^{۲۱}

۶. از جمله کارهایی که وی در حمایت خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله نمود، خطبه‌ای است که بعد از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام در بصره ایراد کرد و در آن، مردم را به متانت و بیعت با حسن بن علی علیه السلام دعوت نمود. هر چند جماعتی بیعت کردند ولی گروهی نیز که از طرفداران عثمان بودند، سر باز زده و به معاویه پیوستند.

۷. روزی معاویه جوایز و هدایایی به ابوالأسود داد. عمرو بن عاص بر این امر حسادت ورزیده و به معاویه گفت: هیچ می‌دانی این ابوالأسود از طرفداران علی و خاندان اوست و ممکن است این جوایز را در مخالفت تو خرج کند؟ معاویه نیز برآشفته و ابوالأسود را احضار کرد و بدو گفت: من و عمرو بن عاص در مورد صحابه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بحث می‌کردیم، دوست دارم تو

مورخان او را فقیه، محدث، شاعر، ادیب و خطیب شمرده‌اند. جاحظ - ادیب و دانشمند نامی عرب - در مورد او می‌نویسد: «خطیب عالم و کان قد جمع شدة العقل و صواب الرأی و جودة اللسان و قول الشعر و الظرف»^{۲۴}

و در جایی دیگر، او را جزو متقدمان در علم شمرده است.^{۲۵}

به دلیل همین علم و دانش او بوده که عمر به والی بصره دستور می‌دهد تا ابوالاسود را به کار آموزگاری زبان عربی بگمارد و یا در سال ۴۵ق. که معاویه، زیاد بن ابیه را به ولایت بصره گماشت، ابوالاسود آموزگار فرزندان او شد.^{۲۶}

دیوان شعری از وی به یادگار مانده است که در قرن اخیر به چاپ رسیده است.

در کتب معتبر ادبی و علمی، اشعار او مورد توجه بزرگان قرار داشته و در کتب خویش از اشعار او به عنوان استشهاد بهره جسته‌اند؛ مثلاً سیبویه در **الکتاب** در سه مورد و ابن درید در **جمهرة اللغة** در دو مورد، اشعار او را آورده و جاحظ در موارد مختلف از آنها بهره جسته است.^{۲۷}

وی علاوه بر اینها، محدث نیز بوده و احادیثی در کتب شیعه و سنی از وی وجود دارد.^{۲۸} علامه امینی وی را جزو راویان شیعه بر شمرده و می‌نویسد:

«تابعی متفق علی ثقتہ من رجال الصحاح الست؛^{۲۹} وی تابعی است که اهل سنت بر ثقه بودن وی اتفاق نظر دارند و از رجال صحاح شش گانه است».

نیز در مباحثه ما شرکت کنی و پاسخ بگویی. ابوالاسود گفت: بپرس تا جواب بگویم.

معاویه گفت: محبوب‌ترین صحابی نزد پیامبر کیست؟ ابوالاسود گفت: اشدّهم حبّاً لرسول الله و أوقاهم له بنفسه.

پرسید: افضل صحابه کیست؟ جواب داد: اتقاهم لرّبه و اشدّهم خوفاً لدینه.

گفت: اعلم آنان کدام است؟ پاسخ شنید: اقولهم للصواب و افضلهم للخطاب.

سؤال کرد: شجاع‌ترین آنان کیان‌اند؟ گفت: اعظمهم بلاءاً و احسنهم عناءاً و اصبرهم علی اللقاء.

پرسید: صدیق رسول خدا کیست؟ او گفت: اولهم تصدیقاً.

معاویه رو به عمرو بن عاص کرد و گفت: لعنت خدا بر تو باد که ما را در این مخمصه انداختی! آیا می‌توانی جوابش را بدهی؟^{۳۰}

۸. وقایعی نیز در زندگی او اتفاق افتاده؛ مثل جریانات جنگ جمل که همگی بر تشیع وی دلالت می‌کند. که بعضی از آنها را ما در مباحث دیگر بیان کرده‌ایم. ۹. همچنین اشعاری نیز در مدح امیر مؤمنان دارد مثل:

إن علیاً لکم مفخر
یشبه بالاسد الاسود
اما انّه ثانی العابدین

بمکه والله لم یبعد^{۳۱}

علم و دانش

ابوالاسود در علوم گوناگون دست داشته است.

را می‌فروشی؟ ابوالاسود پاسخ گفت: نه، ولی خانه همسایه‌ام را می‌فروشم.^{۳۴}

او از حیث «کلام و اعتقاد» نیز صاحب نظر بوده است. عده‌ای، او را قدری و معتزلی دانسته‌اند^{۳۵} ولی بعضی، کتابی را در ذم قدریان به او نسبت داده‌اند.^{۳۶}

او را از حیث سخنوری و فصاحت نیز فصیح‌ترین مردم دانسته‌اند. ابن عساکر می‌نویسد:

«کان ابوالاسود الدؤلی من افصح الناس. قال قتادة: قال ابوالاسود الدؤلی: إني لأجد للحن غمزا كغمز اللحم»^{۳۷} ابوالاسود فصیح‌ترین مردم است. قتاده می‌گوید: ابوالاسود دؤلی گفت: من در لحن، نرمی احساس می‌کنم [و برایم بسیار راحت و هموار است و] مثل نرمی گوشت می‌باشد».

ما به عنوان نمونه به یک خطبه ابوالاسود بسنده می‌کنیم:

ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد: بعد از شهادت امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب (ع) ابوالاسود به منبر رفت و علی (ع) را توصیف نمود و در خطبه‌اش چنین گفت: «وإن رجلاً من أعداء الله المارقة عن دينه، اغتال أمير المؤمنين علياً كرم الله وجهه و مثواه في مسجده و هو خارج لتهجده في ليلة يرجى فيها مصادفة ليلة القدر فقتله، فيا لله هو من قتل! وأكرم به و بمقتله و روحه من روح عرجت إلى الله تعالى بالبر و التقى و الإيمان و الإحسان! لقد أطفأ منه نور الله في أرضه لا يبين بعده أبدا و هدم ركناً من أركان الله تعالى لا يشاد مثله؛ فإنّا لله و إنّا إليه راجعون، و عند الله نحتسب مصيبتنا بأمير المؤمنين

و در سلسه سند احادیث کتب اهل سنت وجود دارد. البته ذکر این نکته ضروری می‌نماید که وی هر چند در بین اهل سنت ثقه می‌باشد^{۳۰} ولی در کتب رجالی شیعه، او مجهول نامیده شده است.^{۳۱}

اکثر احادیثی که وی روایت کرده از امام علی (ع) می‌باشد ولی از عمر، عبدالله بن مسعود، ابی بن کعب، ابوموسی، ابن عباس، عمران بن حصین و زبیر بن عوام نیز حدیث نقل کرده است.^{۳۲}

ابوالاسود علاوه بر همه اینها، در خطابه و سخنوری و حاضر جوابی نیز از سرآمدان عصر خویش بوده است. حکایاتی را در این باب از او نقل کرده‌اند که به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم:

۱. ابوالاسود برای رفتن به مسجد و بازار از محله بنی تیم الله بن ثعلبه می‌گذشت. در آن قبیله، مردی هرزه بود که سر راه مردم می‌نشست و آنان را استهزا می‌نمود.

روزی خطاب به ابوالاسود گفت: صورت تو مثل پیرزنی می‌ماند که شوهرش او را طلاق داده است. اطرافیان همگی خندیدند ولی ابوالاسود چیزی نگفت و رفت. روز دیگر مرد، جلوی وی را گرفت و چیزی گفت. ...

ابوالاسود رو به او کرد و پاسخی کوبنده داد...

حاضران همگی خندیدند و آن مرد دیگر کسی را استهزا نکرد.^{۳۳}

۲. شایعه شد که ابوالاسود خانه‌اش را به معرض فروش گذاشته است؛ لذا کسی از او پرسید: آیا خانه‌ات

و علیه السلام و رحمة الله يوم ولد و يوم قتل و يوم یبعث حیاً.

آنگاه گریست و گفت:

و قدأوصی بالإمامة بعده إلى ابن رسول الله ﷺ و ابنه و سلیله و شبیهه فی خلقه و هدیه، و أنى لأرجو أن یجبر الله عزوجل به ما وهى و سید به ما انثلّم، و یجمع به الشمّل، و یطفیء به نیران الفتنة، فباعوه ترشدوا.^{۳۹}

پی‌نوشت‌ها

۱. البیان، ج ۱، ص ۳۲۴؛ رجال طوسی؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۵، ص ۱۷۶.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۵، ص ۱۸۰ به بعد.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۸.

۴. اسدالغابة، ج ۳، ص ۱۱۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۵، ص ۱۸۷.

۵. تهذیب الکمال، ج ۳۲، ص ۳۸.

۶. الاصابه، ج ۳، ص ۴۵۶.

۷. تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۵، ص ۱۸۱.

۸. الاغانی، ج ۱۲، ص ۳۶۶.

۹. اسدالغابة، ج ۳، ص ۱۱۳.

۱۰. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۸۱ به بعد.

۱۱. همان، ص ۸۶؛ مرآة الجنان، ج ۱، ص ۱۴۴.

۱۲. الاغانی، ج ۲، ص ۱۵۵؛ الاصابه، ج ۳، ص ۴۵۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۸۶.

۱۳. ابن طاعون، معروف به «طاعون جارف» می‌باشد و جارف به معنی «مرگ عمومی» است. رکن: تحفة الاحباب، ص ۲۳۲؛ مرآة الجنان، ج ۱، ص ۱۴۳؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۹۷.

۱۴. الغدير، ج ۳، ص ۹۳.

۱۵. معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۱۸۶؛ المفید، ص ۲۹۳.

۱۶. تحفة الاحباب، ص ۲۳۲.

۱۷. مراد، قول «معدی کرب» است (همان).

۱۸. تاریخ من دفن فی العراق، ص ۲۸۷ به بعد.

۱۹. همان؛ در تاریخ دمشق، (ج ۲۵، ص ۱۸۰) به کیفیت دیگری آمده است.

۲۰. تاریخ من دفن فی العراق، ص ۲۸۷ به بعد.

۲۱. الجمل ص ۲۷۴؛ انساب الاشراف، ترجمه امیرالمؤمنین، ص ۴۴.

۲۲. تاریخ دمشق، ج ۲۵، ص ۱۷۷ - ۱۷۹.

۲۳. بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۲۷۷؛ الغدير، ج ۳، ص ۲۳۲.

۲۴. البیان، ج ۱، ص ۳۲۴.

۲۵. همان، ص ۱۱۰.

۲۶. ریاض العلماء، ج ۳، ص ۲۷.

۲۷. البیان، ج ۱، ص ۱۱۰، ۱۹۶، ۲۷۹؛ ج ۲، ص ۳۵۴ و ج ۳، ص ۱۰۰، ۲۲۹.

۲۸. رکن: بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۰، ج ۱۲؛ ج ۲۸، ص ۲۳۲، ج ۱۸ و

ص ۳۱۴، ج ۵؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۲۶۱، ۳۰۸، ج ۴، ص ۵۵۰.

۲۹. الغدير، ج ۳، ص ۹۳ و ج ۸، ص ۳۱۸.

۳۰. تهذیب الکمال، ج ۲۱، ص ۲۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۵، ص ۱۸۱.

۳۱. المفید، ص ۲۹۳.

۳۲. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۹۷؛ المنتظم، ج ۶، ص ۹۶؛ تاریخ مدینه

دمشق، ج ۲۵، ص ۱۷۶؛ الاغانی، ج ۱۲، ص ۳۴۶ - ۳۵۱.

۳۳. الاغانی، ج ۱۲، ص ۳۵۲.

۳۴. تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۵، ص ۱۹۸.

۳۵. الاغانی، ج ۱۲، ص ۳۸۴.

۳۶. اصول الدین، بغدادی، ص ۳۱۶.

۳۷. فرق و طبقات معتزله، ص ۳۱.

۳۸. تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۵، ص ۱۹۰.

۳۹. الاغانی، ج ۱۲، ص ۳۸۰ و ۳۸۱.

«محدث صادق»

ذریح بن محمد محاربی

ابوالحسن ربانی سبزواری

طلیعه

از باورها و موقعیت فردی و اجتماعی پدر او، مطلب چندانی نمی‌دانیم، ولی احتمالاً او یکی از رهروان راه پاک اهل بیت علیهم‌السلام بوده؛ چون چنین فرزند گران‌قدری در دامن او پرورش یافته و مسیر سعادت را به خوبی طی کرده است.

ذریح از اوایل نوجوانی و جوانی و از زمانی که خویش را به انسانی انتخابگر شناخت و موقعیت خود را درک کرد، راه خویش را از سایر مکاتب جدا کرد و در خط ولایت اهل بیت علیهم‌السلام گام نهاد و در این زمینه، به معرفت خود، عمق و ژرفا بخشید. او در کسب معارف امامان علیهم‌السلام مجدثانه به تحصیل دانش دین پرداخت. وی در این حوزه به چنان جایگاه رفیعی رسید که در کوتاه مدت در شمار یکی از مرزبانان برجسته فرهنگ اسلام ناب، و حافظان احادیث اهل بیت علیهم‌السلام جای گرفت.

سال‌های آغازین سده دوم هجری بود که در دیار محدثان و فقیهان شیعه، شهر کوفه، در خانه مردی به نام محمد، کودکی چشم به گیتی گشود که آینده‌ای بس درخشان در انتظارش بود؛ نوباوه‌ای که چشم و چراغ شبستان تبار و قبیل خود گردید.

نام ذریح برایش برگزیده شد، و چون زادگاه او کوفه بود، بدو «کوفی» می‌گویند، و کنیه‌اش «ابوالولید» است، و چون منسوب به قبیله معروف محارب بود، به «محاربی»^۱ نیز اشتهار داشت.^۲

در محضر خورشید

شاگردان

این راوی بلند مرتبه، در حوزه حدیث چنان اوج گرفت که خود از استادان بزرگ آن گردید. بدین سان است که گروه زیادی از راویان برجسته به حوزه درس او شتافتند و از محضرش کسب فیض و معرفت کردند که برخی از آنان از این قرارند:

ابن ابی عمیر، عبدالله بن مغیره، جعفر بن بشیر بخلی، جمیل بن صالح، علی بن حکم، عبدالله بن سنان، حسین بن نعیم صحاف، حسن بن جهم، معاویه بن وهب، صفوان بن یحیی، محمد بن خالد برقی قمی، حسن بن رباط، ابان بن عثمان، یحیی بن عثمان حلبی، حسین بن عثمان.^۵

جایگاه والا

تقریباً همه پژوهشگران عرصه محدث شناسی از دیرباز تا عصر حاضر، ذریح را یکی از بزرگترین چهره‌های ماندگار فقه و حدیث شیعه دانسته‌اند و شخصیت ارزشمند او را پاس داشته‌اند؛ چنان که شیخ طوسی و علامه حلی، به جایگاه والا و وثاقت و وجاهت او اشاره داشته‌اند. سایر عالمان شیعی نیز نظر این دو را تأیید کرده‌اند.^۶

در اوایل سده دوم هجری، شهر کوفه، یکی از پایگاه‌های اصیل و بی بدیل گسترش و حفظ مکتب تشیع و معارف آن به شمار می‌رفت و محدثان بزرگی در این راه می‌کوشیدند. ذریح نزد استادان این دانش حضور یافت و از خرمن فضل و دانش آنان بهره برد، ولی جان او در عشق به حجت خدا می‌تپید و عطش کسب دانش بیشتر و نیل به سرچشمه‌های آن، او را به سمت و سوی شهر مدینه می‌کشید. بنابراین از زادگاهش روانه سرزمین مدینه شد و یکسره راهی بیت رفیع امام جعفر صادق (ع) شد و در عداد یاران آن بزرگوار جای گرفت. تا آن حضرت در قید حیات بود، این بهره‌مندی استمرار یافت.

بعد از شهادت آن حضرت (۱۴۸ق.) ذریح، با بینش والای امام شناسی‌اش، نزد امام کاظم (ع) حضور یافت. بدین روی است که نجاشی در میراث مکتوب خود می‌نویسد: او از وجود مقدس موسی بن جعفر (ع) روایت می‌کند و از اصحاب او به شمار می‌رود.^۳

استادان

ذریح، افزون بر بهره‌مندی از دانش بی پایان این دو امام، در نزد محدثان شیعه نیز حضور یافت؛ همانند: ابو حمزه ثمالی، ابو بصیر، عباد و مضمره.^۴

ویژگی‌ها

ذریح، دو ویژگی برجسته دارد که به روایات او وثاقت می‌بخشد:

یکی، راستگو بودن در نقل روایات؛ به گونه‌ای که امام جعفر صادق (ع) او را به دلیل داشتن این صفت ارزشمند ستایش کرده است. چه افتخار بزرگی که آن حضرت از او به عنوان «انسان صادق» یاد کند.

ویژگی دیگر، درک ژرفای کلام اهل بیت و توجه به لایه‌های گوناگون سخنان آن بزرگواران.

به عنوان نمونه، به داستان ذیل توجه شود:

این قسمت از آیه که می‌فرماید: ﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ﴾^۷ دلالت دارد که واجب است حاجیان بعد از سعی صفا و مروه، بدن خود را از چرک پاک سازند، مو و ناخن را کوتاه کنند.

ذریح از امام صادق (ع) از مفهوم آیه مزبور می‌پرسد، حضرتش در پاسخ می‌فرماید: مقصود از آیه، «ملاقات با امام» است؛ یعنی واجب است که در مسیر و راه اهل بیت (ع) قرار گیرند و از آنان پیروی کنند.

عبدالله بن سنان که یکی از برجسته‌ترین فقیهان و محدثان برجسته شیعی و از شاگردان حوزه ذریح است، می‌گوید: من که این برداشت و تفسیر را از زبان استادم شنیدم، روزی به مدینه رفتم و به محضر امام ششم (ع) مشرف شدم، به حضرت گفتم: جانم فدایت! چیست مفهوم سخن خدا که فرموده: ﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ﴾؟ امام فرمود: مراد، گرفتن شارب و کوتاه کردن مو و مانند این چیزهاست. به امام گفتم: قربانت شوم! ذریح محاربی از قول شما نقل می‌کند که شما در تفسیر این آیه فرموده‌اید: مقصود، ملاقات با امام است. امام فرمود: «صَدَقَ ذَرِيحٌ وَ صَدَقَتْ» ذریح راست گفته، تو هم راست می‌گویی. قرآن، کتابی است که معنایی ظاهری و معنایی باطنی دارد.



ضمناً قطعی است که او تا سال ۱۴۸ق. زنده بوده، اما بعد از آن تاریخ در چه زمانی از دنیا رفته؟ معلوم نیست.

گلچینی از گلستان

در پایان، مناسب است که چند نمونه از روایات نقل شده از ذریح را نقل کنیم.

لزوم وجود امام معصوم

ذریح از حضرت امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

«ما ترک الله الارض بغیر إمام قطّ منذ قَبَضَ آدم علیه السلام یهدی به إلی الله تبارک و تعالی و هو الحجة علی العباد، من ترکه هلك و من لزمه نجا حقاً علی الله^{۱۰}؛ خداوند از زمان حضرت آدم علیه السلام هرگز زمین را خالی از حجت قرار نداده، تا مردم به وسیله او به سوی خدا راه یابند، او حجت خدا بر بندگان است. هر کس امام زمان خویش را رها کند، نابود و هر کس معتقد به او باشد، بر خداست که او نجات یابد».

دانش جوشان امام

وی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

آنگاه در تبیین جایگاه بلند ذریح فرمود: «مَنْ یَحْتَمِلُ مَا یَحْتَمِلُ ذَرِیحٌ؛ چه کسی ظرفیت مطالبی را دارد که ذریح می‌تواند تحمل کند؟». یعنی این برداشت را به هر کس نمی‌توان ابراز داشت و زمینه و ظرفیت لازم دارد که این محدث چنین ظرفیتی دارد.^۸

تألیف

ذریح، هم با زبان به بازگویی اخبار اهل بیت علیهم السلام پرداخت و هم با قلم، و آثاری پدید آورد و آنچه را شنیده بود، نگاشت و به جامعه شیعی تقدیم کرد. شیخ طوسی می‌نویسد: «له اصل» و نجاشی نیز می‌گوید: «له کتاب».^۹

گرایش روایتی

با تأمل در روایات نقل شده از ذریح، می‌توان گفت که گرایش روایتی او، بر دو محور استوار است: ۱. تبیین معارف و اصول بلند اعتقادی شیعه به‌ویژه در حوزه امام شناسی و امامت؛ ۲. بازگویی روایات فقهی که در واقع مربوط به نحوه رفتار مسلمان با خدا و خلق است.

فرزند و عروج

آیا ذریح محاربی فرزند و یا فرزندی داشته یا نه؟ چندان روشن نیست؛ گر چه از کنیه‌اش «ابوالولید» می‌توان حدس زد که فرزند وی به نام ولید داشته است.

«لولا انا نزاد لَآتَفَدُنَا»^{۱۱}؛ دانش ما اگر لحظه به

لحظه افزایش نیابد، پایان می‌پذیرد».

جایگاه ابو سعید خدری

ذریح می‌گوید: روزی امام صادق علیه السلام از ابو سعید

خدری نام برد و سپس فرمود: «کان من أصحاب

رسول الله صلی الله علیه و آله و کان مستقیماً؛ ابو سعید یکی از

یاران پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله بود، در اعتقاد و ولایت امیر

مؤمنان علیه السلام، استوار بود».

آن‌گاه فرمود: او سه روز در حال جان دادن بود،

تا اینکه خاندانش، ابو سعید را شست و شوی دادند

سپس او را به جایی که نماز می‌خواند، بردند و در

آنجا جان داد.^{۱۲}

عنوان «امیر المؤمنین» برای امام علی علیه السلام

ذریح از استادش ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام

و آن حضرت از قول پدران خود نقل می‌کند:

«خداوند، جل و علا، جبرئیل امین را نزد

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرستاد تا آن حضرت در

زمان حیات خود بر ولایت امیر مؤمنان گواهی دهد

و او را «امیر المؤمنین» بنامد. پیامبر اکرم تعدادی

از مردم را جمع کرد و پیام حق تعالی را به آنان

بازگو کرد و از آنان تعهد و پیمان گرفت که بدین

موضوع شهادت دهند و کتمان نکنند».^{۱۳}

دنیا در مسیر آخرت

ذریح از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که

حضرتش فرمود:

«نِعْمَ الْعَوْنُ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ»^{۱۴}؛ مال و ثروت

دنیا، یاور خوبی است که در مسیر آخرت طلبی و

رضای حق تعالی قرار گیرد».

تلاش منطقی در راه طلب روزی

باز روایت می‌کند که حضرت صادق علیه السلام

فرمود:

«إِذَا ارَادَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِأَهْلِ بَيْتٍ خَيْرًا رَزَقَهُمُ

الرِّفْقَ فِي الْمَعِيشَةِ»^{۱۵}؛ اگر خداوند اراده کند به

گروهی از مردمان خیر و برکت و نیکی برساند،

به آنان مدارا کردن و میانه روی در طلب روزی

را عنایت می‌کند».

روایت ذریح و واکنش ابن ابی عمیر

ابراهیم بن هاشم قمی بازگو می‌کند که:

محدث بزرگ شیعه، ابن ابی عمیر، شغل بزاز

داشت و مرد ثروتمندی بود. دستگاه ستمگر مأمون

عباسی او را دستگیر می‌کند و او مدت‌ها زندانی

می‌شود، تا اینکه مال و ثروت او از بین می‌رود

و ورشکست می‌شود. او ده هزار درهم از کسی



طلب داشت. شخص بدهکار که انسان شرافتمندی بود، خانه مسکونی خویش را به مبلغ ده هزار درهم می‌فروشد تا بدهی خویش را بپردازد. وی پول‌ها را به منزل ابن ابی عمیر می‌آورد. ابن ابی عمیر می‌پرسد: این پول‌ها چیست؟ گفت: این مبلغ، طلب تو از من است و می‌خواهم آن را به تو بپردازم. ابن ابی عمیر پرسید: اینها را به ارث برده‌ای؟ گفت: نه. پرسید: کسی به شما بخشیده؟ گفت: نه، بلکه خانه‌ای را که در آن زندگی می‌کردم، فروختم تا قرض خود را ادا کنم.

ابن ابی عمیر تا این را شنید، ناراحت شد و گفت: ذریع محاربی برایم حدیثی از امام جعفر صادق (ع) نقل کرده بود که امام فرموده:

«لا یخرج الرُّجُلُ عن مسقط رأسه بالدین؛ نباید انسان خانه خود را برای پرداخت بدهی بفروشد». ابن پول‌ها را بردار و ببر. من آن را از تو نمی‌پذیرم؛ گر چه حتی به یک درهم آن نیاز دارم.^{۱۶}

پی‌نوشت‌ها

۱. محارب: قبيله، (القاموس، ج ۱، ص ۵۶)، قبيلة من فهد، (لسان العرب، ج ۳، ص ۱۰۳).

۲. رجال برقی، ص ۴۲، دانشگاه تهران؛ رجال کشی، ص ۳۷۲، ش ۶۹۸ دانشگاه مشهد؛ فهرست نجاشی، ص ۱۶۲، جامعه مدرسین قم؛ رجال طوسی، ص ۱۹۱؛ التحرير الطائوسی، ص ۱۰۲، انتشارات دار الذخائر.

۳. رجال نجاشی، ص ۱۶۲.

۴. جامع الروات، ج ۱، ص ۳۱۳؛ تنقیح، ج ۱، ص ۴۲۱؛ معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۱۵۰.

۵. همان؛ فهرست طوسی، ص ۶۹؛ الجامع فی الرجال، ص ۷۵۹، پیروز، قم؛ مجمع الرجال، ج ۳-۴، ص ۳؛ قاموس الرجال، ج ۴، ص ۳۰۱.

۶. فهرست طوسی، ص ۶۹؛ رجال علامه حلی، ص ۷۰؛ نقد الرجال، ص ۱۳۱؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۴۳۰؛ رجال ابن داود، ص ۹۲، منشورات رضی، قم؛ معجم الرجال، ج ۷، ص ۱۵۲؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۲۱.

۷. حج / ۲۹.

۸. کافی، ج ۴، ص ۵۴۹؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۹۰، باب قضاء التفث.

۹. فهرست طوسی، ص ۶۹؛ فهرست نجاشی، ص ۱۶۲.

۱۰. رجال کشی، ج ۲، ص ۶۷۰ ش ۶۹۸.

۱۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۶.

۱۲. رجال کشی، ج ۱، ص ۲۰۲.

۱۳. امالی، مفید، ص ۱۸، جامعه مدرسین قم.

۱۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۹۴؛ کافی، ج ۵، ص ۷۳.

۱۵. کافی، ج ۵، ص ۸۸.

۱۶. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۱۷؛ تهذیب الاخبار، ج ۶، باب الدیون و احکامها.

جواد محدثی

ماه پکی

باز آمد ماه روزه، ماه پکی، فصل تقوا
 باز آمد موسم احسان و نیکی، ماه پروا
 ماه پرهیز از هواها، ماه جبران جفاها
 روح را پیرایش از زنگار عصبانها، خطاها
 روزه؛ یعنی همدلی با محنت و فقر فقیران
 آشنایی با غم مسکین و رنج بینوایان
 روزه تمرینی برای کسب تقوا، ترک عادت
 ماه نجوا و نیایش، بهترین فصل عبادت
 جوشش ناب عقیده، امثال امر و فرمان
 رویش سبز اراده، اشتیاق سبز ایمان
 در پی اجرای فرمان، داشتن اما نخوردن
 در دژ ایمان غنودن، نفس را فرمان نبردن
 روزه؛ یعنی چیدن محصول دین از باغ باور
 روزه؛ یعنی رویش شاداب ایمان بار دیگر
 میوه اخلاص چیدن، طعم طاعت را چشیدن
 از خودی رستن، به سوی بندگی رفتن، رسیدن

سفره آسمانی

«رمضان»، ضیافت نور و مائده «تقوا» است.

دعوتی است به باز یافتن «خود گمشده»،

پنجره‌ای است رو به توبه و طاعت،

فصلی است که نهال ایمان ثمر می‌دهد، باغ باور شکوفه می‌رویانَد و مزرعه عقیده به برگ و بار

می‌نشیند.

اگر ماه رمضان را «آغاز سال» دانسته‌اند، آغازی بر یک تولد دوباره در مسیر پاکی و خداجوایی است،

اول سال ایمان و مبدأ حرکت به سوی رضای الهی و چرخش بر مدار توحید برای خودسازی است.

ماه رمضان، «عید» است.

عید «کفّ نفس» و «کنترل خواسته‌ها» و «مهار زدن بر تمنیات نفس»

و سپردن زمام «دل» به دست «دین».

و... «فطر» در پایان این فصل روشنایی، موسم چیدن میوه‌های فلاح و رستگاری است که از

«فطرت» می‌جوشد و می‌شکفت.

عید رمضان، شکرانه تفضّلات الهی است،

سپاس نعمتی است که در این ماه و شب‌های قدر و قدر آفرین آن، بر بندگان نازل می‌شود.

«شب‌های قدر»، اوج این پرگشودن در فضای نیایش و عبودیت است و شکوفایی «رحمت الهی»

بر بندگان است.

آری، رمضان موسم بازگشت بر سرشت پاک است و رسیدن از خاک به افلاک.

روژه، آزمون سراسری «اخلاص» بندگان است.

آنان که در طول سال، در اسارت «شکم» و «شهوت» بوده‌اند،

آنان که همواره اسیر «نفس» و گرفتار «مادیات» اند،

در این فصل خدایی از دام «نفسانیات» رها می‌شوند و از کمند «تعلّقات» آزاد می‌گردند و خود را در

چهارچوب بندگی «مقید» می‌کنند تا «مطلق» شوند و رهایی را حس کنند.

می‌گویید: نه؟ سری به منزلگاه دلتان در صبح و شام رمضان بزنید، می‌بینید که پاکیزه تر از روزهای

دیگر و منزه تر از حالات دیگر است.

روژه، رها سازنده انسان از «خود» و رساننده او به «خدا» است.

این را دعای «افتتاح» و «ابوحمز» اش می گوید،

و سحرهای پربرت و سرشار از نورش،

و افطارهای آمیخته به معنویتش،

و جلسات دعا و قرائت قرآن و زمزمه و نیایشش،

«لیلة القدر» و «شبهای احیا»ش.

کیست که بر سفره مولا بنشیند و گرسنه برخیزد؟

مگر نه اینکه این ماه «خیافه الله»، با مغفرت‌های الهی و نفحات رحمانی گره خورده

است؟!

آنان که «اطعام» می کنند و اهل «احسان» اند، به نوا می رسند و نوایشان همان دست یافتن

به رتبه والای «قبول» است.

آنان که در این ماه، دست نیکی به سوی دیگران دراز می کنند و گام یاری به سوی منزل

محرومان بر می دارند و زبان خیرخواهی به نفع مستمندان می گشایند، در همین دنیا، بار سفر

آخرت خویش را می بندند و برای آن «روز نیاز»، ذخیره سازی می کنند.

باری! ... رمضان با عبادت و اعمال ما، مبارک می شود و اگر به غفلت و سستی بگذرد،

«بی برکت» خواهد شد.

شب زنده داری های عابدان، اشک های شب بیدارن، استغفارهای متبجّدان، «یارب یارب»

سحرخیزان، نجوای خالصانه دعاخوانان، همه و همه، جلوه هایی از «برکت» است که در ساعات

و لحظات این ماه «مبارک» نهفته است.

کاش چراغ «ذکر» و شمع «یاد»، در شبستان همه دل ها روشن شود و ظلمت گناه و

غفلت، از زاویه همه قلوب، زدوده گردد.

کاش کاهش چشمگیر خطاها و تخلفات و شکایت‌ها و نزاع‌ها که در این ماه جلوه‌گر است، دامن تا ماه‌های دیگر بگسترد و همهٔ ایام، در «طهارت» و «آرامش»، مانند رمضان گردد.

«زیان‌کار» کیست؟

آنکه رمضان بر او بگذرد و او در کورهٔ «روزه» نگدازد و پاک نشود، آنکه یک ماه روزه بگیرد، اما فرهنگ «نوع‌دوستی» و «یاری‌رسانی» در زندگی‌اش احیا نگردد.

«خسران زده» کیست؟

... آنکه ماه مغفرت بر او بگذرد و «غفران الهی» شامل حالش نشود و حالش «تحوّل» نیابد. مگر ما چه قدر فرصت «تجدید دیدار» با «فطرت» داریم؟ مگر در طول سال، چند «شب قدر» داریم؟ ماهی جان در دریای «یاد خدا»ست که حیات می‌یابد. و گر نه، دل‌های جدا از خدا، مشتی گوشت است، سخت‌تر از سنگ!

بیا، بیا که بشویم خانهٔ دل را،
به آب توبه بشویم ننگ غفلت را،
مگر نه اینکه گناه، آفت طهارت ماست،
و بار معصیت و عارِ زشتی طغیان
بزرگ و سنگین است؟!
چرا گناه؟ چرا غفلت و فراموشی؟
بیا که چهرهٔ دل را،
به آب «توبه» بشویم و پاک‌تر گردیم
بیا به فطرت بی‌عیب خویش، برگردیم...

کرامت امام رضا علیه السلام

طیب رؤوف

مرتضیٰ عبدالوهابی

سال ۱۳۱۲ ش. بود. ماه محرم به نیمه خود نزدیک می‌شد. از گرگان به مشهد آمده بودند. همسرش بیماری مالاریا داشت. به محض ورود، او را به مطب دکتر غنی سبزواری برد. چهل روز گذشت. هر نسخه‌ای که دکتر می‌نوشت، تهیه می‌کرد؛ اما بیماری زن شدت پیدا کرد. دیگر طاقت مرد تمام شده بود. یک روز در حضور همسرش به دکتر گفت:

- من خسته شده‌ام! اگر نظر شما گرفتن حق نسخه است، بگویید تا حق نسخه دو ماه را یکجا تقدیم کنم تا مریض مرا زودتر معالجه کنید. اگر هم در مشهد علاج شدنی نیست، او را به تهران ببرم. من از نظر مالی مشکلی ندارم.
دکتر گفت:

- مسئله پول نیست. بیماری خانم شما مزمن است. یک نسخه دیگر می‌نویسم. داروهایش را تهیه کنید. ان شاء الله علائم بهبودی ظاهر شود.
نسخه را از دکتر گرفت. همسرش را به منزل برد، می‌خواست برای خرید دارو برود که زن گفت:

- آقا سیّد رضا!

- بله!

- من دوا نمی‌خواهم! مريضم لا علاج است. خود دکتر گفت!

- دکتر کی چنین حرفی زد؟ فقط گفت بیماری شما مزمن؛ است. مزمن، یعنی زود علاج نمی‌شود! باید صبر کرد.
زن گریه کنان گفت:

- این حرف‌ها سرم نمی‌شود! ماشین بگیرید به گرگان برگردیم.

مرد بی‌توجه به حرف همسرش برای تهیه دارو از منزل خارج شد. وقتی برگشت، هر کار کرد زن دارو را نخورد. زن با صدایی که انگار از ته چاه در می‌آمد، گفت:
- فایده ندارد. من رفتنی هستم. اگر بار گران بودیم، رفتیم! اگر نامهربان بودیم، رفتیم!



مرد، پریشان حال و درمانده بود. شب هنگام تب زن شدت گرفت. مرد نزدیک سحر وضو گرفت و به سمت حرم امام رضا^{علیه السلام} رفت. دیوانه‌وار بدون این که اذن دخول بگیرد، وارد حرم شد. با بی‌ادبی ضریح را گرفت و گفت:

- چهل روز است مریضم را آورده‌ام، درخواست شفا داشتم اما شما توجهی نکردید. می‌دانم اگر نظر و عنایتی می‌کردید، حالش خوب می‌شد!

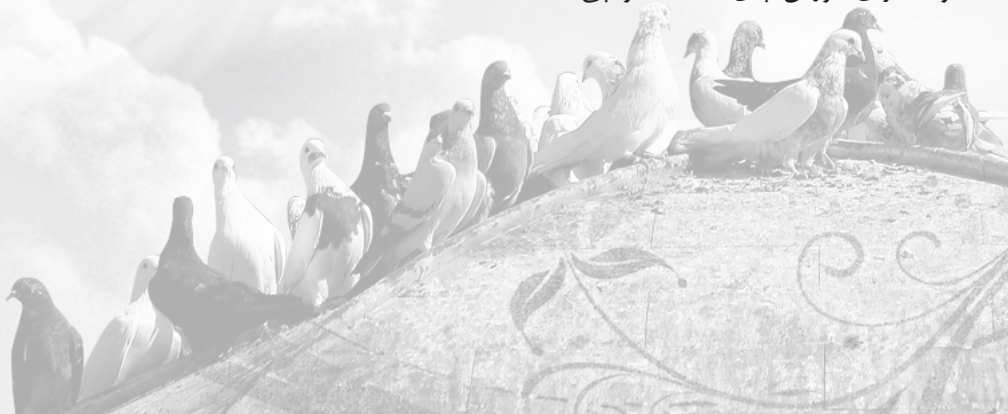
گریه امانش نداد. کمی که آرام شد، دوباره ضریح مطهر را گرفت.
- به حق مادرت زهرا^{علیه السلام} اگر آقای نفرمایی، به جدم موسی بن جعفر^{علیه السلام} شکایت می‌کنم. آقا جان! اگر قابل نیستم، مهمان شما که هستم!

سپیده صبح از حرم خارج شد، به خانه رفت، تب زن شدیدتر شده بود. تا شب مراقبش بود. مرتب پارچه‌ای را خیس می‌کرد و روی پیشانی‌اش می‌گذاشت. شب هنگام از شدت خستگی گوشه اتاق خوابش برد. نیمه‌های شب با صدای همسرش از خواب بیدار شد.
- آقا سیدرضا! برخیز آقایمان تشریف آورده‌اند!

از جا پرید، کسی داخل اتاق نبود. دوباره خوابید. یک ساعت به صبح بیدار شد. همسرش در اتاق نبود. با عجله به اتاق دیگر رفت. زن کنار سماور در حال دم کردن چای بود. با عصبانیت او را نگاه کرد و گفت:

- خانم! چرا با این تب شدید و بی‌حالی کار می‌کنی؟
- حاجی! آقا مرا شفا داد. الآن از توجه حضرت رضا^{علیه السلام} هیچ کسالتی ندارم. حالم خوب است. نخواستم شما را از خواب بیدار کنم.

- خوب حالا تعریف کن چه اتفاقی افتاده!
زن یک استکان چای ریخت. جلوی مرد گذاشت و گفت:
- صبر داشته باش، همه چیز را تعریف می‌کنم.
مرد استکان را پس زد و با خوشحالی گفت:
- وقت برای خوردن چای هست! بگو چی شده!



اشک در چشمان زن حلقه زد.

نیمه‌های شب بود. نمی‌دانم خواب بودم یا بیدار. احساس کردم پنج نفر وارد اتاق شدند. چهار نفر آنها کلاهی بودند. یک نفرشان عمامه بر سر داشت. شما هم پایین پای من نشسته بودی. آقای معمم به آن چهار نفر گفت:

- این خانم را معاینه کنید.

آن چهار نفر به ترتیب مرا معاینه کردند. هر کدام تشخیصی دادند، بعد به آقای معمم گفتند:

- شما هم توجهی بفرمایید، ببینید این علویه چه مرضی دارد!

آقا دست مبارک خود را دراز کرد و نبض مرا گرفت، بعد فرمود:

- حالش خوب است! مرضی ندارد!

دکترها گفتند:

- آقا جان! اجازه مرخصی می‌دهید؟

آقا اجازه داد. آنها رفتند. سپس به شما فرمود:

- سیدرضا! مریض شما خوب است. چرا این قدر جزع و فزع می‌کنید؟

امام برخاست که برود، شما تا در منزل ایشان را همراهی کردید، مرتب از آقا

تشکر می‌کردید.

عرق سردی روی پیشانی مرد نشست. به یاد حرف‌ها و درد دل‌هایش در حرم و

دارالشفاي امام رضا علیه السلام افتاد. آری طبیب رؤف به بالین بیمارش آمده بود.



ماه زیبای خدا

احمد باقریان

باز آمد ماه زیبای خدا

باز آمد ماه پاک کبریا

در صحیفه وصف آن سجاد کرد

هست این مه، عید پاک اولیا

عید پاک دوستان ناب دوست

فصل ترک جرم و عصیان و ریا

ای عزیزم هست این ماه عزیز

ماه توبه، وقت قرآن و دعا

هست این ماه خداوند عظیم

تا نمائی نیمه شب با او صفا

ای مسلمان اندرین ماه شریف

با مسلمانان نما مهر و وفا

ای که داری ثروت و پول و دلار

کن کمک بر خلق زار بینوا

ماه توبه از گناهان و جفاست

آمد از درگاه یزدان این ندا

ای گرامی اندرین ماه عزیز

ترک بنما کارهای ناروا

نغمه سبوح و قدّوس ملک

می‌رسد بر گوش جان‌ها این نوا

دردمند و عاصی و بیچاره‌ام

ای خدا بنمای حاجاتم روا

من که کمتر باشم از صفر ای عزیز

هستم بر درگه تو یک گدا

دردها این بنده را بیچاره کرد

ای خدا نام شریف تو دوا

دردمندم ای خداوند کریم

ذکرت ای مقصود محبوبان شفا

باز آمد شام‌های پاک قدر

تا کنی با ذات یزدانی وفا

شد شب آدینه اندر ماه دوست

یا که آمد موسم وصل و لقا

یاد پاک حضرت پروردگار

ای گنه‌کاران بود آب بقا

در تمام عمر خود کردی گناه

کن تو از درگاه یزدانی حیا

نیمه این ماه، مولود حسن

ای برادر کن تو بر او اقتدا

او برای امت اسلام هست

آن امام پاک نیکو مقتدا

شیوه او هست الگوی حیات

از برای خلق، نیکو پیشوا

آه از جور خوارچ شد شهید

حیدر کرّار، امام اتقیا

هست علی از بهر امت ای عزیز

در همه اعصار نیکو رهنما

کرده او در خطبه‌های ناب خود

بهر انسان کشف سرّ و رازها

«باقر» بیچاره، یاد ذات حق

کن همیشه آشکار و در خفا

دوست دارم!

احمد باقریان

دوست دارم در فراق یوسف زهرا بمیرم

دوست دارم تا ز هجر حجت یکتا بمیرم

دوست دارم در فراق حجت محبوب یکتا

همچو مجنون جگر خون از غم لیلا بمیرم

اشفعی لنا

آیت الله العظمی صافی گلپایگانی (دام عزه العالی)

با روی سیاه و بار سنگین گناه

با خجلت و شرمساری و حال تباه

در حضرت معصومه گزیدیم پناه

یا فاطمة اشفعی لنا عندالله

در کشور ما رضاست خورشید و تو ماه

از قدر و جلال تو نشد کس آگاه

من ذرّه ناچیزم و محتاج نگاه

یا فاطمة اشفعی لنا عندالله

معصومه به قم، یقین بود مشعل راه

بیچاره کسی که ره نداند از چاه

هر کس ز شما گشت جدا شد گمراه

یا فاطمة اشفعی لنا عندالله

بنما ز کرم بر من بیچاره نگاه

مسکینم و درمانده، ندارم جز آه

از کار من زار، تو هستی آگاه

یا فاطمة اشفعی لنا عندالله

هر کس به کسی گزیده ماوا و پناه

من در بر تو آمده‌ام غرق گناه

تو واسطه فیضی و بر خلق گواه

یا فاطمة اشفعی لنا عندالله

آرزو دارم ز هجر حضرت مهدی موعود

همچنان دیوانه آواره در صحرا بمیرم

دوست دارم من ز هجران عزیز قلب و محبوب

همچو عاشق از غم معشوقه‌ای زیبا بمیرم

روز من تاریک از هجران یار است ای عزیزان

از فراق دوست، دارم دوست تا فردا بمیرم

دوست دارم خون بیارم من ز چشمانم شفق گون

خون ز چشم دل بیارم در شب یلدا بمیرم

دوست دارم تا ببینم من ظهور حضرت دوست

جان ناقابل کنم در راه او اهدا، بمیرم

بس که دارم دوست ای عشاق ذات پاک مهدی

بهر دیدارش چنان دیوانه‌ای شیدا بمیرم

دوست دارم ای عزیزان در دل شب‌ها بنالم

از فراق یار و هجر دوست، زین غم‌ها بمیرم

دوست دارم بهر دیدارش روم در جمکران، من

دوست دارم در فراقش نیمه شب بطحا بمیرم

در دل صحرای وحشت از فراقش خون بیارم

دوست دارم در کویر غم شوم تنها بمیرم

ای عزیز قلب زهرا، ای گل محبوب یکتا

از فراقش دوست دارم، ای گل رعنا بمیرم

مهدی موعود، ای فرزند پاک بزم تقوا

در فراقش ای عزیز و حجت والا بمیرم

«باقر» دیوانه دلخون شد، ز هجر حضرت دوست

دوست دارم او شود ظاهر به دنیا تا بمیرم

قم و چشم و چراغ کشور اینجاست

تجلی گاه نسل کوثر اینجاست

دو حجت بر زن و مرد مسلمان

برادر در خراسان، خواهر اینجاست

محمد موحدیان قمی

سفر به دیار غربت (پایانی)

سید حسن فاطمی موحد

یکشنبه ۱۳۸۶/۴/۱۰

مسجد جامع اموی

مسجد اموی، مسجدی بزرگ و اعجاب برانگیز است. عظمت آن به گونه‌ای است که گردش‌گران فراوان را از سراسر جهان به خود می‌کشاند. مکان این مسجد در چهار هزار سال پیش، معبد آتش‌پرستان بود. رومیان با سلطه بر این سرزمین، معبد را توسعه دادند و آنجا را به محل عبادت خدای خویش (ژوپیتر) تغییر دادند. با گسترش مسیحیت، قسمتی از این معبد به کلیسا تبدیل شد. سال ۱۷ هجری با فتح دمشق به دست مسلمانان، با توافق میان مسلمانان و مسیحیان، نیمی از آن به صورت کلیسا باقی ماند و بقیه تبدیل به مسجد شد. وقتی ولید بن عبدالملک در سال ۶۸۶ ق. به حکومت رسید، کلیسا و مسجد قبلی را تخریب

و مسجد فعلی را بنا کرد. ولید به مدت هفت سال مشغول ساخت این مسجد بود اما موفق به اتمام آن نشد. تا اینکه پس از مرگ او در سال ۹۶ ق. برادرش سلیمان بن عبدالملک به حکومت رسید و ساختمان مسجد را به پایان رساند. بنابراین اتمام آن به زمان امامت امام باقر علیه السلام باز می‌گردد. بنا به روایتی، برای ساخت این مسجد ۵۶۰۰۰۰۰ دینار خرج کردند^۱ و طبق روایتی دیگر، دو برابر این مقدار را هزینه کردند.^۲ هر دینار برابر با یک مثقال شرعی است.

می‌گویند: وقتی از صحن مسجد به ساختمان شبستان نگاه کنی، مجموع آنها شبیه عقاب است؛ لذا گنبد بالای آن، گنبد عقاب نام دارد. اما من هرچه دقت کردم، شباهتی میان آنجا و عقاب ندیدم. زمانی چنین شباهتی قابل قبول است که هرکس ببیند، به یاد عقاب بیفتد؛ در حالی که چنین نیست. شاید به مرور زمان، تغییراتی ایجاد شده باشد.



آثار در جامع اموی

اماکنی را که در مسجد جامع اموی بیشتر جلب توجه می‌کند، معرفی می‌کنیم. در شبستان بزرگ، این اماکن دیده می‌شود:

منبر سنگی بزرگ و زیبا در سمت قبله و در وسط دیوار جنوبی؛ محل نشستن اسرای کربلا؛ ایوانی با ارتفاع بالا در مقابل منبر که می‌گویند: یزید بر آن می‌نشسته؛ محل دفن سر حضرت یحیی (ع)؛ مقام حضرت هود (ع)؛ مقام حضرت خضر (ع)؛ چهار محراب که هر کدام به یکی از فرقه‌های اهل سنت (شافعی، حنبلی، مالکی، حنفی) اختصاص داشته است؛ محل غسل تعمید مسیحیان (چاهی آنجا بوده که مسیحیان فرزندان خود را با آب آن غسل تعمید می‌دادند). پوشیده نماند که مسجد جامع اموی حدود سی سال پس از واقعه عاشورا تخریب و با وسعت بیشتر ساخته شد. بنابراین محل‌های نشستن اسرا و نشستن یزید و محل سخنرانی حضرت سجاد (ع) اکنون معلوم نیست و این اماکنی را که مشخص کرده‌اند، از این جهت که یادآور آن حادثه است، اهمیت دارند.

می‌گویند: اتاقی مجاور شبستان، محل قرار دادن سر حضرت سیدالشهدا (ع) با ضریحی کوچک و محل نماز خواندن امام سجاد (ع) است. در وسط صحن مسجد گنبدی بر چند ستون است که می‌گویند: هابیل قربانی‌اش را آنجا قرار داد و

پذیرفته شد و برادرش قابیل به او حسادت کرد و او را در کوه قاسیون به قتل رساند. اما طبق روایات، آنان نذر خود را بالای کوه گذاشتند. بعید نیست بر فراز همان کوهی گذاشته‌اند که اکنون قبر هابیل آنجا است.

البته مطالب فراوان و مستندی در تاریخ این مسجد گفته شده است.^۳

در جوار مسجد اموی

مسجد اموی در محله قدیمی دمشق قرار دارد و دولت کوشیده است تا بافت قدیمی آن را حفظ کند. هنگام خروج از در جنوبی مسجد، اندکی پس از گذر از بازار، به کاخ عظم رسیدم. این کاخ زیبا را اسعد پاشا - حاکم دمشق - در سال ۱۱۶۳ ق. با سنگ ساخته است. در هر اتاق با مجسمه، برخی حرفه‌های قدیمی یا کارهایی که در کاخ صورت می‌گرفته با ابزار و آلات

قدیمی به نمایش گذاشته‌اند. برخی اتاق‌ها به این امور اختصاص دارند:

مکتب‌خانه، سالن استقبال از مهمانان، ابزار جنگ، شیشه‌گری، بافندگی، موسیقی، چرم‌سازی و ...

حمام آن دوران دیدنی است؛ به حمام فین کاشان شباهت دارد اما بزرگ‌تر. در قسمتی کالسکه‌ای قدیمی به نمایش گذاشته‌اند. از اینکه برای ورود به مسجد اموی و این کاخ بلیط نمی‌خواهند، برایم جالب بود.

پس از خروج از کاخ، چند کوچه جلوتر به مسجدی کوچک و قدیمی برخوردیم که نمای مسجد نداشت. پلاک ۲۶. قبر معاویه صغیر در آن بود. قبر آن‌قدر ناشناخته است که وقتی از چند مغازه‌دار در اطراف مسجد اموی آدرس خواستم، اظهار بی‌اطلاعی کردند. ترجمه تابلوی کوچک بر سردر مسجد چنین است:

در این مسجد، قبر معاویه صغیر - دوستدار اهل بیت رسول خدا ﷺ - واقع است. سال ۴۳ ق. تولد یافت و در سال ۶۴ درگذشت.

بر قبر صندوقی است که با پارچه‌ای سبز رنگ آن را پوشانده‌اند. معاویه صغیر پسر یزید بن معاویه است اما شخصی زاهد و دوستدار اهل بیت ﷺ بود. پس از یزید چند روز یا چند ماهی بیش خلافت نکرد. بر فراز منبر با سخنانی آتشین، پدر بزرگش معاویه را به دلیل نسپردن خلافت به امیرمؤمنان

علی علیه السلام نکوهش کرد. سپس پدرش یزید را به شدت مذمت کرد و او را لایق حکومت ندانست. پس از آن به شدت گریست و گفت: بیعتم را از شما برداشتم و هرکس را می‌خواهید، به عنوان حاکم انتخاب کنید. بعد از سخنرانی، مادرش او را سرزنش کرد. بنی‌امیه سراغ معلم معاویه رفتند و به اتهام اینکه او بر معاویه تأثیر گذاشته، وی را زنده به گور کردند.^۴

معاویه بن یزید از شخصیت‌های شگفت تاریخ است. کسی که با اقدام انقلابی خود، خاندان بنی‌امیه را رسوا کرد و نقش مهمی در برچیده شدن حکومت این دودمان ایفا کرد. آباد کردن این مزار، شعار مهمی را در جامعه به ویژه در سوریه در پی خواهد داشت.

قبر او را در قبرستان باب صغیر هم گفته‌اند. مناسب است تحقیق لازم در محل دفن او صورت گیرد. پیام این مکان به قدری است که اقتضای آباد کردن آن را دارد، هرچند این مکان از اعتبار صددرد بر خوردار نباشد.

قبر صلاح الدین ایوبی (م ۵۸۹ ق.) - فاتح بیت المقدس - در مدرسه عزیزیه است. هنگام خروج از در شمالی مسجد اموی در سمت چپ، بیست متر با در مسجد فاصله دارد.

دمشق

شهر باستانی دمشق، آثار کهن و پر ارزشی را در خود جای داده که حکایت از تمدن درخشان آن

مسئولان برمی‌گردد. لازم است مسئولان با سفر به کشورهای پیشرفته با اموری از این دست آشنا شوند. گویا یکی از علل پیشرفت کشورهای اروپایی، سفرهای زیاد آنها به کشورهای مختلف است. آنها امتیازات دیگر کشورها را کسب و در وطن خود به اجرا در می‌آورند. من تا پیش از این سفر، جزو منتقدان دولت ایران بودم که برای سفرهای خارجی مسئولان تراز اول، بودجه تعیین کرده‌اند. در اینجا نظرم عوض شد.

آب لوله‌کشی، آشامیدنی نیست. مدیر سفارش کرد که تنها از تانکری که در محل اقامت است، آب برداریم و در یخچال نگهداری کنیم.

پلیس‌ها با لباس خاکی رنگ و کلاه سفید، باتوم به دست، ماشین‌ها را هدایت و گاه جریمه می‌کنند. ندانستم باتوم برای چیست؟ شاید نقش نیروی انتظامی هم دارند.

در دمشق همه نوع اتومبیلی دیده می‌شود. مدل‌های بالا و پایین و در انواع گوناگون؛ مانند ایران.

عکس شخصیت‌ها

تصاویر بشار اسد - رئیس جمهور سوریه - فراوان دیده می‌شود و این حکایت از محبوبیت او در میان مردم دارد. نصب عکس‌ها در میادین، ممکن است از سوی نهادهای دولتی باشد اما عکس‌های فراوان او در مغازه‌ها و ماشین‌ها،

پیش از اسلام و پس از آن دارد. یکی از بهترین منابع تحقیق در مورد سابقه این شهر، کتاب «تاریخ مدینه دمشق» تألیف ابن عساکر (م ۵۷۱ ق.) است که محل تولد و وفات نویسنده در همین شهر است و در قبرستان باب صغیر دفن شد. او در جلد دوم به تفصیل از گذشته و از اوضاع شهر در زمان تألیف سخن گفته است.

بسیاری از ایرانیان اهمیت دمشق را منحصر به دفن چند امامزاده‌ای می‌دانند که اعتبار عده‌ای از آنها زیر سؤال است. لذا برخی مردم سفر به این شهر را مهم نمی‌دانند. با برنامه کاروان‌های مسافرتی، ویژگی تاریخی این شهر به شایستگی معلوم نمی‌شود. مناسب است علاوه بر مسجد اموی، دیدار از بعضی اماکن باستانی مهم دیگر نیز جزء برنامه‌های کاروان‌ها باشد یا اینکه مدیر یا روحانی کاروان، زائران را راهنمایی کنند تا علاقه‌مندان خودشان به آن اماکن بروند.

امروزه دمشق شهری شلوغ است با خیابان‌های کثیف و خاک‌آلود که رعایت بهداشت در آن نمی‌شود. برگ درخت‌ها نیز غبار گرفته‌اند؛ این اوضاع با آن سابقه تمدن ناهم‌هنگ است. میادین شهر و بیشتر بلوارها نیز مانند ساختمان‌ها از زیبایی بی‌بهره‌اند.

به نظرم مشکل اصلی را باید در سردمداران جستجو کرد. مشکل نازیبایی میادین و بلوارها یا کم بودن سطول‌های زباله در معابر عمومی، به

دمشق از سیمان است و روی آن را رنگ زده‌اند. این شیوه سبب می‌شود که دیوارها دیرتر پریدگی پیدا کنند. بنابراین ساختمان‌ها از سفت‌کاری تا نازک‌کاری سیمانی است.

آسانسورها دو اختلاف با ایران دارند؛ یکی اینکه در سوریه اتاقک آسانسور در پایین‌ترین طبقه کنار سکویی توقف می‌کند و از آنجا باید سه، چهار پله پایین رفت و این سکو ایجاد مزاحمت می‌کند. در نجف و کربلا هم به همین صورت بود. اما در آسانسورهای ایران چنین سکویی در طبقه پایین نیست و اتاقک هم‌پراز کف، توقف می‌کند. مشکل اصلی آن است که زیر اتاقک در طبقه پایین باید هفتاد، هشتاد سانتی‌متر خالی باشد. در ایران با کندن زمین، این فضا را ایجاد کرده‌اند اما در سوریه و عراق به جای کندن زمین، سکو ساخته‌اند.

تفاوت دیگر آن است که با آسانسورهای سوریه می‌توان تا پشت‌بام رفت برعکس آسانسورها در ایران...

حجاب در سوریه

برخلاف آنچه در ایران شنیده بودیم و برخلاف انتظار، زنان بی‌حجاب در سوریه اندک‌اند. از میان این زنان، عده‌ای گردشگر هستند و آنان که اهل سوریه‌اند، برخی‌شان غیر مسلمان‌اند. گاه دختران بی‌حجاب زیر پانزده سال همراه زن بزرگ‌تری که حجاب کامل دارد، تردد می‌کنند.

نشانه محبوبیت وی است. در آنجا از چند سوریه‌ای و ایرانی مقیم در این مورد پرسیدم. گفتند: بشار اسد از محبوبیت مردمی بالا برخوردار است.

مردم سوریه به ایران و مقام معظم رهبری و نیز به حزب‌الله لبنان، به ویژه شخص حجت‌الاسلام سید حسن نصرالله خیلی علاقه‌مندند. بلوزهایی با تصاویر سید حسن نصرالله در اطراف حرم حضرت زینب علیها السلام می‌فروشند.

مغازهای پشت مرقده حضرت زینب علیها السلام عکس می‌فروشد. به غیر از عکس معصومان علیهم السلام، تنها تصاویر این شخصیت‌ها را برای فروش، نصب کرده بود: امام خمینی، آیت‌الله خامنه‌ای، بشار اسد، سید حسن نصرالله و محمود احمدی‌نژاد.

ساختمان‌ها

آپارتمان‌های فراوان در دمشق به چشم می‌خورد. در ابتدا تصور می‌کردم نماکاری نشده‌اند اما پس از دقت معلوم شد بسیاری از آنها با سیمان سیاه یا سفید پوشیده شده‌اند که به مرور غبار، دود و باران، زیبایی را از آنها گرفته‌اند. هرچند بسیاری از آنها اصلاً نما ندارند. به ندرت برخی از آنها با سنگ و با کیفیت خوب نما شده‌اند. در ساختمان‌ها آجر و تیر آهن به کار نمی‌رود بلکه بتونی است. به جای آجر از بلوک‌های سیمانی استفاده می‌کنند؛ بلوک‌هایی کوچک‌تر از بلوک‌های ایران. نمای داخلی ساختمان‌ها در ایران از گچ است اما در



دوشنبه ۱۳۸۶/۴/۱۱

آخرین زیارت

امروز آخرین روز اقامت ما در سوریه است. آخرین بار به بارگاه حضرت زینب علیها السلام مشرف شدم. فرصتی دست داد تا از حجت الاسلام اصغر احدی - مدیر مرکز پاسخگویی به سؤالات دینی - سؤالات متعدد در مورد سوریه و مردم آن و برخی زیارتگاهها بپرسم. ایشان با روی باز به سؤالاتم جواب می داد و برخی صحبتها را در لابلای این سفرنامه می آورم. آنچه بیشتر از جوابها برای من ارزش داشت، شیوه پاسخگویی ایشان بود. وی گاهی با موبایل از افراد مطلع می پرسید و گاه به کتاب مراجعه می کرد. دقت و زحمت ایشان برای جواب دقیق، جالب و ستودنی بود. در اینجا از ایشان تشکر می کنم.

آخرین زیارت را انجام دادم. نظر به اینکه حضرت زینب علیها السلام زیارتنامه ای از معصومان علیهم السلام ندارد، به تلاوت آیاتی از قرآن بسنده کردم و به نیابت از کسانی که خواهان «زیارت نیابتی» بودند، زیارت کردم.

نباید شگفت زده شد؛ اهل سنت سن بلوغ در دختران را نیز پانزده سال می دانند. کمی بی حجابها سبب شد پسر از من بپرسد: بابا! این زنها از رفت و آمد میان این همه با حجاب خجالت نمی کشند؟!

به هرحال سفارش آقای اشعری به مردها در جلسه معارفه در قم، چندان کاربرد ندارد. یک روز دو، سه همسفر ماشینی را در بستان به صد دلار کرایه کردند تا آنها را کنار دریا ببرد و برگرداند، با این خیال که آنجا خبری است. اما در آنجا تنها چند زن ایرانی را با حجاب کامل در آب دیده بودند و با دماغ سوخته برگشتند!

بی حجابها لباس زننده نمی پوشند. در غیر این صورت، مزاحمتها سبب رنجش خودشان می شود. در طول اقامتم در سوریه، با اینکه تردّد اصلی ما در دمشق - پایتخت سوریه - بود، شاید حدود سی زن بی حجاب در غیر اماکن توریستی دیدم. به نظرم دلیل این همه محجّبه در ترکیه و سوریه علاوه بر دستورهای دینی، فطری بودن رعایت «حجاب» در برابر نامحرمان است. بارها اتفاق افتاده که زنان خارجی هنگام سفر به ایران، در مدت اقامتشان ناچار به رعایت حجاب بوده اند و پس از بازگشت به کشورشان، تا مدت ها تمایل به مراعات آن داشته اند. در ترکیه و سوریه، پدیده بدحجابی نیست؛ یا حجاب کامل یا بدون حجاب، یا این طرف یا آن طرف.

موارد، زائران از بسیاری اطلاعات محروم می‌مانند. شاید آنان که پی به اهمیت این سفر نبرده‌اند، کسانی هستند که بدون همراهی روحانی کاروان به سوریه رفته‌اند. مناسب است زائران، کاروانی را انتخاب کنند که روحانی داشته باشد.

بازگشت به ایران

حق‌الرحمة اتوبوس بابت آوردن زائران به سوریه و بردن آنها به اماکن زیارتی در ایام اقامت و نیز بازگرداندن به قم، سه میلیون تومان است. اما با توافقی که صورت گرفته پس از رساندن زائران به سوریه، اتوبوس به ایران برگشت. ما با اتوبوس‌های دیگر به اماکن زیارتی رفتیم و کرایه‌ها به عهده صاحب همان اتوبوس است. بنا بود امروز به دمشق برسد و عصر حدود ساعت ۳ به سمت ایران حرکت کنیم اما نتوانست به موقع خود را برساند و ما بلا تکلیف ماندیم. اگر می‌دانستیم شب می‌رسد، بار دیگر به زیارت می‌رفتیم و از فرصت استفاده می‌کردیم؛ اما همچنان انتظار و انتظار.

در نزدیکی محل اقامت، مسجد نوساز، زیبا، تمیز و سفیدپوش خالد الحافی قرار دارد. مسجد به اهل سنت اختصاص دارد. یک سال و نیم از افتتاح مسجد می‌گذرد. نماز مغرب و عشا را در آنجا خواندم. اولین بار ساعت دیجیتالی در اندازه تقریبی ۴۰ در ۸۰ سانتیمتر دیدم که بر دیوار نصب بود. این ساعت، اوقات شرعی و تاریخ و ساعت را نشان می‌دهد. با یک بار تنظیم، بقیه ایام را اتوماتیک نشان می‌دهد.

تابلوهای بزرگ در جوار بارگاه نشان می‌دهد که طرح تخریب و نوسازی اطراف حرم را در دست دارند. امید است در سفر بعدی، شاهد عملی شدن این طرح بزرگ باشیم.

عملکرد روحانی

از روحانی کاروان در این سفر بهره‌های خوبی بردیم. گاهی آداب سفر را گوشزد می‌کرد؛ مثلاً هنگام حرکت اتوبوس، آیه‌الکرسی را با بلندگو می‌خواند و بقیه زمزمه می‌کردند. کشور سوریه و شهرهای مهم حلب و دمشق را معرفی می‌کرد. پیش از رسیدن به زیارتگاه‌ها، به معرفی آن اماکن می‌پرداخت. ذکر مصیبت در اتوبوس و در زیارتگاه‌ها، برنامه دیگر ایشان بود. گاه به بیان احکام شرعی مهم و شرح حدیث و تذکرات اخلاقی می‌پرداخت. در اوقات نماز، اگر زمینه‌ی برپایی نماز جماعت بود، به اقامه آن مبادرت می‌کرد.

گزیده‌گویی و کم‌حرفی، از ویژگی‌های خوب ایشان بود. همیشه صحبت‌ها حدود یک ربع ساعت به طول می‌انجامید، مختصر و مفید؛ اجازه نمی‌داد سخنانش ملال‌آور شود. در مورد آن به من گفت: هنگام سخنرانی، در چند دقیقه اول، هم گوینده و هم شنونده متوجه صحبت‌ها هستند. پس از آن، گوینده متوجه می‌شود چه می‌گوید اما شنونده متوجه نمی‌شود. بعد از آن، نه گوینده می‌داند چه می‌گوید و نه شنونده متوجه است چه می‌شنود.

برخی کاروان‌های سوریه، روحانی ندارند! در این

منتظر ماندیم تا کارکنان گمرک بیایند. علت دیگر معطلی، آن بود که در اتوبوس اجناس ممنوع یافتند. سه، چهار گالن بیست لیتری گازوئیل و مقدار زیادی پارچه پرده‌ای که برای رانندگان بود و سه لیتر عطر و ۲۴ لیتر تافت که برای یکی از زنان مسافر بود. آن زن گفت که آن اجناس را چهارصد هزار تومان خریده است.

شنیده شد طریقه آزاد کردن اجناس به این صورت است که صاحب آن پس از گذشت یک ماه، به مدت دو ماه فرصت دارد با ارایه رسیدی که گمرک ترکیه به او داده، اجناس را پس بگیرد و به سوریه برگرداند. همین اجناس اگر به مقدار کم و در حد سوغات و رفع نیاز شخصی بود، نمی‌گرفتند.

مسجد قاضی اَنتپ

صبح، ساعت ۱۱، ورود به شهر قاضی انتپ، خرید، نماز، ناهار، ۴ ساعت توقف. در بازگشت نیز در همین شهر، در همان خیابان و همان گاراژ کثیف توقف کردیم. راجع به شهر و فروشندگان ایرانی در خاطرات مربوط به رفتن به سوریه سخن گفته‌ام.

برای خواندن نماز ظهر و عصر به مسجد اهل سنت در آن نزدیکی رفتیم. بر تابلو آن نوشته شده بود: «مسجد جامع».

حدود چهل دانش‌آموز ده، یازده ساله پسر و چهل دانش‌آموز دختر با همان سن و سال و با حجاب کامل و جداگانه برای آموزش روخوانی قرآن در مسجد

از مسجد که آمدیم، اتوبوس رسیده بود. پس از صرف شام، ساعت ۱۰:۳۰ به طرف ایران حرکت کردیم. عصر ساعت ۳ کجا و شب ساعت ۱۰:۳۰ کجا؟! رانندگان، سنت تأخیر را به بهترین وجه پاس داشتند.

روحانی کاروان با بلندگوی اتوبوس، سه بار آیه‌الکرسی را خواند و مسافران زمزمه کردند.

شب ساعت ۱۱:۳۰ به مزار حجر بن عدی و چند تن از اصحاب امام علی (ع) رسیدیم. به دلیل دیروقت بودن، در آن بسته بود... زائران ترجیح دادند که از پشت در، سلامی بدهند و به راهمان ادامه دهیم.

سه‌شنبه ۱۳۸۶/۴/۱۲

به سوی ترکیه

صبح، ساعت ۴ حلب، نماز در مسجد سیدنا علی بن ابی‌طالب (ع).

نماز جماعت اهل سنت برگزار بود با پانزده مأوم. امام جماعت در اینجا و در مسجد خالد الحافی، لباس مخصوص نداشتند بلکه با همان لباس عربی و عرق‌چین سفید. بعید نیست آنها صرفاً افراد وجیه بودند نه روحانی. روحانی‌های سوریه پارچه‌ای را بر گرد کلاهی قرمز می‌پیچند و بر سر می‌گذارند و لباده می‌پوشند.

پس از اتمام امور گمرک به مدت نیم ساعت، در ساعت ۶ صبح وارد گمرک ترکیه شدیم. امور مربوط بیش از چهار ساعت طول کشید. تا ساعت ۸:۳۰

جامع جمع شده بودند.

در حیاط، تابوتی را بر بلندی گذاشته بودند تا پس از نماز جماعت ظهر، نماز میت را به امامت امام جماعت بر او بخوانند. نظر به اینکه کسی دور و بر تابوت نبود، زنی ایرانی که نمی‌دانست چه خبر است، خواست در آن را باز کند که به او گفتند: در آن جنازه است. نیمه‌حیعی زد و بقیّه صدایش را قورت داد. او خیال کرده بود اینجا هم مثل ایران، مردم دور جنازه با لباس سیاه جمع می‌شوند و زار زار گریه می‌کنند و وقتی چنین خبری نیست، تابوت خالی است.

نیاز به دستشویی پیدا کردم. دو نفر جلو توالت مردانه و زنانه مثل شیر ایستاده بودند و تا از هر نفر صد تومان نمی‌گرفتند، اجازه ورود نمی‌دادند. اولین بار بود که در شهر می‌دیدم نمازگزاران مسجد برای استفاده از توالت باید پول بپردازند. صد تومان دادم. وقتی برگشتم، خواستم همانجا وضو بگیرم؛ نگهبان گفت: باید برای وضو هم صد تومان دیگر بدهی و الا در حیاط مسجد وضو بگیر. خیلی تعجب کردم! اگر می‌توانستند برای شماره یک و دو، نرخ جداگانه تعیین می‌کردند. بر تابلوی نصب شده بر دیوار دستشویی به فارسی، شاید فارسی آمیخته با ترکی چنین نوشته بودند: «دشویی‌ها پول است و پول آن به مسجد می‌باشد.»

ظهر فرا رسید. نماز جماعت آنها را تماشا کردم. مکبر نداشتند و امام جماعت، بعضی اذکار را بلند نمی‌گفت تا مأموم‌ها با او هماهنگ شوند. مأموم‌ها

حتی نزدیکان به امام، با او هماهنگ نبودند. ممکن بود امام در رکعت اول از سجده دوم سر بردارد اما برخی هنوز به رکوع نرفته باشند. این، نشانه آن است که مردم ترکیه در دانستن احکام شرعی خیلی ضعیف‌اند حتی امام جماعت!

در بیرون کار داشتیم. وقتی برگشتم در آخر مسجد نزدیک در خروجی و دیوار مشغول نماز شدم. آنان زودتر از من نمازشان را تمام کردند. اهل سنت رد شدن از جلو نمازگزار را بد می‌دانند. جمعیت، کنارم جمع شده بود تا یکی یکی بتوانند از پشت سرم بگذرند.

پس از نماز جماعت، همگی در حیاط به امامت امام جماعت مسجد، نماز میت را بر مرده خواندیم. سپس جنازه را بردند و امام به داخل رفت و لباس روحانی - شامل عمامه و پیراهن عربی - را در آورد و با لباس شخصی بیرون آمد. پوشیدن لباس روحانی در معابر عمومی، ممنوع است. با روحانیون زائر ایرانی کاری ندارند.

جمعیت رفت و چند نفری در حیاط ماندیم. یکی از دست‌اندرکاران مسجد با عصبانیت به من فهماند: ترکی می‌دانی؟ با زبان بین‌المللی (اشاره) فهماندم: نه. او جَلَز و وَلَز می‌کرد و چیزهایی به ترکی می‌گفت. از کلماتی مثل «نظم» و «انتظام» دانستم از اینکه آخر مسجد فرادا نماز خواندم و نمازگزاران نمی‌توانستند از پشت سرم رد شوند، عصبانی بود. دو دستی گردنم را گرفت، می‌دانستم عرضه هیچ کاری ندارد؛ در عین

بود. این عجل بودن، ربطی به جاده ندارد. چند سال پیش، سیاهپوستی اهل کانادا در قم به من گفت: چرا ایرانی‌ها اینقدر عجل‌اند؟! وقتی به نانوائی می‌روند، پشت سر هم می‌گویند: یه نون بده؛ یه نون بده!

عجل بودن، از ویژگی‌های فرهنگ ما است. بسیاری از سفرها، سفرهای تفریحی است و یک ساعت دیر یا زود رسیدن اهمیتی ندارد.

شخصی گریه‌ای را در کوچه دید که با عجله می‌دوید. او را تعقیب کرد تا ببیند به کجا چنین شتابان؟! از این کوچه به آن کوچه. تا اینکه روی سگویی پرید؛ همانجا نشست و سرش را روی شکمش گذاشت و خوابید! بسیاری از عجله‌های ما، مثل عجله همان گریه است. خیلی مواقع کار مهمی نداریم بلکه هیچ کاری نداریم. می‌خواهیم به سرعت به مقصد برسیم تا در آنجا تخمه بشکنیم؛ تلویزیون تماشا کنیم! جالب است خیلی جاها به وقتمان اهمیت نمی‌دهیم اما در جاده با اینکه پای جان خود و دیگران در میان است، وقت برایمان اهمیت پیدا می‌کند. همین راننده‌های ما در جاده‌هایی که با ساعت زدن کنترل نمی‌شوند، چنان با سرعت می‌روند که مسافران را به وحشت می‌اندازند. شب در جاده‌های باریک سوریه با نهایت سرعت می‌تاختند، به طوری که عقربه کیلومترشمار به آخرین نقطه می‌رسید. بعید نیست سرعت ماشین بیش از این بود اما کیلومترشمار نمی‌توانست نشان دهد. یک بار با جیغ خانم‌ها از خواب پریدم. راننده

حال، طوری برخورد کردم که منظورش را نمی‌فهمم. غرغرکنان رفت.

ادامه راه

ساعت ۶:۳۰ در شهر سیورکه کنار مسجد حضرت علی (ع) استراحتی کوتاه داشتیم. در آن نزدیکی از یک نانوائی نان گردی با چانه نیم کیلویی به قیمت چهارصد تومان خریدم. ده برابر قیمت نان در ایران! در نمازخانه‌ای بین راه، نماز مغرب و عشا را خواندیم و شام را خوردیم.

امنیت در جاده‌های سوریه و ترکیه بیشتر از ایران است. از راننده در این مورد پرسیدم: گفت: تصادف در ایران بیشتر است. راستی چرا با اینکه جاده‌های ایران عریض‌تر و هموارتر است و پلیس به شدت بر راه‌ها نظارت دارد و علایم راهنمایی و رانندگی ده برابر یا بیشتر است، امنیت کمتر است؟ کمتر پیش می‌آید چند ساعت در جاده‌های ایران رانندگی کنی و تصادف نبینی اما در این سفر چند روزه در جاده‌ها و شهرهای مختلف ترکیه و سوریه، یک تصادف ندیدیم. مشکل اصلی ما، ضعف «فرهنگ رانندگی» است. اگر فرهنگ رانندگی اصلاح نشود، همچنان شاهد تصادفات خواهیم بود.

هنگام رفتن به طرف ترکیه، چند کیلومتر پس از تبریز، نُه ماشین سواری و باری را دیدیم که از پشت به هم کوبیده بودند و دست کم صدمات مالی فراوان به آنها وارد شده بود. علت اصلی، سرعت بالا

است. پرسش‌های نگارنده و پاسخ‌های او می‌تواند برای دیگران نیز مفید باشد:

■ **زائران از مسئولان کاروان‌ها گلایه‌هایی می‌کنند؛ دوست داریم شما هم از زائران گلایه کنید.**

- پشتوانه اصلی این سفرهایی که ما می‌رویم، عشق و علاقه به اهل بیت علیهم‌السلام است. شخص من با مشکلات کنار می‌آیم و به آنها عادت کرده‌ام و آنها را نمک سفر به حساب می‌آورم. بنا ندارم در این زمینه چیزی بگویم اما چون خواستید، چند مورد را می‌گویم:

در کاروانی که ۴۵ نفر حضور دارند، دست کم ده سلیقه مختلف مثلاً در نوع غذا وجود دارد. طبیعی است که نمی‌توانیم نظر همه را تأمین کنیم و در نتیجه گاهی اعتراض‌هایی را به دنبال دارد. عده‌ای نمی‌توانند خود را با گروه وفق بدهند؛ خیال می‌کنند هرآنچه را میل دارند، باید تحقق پیدا کند. برخی افراد ایرادات را با طعنه می‌گویند و این، برای ما گران تمام می‌شود؛ مثلاً شخصی می‌گفت: این غذایی که به ما می‌دهید، آشپز نیاز ندارد!

توقعات بعضی زائران بیش از حد معمول است؛ مثلاً بعضی از کسانی که اجناس ممنوع می‌آورند و در مرز از آنها می‌گیرند، انتظار دارند ما وساطت کنیم تا جنس ممنوع را وارد کنند.

گلایه دیگر ما، حاضر نشدن به موقع برخی زائران در سفرهای کوتاه است. گاهی یک زن برای خرید،

هنگام سبقت از تریلی نزدیک بود حادثه بیافریند. بار دیگر با عصبانیت به راننده در مورد سرعتش تذکر دادم. اما همین راننده‌ها موقع معطلی در مرز و هنگام توقف برای غذا و استراحت، هیچ عجله‌ای ندارند. کسی که کار مهمی دارد، در اینجاها هم باید عجله کند!

چهارشنبه ۱۳۸۶/۴/۱۳

ورود به ایران

صبح توقیفی کوتاه در گمرک ترکیه داشتیم. زائری که نمی‌دانست معطلی در آنجا چه اندازه است، برای استفاده از دستشویی گمرک ناچار به پرداخت ۳۰۰ تومان شد! از عجایب است که حکومت ترکیه حاضر نیست توالت را مجانی سرویس بدهد! یارانه ندادن تا این مقدار؟! وقتی در مقام حضرت ابراهیم علیه‌السلام برای استفاده از دستشویی ۲۰۰ تومان می‌گرفتند، می‌پنداشتم حکومت از کار اینها خبر ندارد، غافل از اینکه در اینجا خودشان ۳۰۰ تومان می‌گیرند.

صبح ساعت ۸:۲۰ وارد گمرک ایران شدیم و پس از یک ساعت توقف، به راهمان ادامه دادیم.

گپی با مدیر کاروان

عصر، ساعت ۳:۱۵ شهر صوفیان، پارک ملت، جوار امام‌زاده ابراهیم خلیل، نماز، ناهار.

در این سفر، مدیر کاروان را فردی موفق یافتیم. در پارک ملت فرصتی دست داد تا با او گپی بزنم. او می‌گفت که حدود پنجاه بار به سوریه سفر کرده

ممکن است زمینه‌ساز پاره‌ای مشکلات شود.

همه امکانات از سوی دفاتر زیارتی فراهم می‌شود؛ مثل وسیله نقلیه، مکان اقامت، غذا و ... اگر دفتری بخواهد با صرفه‌جویی، منافع بیشتری کسب کند، زمینه بروز برخی تنش‌ها می‌شود. به عنوان نمونه، هرکاروان باید آشپز همراه داشته باشد؛ دفتری که نمی‌خواهد حق‌الزحمه بپردازد، ممکن است شخصی ناوارد را به عنوان آشپز همراه کاروان کند و او هم به همین راضی شود که سفری زیارتی را رایگان انجام می‌دهد. بعضی کاروان‌ها زیر نظر سازمان حج و زیارت نیستند.

اداره کاروان، روش‌های خاص خود را دارد و روحیات مخصوصی را می‌طلبد. هرکس که صرفاً علاقه به سفرهای زیارتی دارد یا سواد بالا دارد، از عهده مدیریت کاروان بر نمی‌آید. مدیری که از صلاحیت‌های لازم برخوردار نباشد، نمی‌تواند امور را به درستی سر و سامان بدهد.

■ راه حل چیست؟

- یک راه این است که کاروان‌های سوریه نیز مثل کاروان‌های عتبات اداره شوند. به این صورت که دفاتر زیارتی - سیاحتی، کاروان‌ها را با مدیریت خودشان تا مرز ترکیه یا سوریه ببرند و از آن به بعد، کارها به شرکتی مثل شرکت شمس در عراق سپرده شود تا اموری مثل مسکن، غذا و نقل و انتقال‌ها را به عهده گیرد.

یک کاروان را معطل می‌کند و ما نمی‌توانیم کسی را جا بگذاریم.

در سفر مشکلاتی پیش می‌آید که قابل پیش‌بینی نیست. ممکن است اتوبوس نتواند به موقع خود را برساند یا ممکن است خراب شود؛ تحمل برخی، کم است.

■ در کاروان‌های سوریه - برخلاف حج و عتبات - گالیه‌های زائران بیشتر است. به نظر شما منشأ این تنش‌ها چیست؟

- علت‌های متعدد می‌تواند داشته باشد؛ از جمله:

تحمل راه طولانی و نشستن در اتوبوس به مدت چند شبانه روز برای برخی مشکل است و این می‌تواند زمینه‌ساز برخی ناراحتی‌ها باشد. در سفرهای حج و عتبات، گذشته از اینکه زائران کمتر در راهند، جاذبه آن اماکن به قدری زیاد است که اگر مشکلاتی هم پیش بیاید، زائران نادیده می‌گیرند.

بسیاری از زائران سوریه، سفر نخست‌شان است و با بسیاری از امور آشنایی ندارند؛ مثلاً در آنجا اتاق دو تخته نیست که بخواهیم به خانواده‌های دو نفره بدهیم. گاهی ناچاریم زن‌ها و مرد‌ها را جدا کنیم. زائری که این را نمی‌داند، ممکن است در آنجا ناراحت شود.

جلسه توجیهی و معارفه پیش از سفر، ضروری است. بعضی کاروان‌ها چنین جلسه‌ای ندارند و این

نگذاشت نشستن به مدت طولانی در اتوبوس - دست کم در مورد من - ایجاد مشکل کند. تنها موقع خواب قدری اذیت می‌شدم. اگر می‌توانستند طوری برنامه‌ریزی کنند که دو شب و سه روز در راه باشیم، نه سه شب و دو روز، کمتر صدمه می‌دیدیم. اگر در توقف‌های طولانی مثل اوقات توقف برای پختن غذا، از وقت برای خوابیدن استفاده می‌کردیم، کمتر اذیت می‌شدیم.

در اینجا بد نیست یادی کنم از همسفرمان آقای سید مهدی چاووشی که با بداهه‌گویی‌هایش شیرینی سفر را بیشتر کرده بود. به قول آقای محسنی او نمک کاروان بود. با مزاح‌هایش لبخند را بر لبان زائران می‌نشاند، در عین حال از ادب خارج نمی‌شد. متأسفانه برخی با تمسخر دیگران، می‌خواهند ایجاد نشاط کنند! اما آقای چاووشی مواظب بود کسی از دستش نرنجد.

حالات طلبی با همسفران، پایان‌بخش سفر بود.

پیامک‌های آشنا

در این سفر، پیام‌های کوتاه فراوان از سوی بستگان و دوستان به دستم رسید؛ همانند: «خوشبختی به سراغ کسی می‌رود که فرصت فکر کردن به بدبختی ندارد. امام علی (ع)». «اگر تمام شب برای از دست دادن خورشید گریه کنی، لذت دیدن ستاره‌ها را هم از دست خواهی داد. شکسپیر».

راه دیگر آن است که تدابیری اتخاذ شود که نه اداره‌کنندگان کاروان‌ها بتوانند خدای ناخواسته سوء استفاده کنند و نه اینکه مسافران توقعات بیجا داشته باشند، مثلاً مدیران کاروان‌ها فهرست اماکنی که باید در این سفر زیارت شوند و نیز فهرست غذاها را در جایی که معرض دید مسافران باشد، نصب کنند؛ چنان‌که ما این روش را اجرا کردیم و موفق بود. اگر این نوشته‌ها به تأیید سازمان حج و زیارت برسد، بهتر خواهد بود. حتی به نظر من ایرادی ندارد که در سازمان حج و زیارت، چه در سوریه و چه در ایران، قسمتی مخصوص رسیدگی به شکایات باشد و زائران از وجود آن مطلع شوند.

خواستن، توانستن

شب، ساعت ۱۰:۳۰، زنجان، نماز، شام، ۲ ساعت توقف.

در این شهر هم مشاهداتی داشتیم؛ مثل جدی بودن خواستگاری پیرمردی از همسفری بیوه... اگر وصلت سرگرفت، آرزوی زندگی موفق برای هر دو دارم.

پنج‌شنبه ۱۳۸۶/۴/۱۴

ورود به قم

صبح، ساعت ۷، قم، خیابان ساحلی. بحمدالله بدون اتفاق ناگوار، همگی صحیح و سالم به قم رسیدیم. سفر در نظر من از جهات مختلف خوب بود. تمام سفر ۱۲ شب طول کشید. ۶ شب در سوریه و ۶ شب در راه. توقف‌های زیاد و طولانی

۳. رک: همان، ص ۲۳۶ - ۲۸۱؛ تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه، ص ۷۹-۱۱۰.

۴. رک: موسوعه الامام علی (ع)، ج ۸، ص ۴۴۹ - ۴۵۲.

۵. جالب است! این پیام، شب ساعت ۸/۴۰ از شهر حسن آباد جرقویه - ۱۱۵ کیلومتری جنوب شرقی اصفهان - فرستاده شد و ساعت ۱۲ شب در دمشق به دستم رسید. بیش از سه ساعت در راه بود!

منابع

الاستیعاب، ابن عبدالبر (م ۴۶۳ق.)، تحقیق: علی محمد بجاوی، بیروت، دارالجلیل، ج ۱، ۱۴۱۲ق.

تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر (م ۵۷۱ق.)، تحقیق: علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.

تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه، اصغر قائدان، تهران، نشر مشعر، چ ۴، ۱۳۸۳ش.

رجال الطوسی، شیخ طوسی (م ۴۶۰ق.)، تحقیق: جواد قیومی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چ ۱، ۱۴۱۵ق.

الطبقات الکبری، محمد بن سعد (م ۲۳۰ق.)، بیروت، دار صادر.

کامل بهایی، عمادالدین طبری، تهران، مکتب مرتضوی.

مراقد اهل بیت در سوریه، جمعی از زوار ایرانی حضرت زینب(س)، چ ۱، ۱۳۸۶ش.

۸. موسوعه الامام علی (ع)، محمد محمدی ری شهری، قم، دارالحديث، چ ۲، ۱۴۲۵ق.

«لحظات شادی، خدا را ستایش کن. لحظات سختی، خدا را جستجو کن. لحظات آرامش، خدا را مناجات کن. لحظات دردآور، به خدا اعتماد کن و در تمام لحظات، خداوند را شکر کن»^۱.

«اگر می‌خواهی بدانی چقدر پیش خدا منزلت داری، ببین خدا پیش تو چقدر منزلت دارد. امام صادق (ع)».

«کربلا در کربلا می‌ماند اگر زینب نبود»

سرّی در نینوا می‌ماند اگر زینب نبود».

«هردم به گوشم می‌رسد آوای زنگ قافله

این قافله تا کربلا دیگر ندارد فاصله

یک زن میان محملی اندر غم و تاب و تب است

این زن صدایش آشناست ای وای من، این زینب است».

«شیعیان این شام، عبرت‌خانه است

قبر من آباد و قصر دشمنم ویرانه است».

«حسین‌جان، من اسیر توام نی اسیر عدو

من تو را جستجو می‌کنم کو به کو

همکلامم تویی روز بر روی نی

باخیال تو شب می‌کنم گفتگو».

«شهد شیرین زیارت، گوارای وجودتان باد».

پی‌نوشت‌ها.....

۱. رک: تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۲۶۸.

۲. رک: همان، ص ۲۶۹.

باز خوانی پرونده تبلیغاتی یهود
در ناصبی معرفی کردن
مبارزان فلسطینی

مظلومیت فلسطین

مؤسسه مهر

دروغ بزرگ!

یکی از راهکارهای کهنه و رایج جبهه تفرقه، برای تقویت دشمن، تهمت زدن به دوستان و رواج تصورات بی‌اساس در قالب شایعه است. چون همگرایی و وحدت همیشه به ضرر دشمن بوده است. بازار شایعه و «افک» از زمان پیامبر ﷺ تا امروز، همواره گرم بوده است.

«کافر معرفی کردن» مسلمانان، یکی از مهم‌ترین شایعات در دهه‌های اخیر بوده است. جریان تفرقه می‌کوشد برای ضعیف کردن جهان اسلام، شیعیان را

تبلیغات آمریکایی و صهیونیستی، این دروغ بزرگ و این فریب بی‌نظیر را باوراندند که خیلی گزنده و تلخ است. آنها حتی در نشان دادن جوانانی که با ظلم صهیونیست‌های ظالم پرپر می‌شوند و از مواهب دنیا و همه خیرات روی زمین محروم شده‌اند، یک چهره‌خشن نشان می‌دهند... و می‌گویند: فلسطینی‌ها اینهايند.

رهبر معظم انقلاب ۱۳۷۱/۱/۷

است - نتیجه گرفته شده که جنبش جهاد اسلامی، مسئول گسترش تشیع در فلسطین است و این جنبش، برای فلسطین خطرناک معرفی شده است.

پاسخ به شبهه‌ای ۴۰ ساله !

شهید مطهری در سال ۱۳۴۹ ش. سخنانی داشته‌اند که در کتاب آشنایی با قرآن (ج ۴، پ. ص ۳۲) چنین آمده است:

«یک وقتی شایع بود و شاید هنوز هم در میان بعضی‌ها شایع است؛ یک وقتی دیدم یک کسی می‌گفت: این فلسطینی‌ها، ناصبی هستند. ناصبی؛ یعنی دشمن علی علیه السلام».

ناصری غیر از سنی است. سنی؛ یعنی کسی که خلیفه بلافضل را ابوبکر می‌داند و علی علیه السلام را خلیفه چهارم می‌داند و معتقد نیست که پیغمبر شخصی را بعد از خود به عنوان «خلیفه» نصب کرده است. می‌گوید پیغمبر کسی را به خلافت نصب نکرد و مردم هم ابوبکر را انتخاب کردند. سنی برای امیرالمؤمنین احترام قائل است؛ چون او را خلیفه چهارم و پیشوای چهارم می‌داند و علی را دوست دارد. [اما] ناصبی؛ یعنی کسی که علی را دشمن می‌دارد. سنی، مسلمان است؛ ولی ناصبی، کافر است، نجس است. ما با ناصبی نمی‌توانیم معامله مسلمان بکنیم.

حال یک کسی می‌آید، می‌گوید این فلسطینی‌ها ناصبی هستند. آن یکی می‌گوید، این به آن می‌گوید، او هم یک جای دیگر تکرار می‌کند و همین طور. اگر ناصبی باشند، کافرند و در درجهٔ یهودی‌ها قرار

«رافضی»های کافر و اهل سنت را «ناصری»های کافر معرفی کند!

تصویر مقاومت؛ در ایران و فلسطین

همگرایی اسلامی میان شیعیان و اهل سنت برای آزادسازی قبلهٔ نخست مسلمانان، باعث شده صهیونیست‌ها تحرکات تفرقه‌افکنانهٔ خود را بیشتر کنند. از سویی، فلسطینیان را از خطر «گسترش تشیع» بترسانند و چهرهٔ مبارزان فلسطینی مرتبط با ایران را به عنوان «مزدوران ایران» و «گسترش دهندگان تشیع در فلسطین» تخریب کنند و از سوی دیگر، به ایرانیان و شیعیان این گونه تلقین کنند که فلسطینی‌ها، ناصبی و دشمن اهل بیت علیهم السلام هستند که نه تنها نباید به آنان کمک کرد؛ بلکه این ارادهٔ خداست که ظالمان را به جان ظالمان بیاندازد و توسط یهود، فلسطینیان ناصبی بدتر از یهود، از بین بروند!

هدف روشن است: ایجاد فشار مذهبی در میان مردم و تخریب چهرهٔ مجاهدان. به همین دلیل، همان کسانی که در ایران، ناصبی معرفی می‌شوند، در فلسطین به عنوان گسترش دهندگان تشیع و خطری برای اهل سنت، ملامت می‌شوند!

برای مثال، سایتی ضد شیعی به نام «الحقیقه» به شکل تخصصی، شیعه هراسی و ایران هراسی را در فلسطین دنبال می‌کند و تلاش دارد شیعیان را دشمنان مسجد الاقصی معرفی کند. برای مثال، در ضمن مقاله‌ای با نام «التغلغل الشیعی فی فلسطین» با ذکر برخی شواهد کلی - که گویای پیوند فکری مجاهدان فلسطینی با ایران و اندیشهٔ امام خمینی(ره)

در شمال و «شیخ ابراهیم مرمور» در جنوب فلسطین از جمله رهبرانی‌اند که با تغییر مذهب خود به شیعه پیوسته‌اند. سنی‌هایی که به مذهب شیعه روی آورده‌اند، در مناطق عربی، نظیر: کفرکنا، الناصره، شفاعمرو، الجلیل، المثلث، یافا، مجدالکرم و النقیب به صورت دوره‌ای به برگزاری «جلسات سری» مبادرت می‌ورزند.

سایت کانال هفت تلویزیون یمن نیز - که وابسته به دولت علی عبدالله صالح است و توسط اسرائیلی‌ها اداره می‌شود - در همین زمان نوشت: بعد از جنگ سی و سه روزه سال ۱۳۸۵ ش. هزاران جوان سنی - که در صدد فرار از بحران‌هایی که عرب‌ها با آن روبرو هستند، می‌باشند - به تشیع گرویده‌اند.

در همین ایام، دو جلد کتاب با عناوین «ص» و «شکارچی تروریست‌ها» توسط موساد منتشر شد که در آن به چاره‌اندیشی اسرائیل در مواجهه با «خطر گسترش شیعه» پرداخته شده بود. کتاب «ص» براساس گزارش «بیرتس هاییم ارولیه» استاد دین‌شناسی تطبیقی در «مدرسه عالی علوم دینی در قدس اشغالی» تنظیم گردیده که در نوزدهم اکتبر سال گذشته روانه بازار شد و در آن هشدار داده بود که: تشیع در مناطق عربی پرجمعیت مخصوصاً در منطقه «النقیب» - که شامل نیمه جنوبی فلسطین می‌شود - در حال گسترش است و روند گرایش جوانان اهل سنت به تشیع و نیز نرخ جمعیتی ۸/۵ درصدی شیعیان، به زودی به تأسیس یک دولت شیعی در منطقه النقیب - یا بئر السبع - می‌انجامد و لذا باید برای آن فکری کرد.

می‌گیرند. هیچ فکر نمی‌کنند که این، حرفی است که یهودی‌ها جعل کرده‌اند. در هر جایی، یک حرف جعل می‌کنند برای اینکه احساس همدردی نسبت به فلسطینی‌ها را از بین ببرند، می‌دانند مردم ایران شیعه‌اند و شیعه، دوستدار علی و معتقد است هر کس دشمن علی باشد، کافر است؛ برای اینکه احساس همدردی را از بین ببرند، این مطلب را جعل می‌کنند.

ما یکی از سال‌هایی که مکه رفته بودیم، فلسطینی‌ها را زیاد می‌دیدیم، یکی از آنها آمد به من گفت: فلان مسأله از مسائل حج حکمش چیست؟ بعد گفت: من شیعه هستم، این رفقایم سنی‌اند. معلوم شد داخل اینها شیعه هم وجود دارد. بعد خودشان می‌گفتند: بین ما شیعه و سنی هست. شیعه هم زیاد داریم. همین لیل خالد^۲ معروف، شیعه است. در چندین نطق و سخنرانی خودش در مصر گفته من شیعه‌ام. ولی دشمن یهودی، یک عده مزدوری را که دارد، مأمور می‌کند و می‌گوید: شما پخش کنید که اینها ناصبی‌اند. قرآن دستور داده در این موارد اگر چنین نسبت‌هایی نسبت به افرادی که جزو شما هستند و مثل شما شهادتین می‌گویند شنیدید، وظیفه‌تان چیست».

از زبان شایعه‌سازان واقعی بشنوید!

«مائیر دغان» رئیس سازمان جاسوسی رژیم صهیونیستی (موساد) در شهریور امسال (۱۳۸۸) به نخست وزیر این کشور گزارشی داد که بر مبنای آن «شماری از پیروان و رهبران سنی جنبش ضد صهیونیستی به مذهب تشیع گرویده‌اند».

وی در این گزارش می‌نویسد: «شیخ رائد صلاح»

بوده است. روشن است که پیروان مذهب شافعی در میان اهل سنت، بسیار علاقه‌مند به اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشند.^۵

گرایش به اهل بیت علیهم‌السلام در کلام رهبران فلسطینی

۱. **نضال فرحات**، از فرماندهان نظامی حماس و سازنده موشک‌های «قسام» است که باعث ایجاد رعب و وحشت در قلب اسرائیلیان شده است. فرحات در ضمن وصیت‌نامهٔ پرشور خود می‌نویسد:

«... هَذَا الزَّمانُ زَمَنُ المَهْدی، فَأَنَا ابِائِعُهُ مِنَ الان مَتی ظَهَرَ... این زمان، زمان مهدی است؛ من از هم اکنون تا زمان ظهورش با او بیعت می‌کنم...».

۲. شهید فتحی شقاقی، رهبر جهاد اسلامی فلسطین:

«سرور جوانان اهل بهشت، حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در سپیده دم یک روز تاریخی، در صحرای کربلا، صحنه‌های درخشانی را به نمایش گذاشت که در حافظهٔ تاریخ جاودانه مانده است، و هرگز از یادها فراموش نخواهد شد.

او با شهادت در راه حق و دادگری، نماد انسانیت به تمام معنا را تجلی بخشید... در ادامهٔ راه سرور شهیدان اهل بهشت، یکی از مردان حسینی تبار به نام «عزالدین قسام» در برابر تجاوزگران صلیبی، برابر چهرهٔ زشت و نفرت‌آور استعمارگران انگلیسی، و صهیونیسم وابسته به او ایستاد و مقاومت کرد. و حسینی‌وار در کوهستان‌های فلسطین به شهادت رسید و به کالبد نیمه جان ملت‌مان روح تازه دمید، و آتش خشم مقدسی افروخت...»

در کنار این مسئله، «گال تال» استاد یهودی پژوهش‌های اسلامی در دانشگاه حیفا، اعلام کرد شیعیان هر کجا باشند - از جمله در فلسطین - درصدد سیاسی کردن دین و پوشاندن لباس سیاست به آن برای حضور در تمامی عرصه‌ها هستند. و از این رو، او از لزوم همکاری حکومت‌های سکولار در تل‌آویو، ریاض، قاهره، اردن و سایر پایتخت‌های عربی برای مهار حرکت شیعه سخن گفت.^۳

روزنامهٔ نیمه رسمی «یدیعوت آهارونوت» نیز چند ماه گذشته به نقل از منابع مطلع نوشت: شیعیان فلسطینی، مهم‌ترین پشتیبانان گروه سنی فلسطینیان در درون مرزهای ۱۹۶۷ - شامل حماس و جهاد اسلامی - هستند. و «آفی دیختر» وزیر امنیت داخلی رژیم صهیونیستی، اعلام کرد: عرب‌هایی که به اعضای تشکلهای مسلح فلسطینی یاری می‌رسانند، از عرب‌های شیعی و یا عرب‌هایی که به صورت سری به این مذهب گرویده‌اند، می‌باشند. وی از «۷۳ عملیات» در یک دورهٔ ۱۰ ساله - ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۵ ش. - علیه رژیم صهیونیستی خبر داد که در آن، شیعیان و یا «گروه‌های مسلح مرتبط با آنان، نظیر حماس و جهاد اسلامی» دخالت داشته‌اند.^۴

مذهب واقعی مردم غزه

بیشتر مردم فلسطین، پیرو مذهب شافعی هستند و اتفاقاً، «ابوعبدالله محمد بن ادریس شافعی»، رهبر این فرقه، متولد غزه بوده است. شاید همین مسئله در علاقه‌مندی مردم فلسطین به مذهب شافعی تأثیرگذار

سیدالشهداء (ع) در شعر معاصر فلسطین

بر خلاف شایعاتی که منتشر شده است، شاعران بسیاری در فلسطین، مبارزه خود با اسرائیل را با حادثه کربلا مقایسه کرده و سرور و سالار شهیدان، اباعبدالله الحسین (ع) را الگوی خود معرفی می کنند.

برای نمونه، شعری از «متوکل طه» را با هم مرور می کنیم:

أُبشركم بالبلد؛ بشارت می دهم شما را به سرزمین
و لا أی شیء بهذا البلد؛ به هیچ چیز از این

سرزمین

سوی القتل سیده و القود؛ جز قتل آزادگان و

بردگانش

و أن الذی سوف یبقی؛ و آن که زنده می ماند

سیقتله ذلة و الکمد؛ ذلت و غصه می کشد او را

یقول: لماذا دماء السوارع تسطع للأخرین؛ می گوید:

چرا خون خیابان ها در همه جا پراکنده است؟

و کل قتیل هنا کربلاء تنوح؛ و هر کشته ای در اینجا،

کربلایی نوحه خوان است.

و عنوان رعب؛ در حالی که نماد ترس دشمن

و أصل الکبد؛ و حقیقت مصیبت برای اوست

از زبان استشهادیون فلسطینی

رضا امیرخانی - نویسنده و رئیس انجمن قلم ایران

- در گزارش سفر خود به لبنان می گوید:

در لبنان خدمت سیدحسن نصرالله رسیدم، ایشان

یک روحانی را به من معرفی کرد که در فلسطین رفت

و آمد داشت...

ایشان گفت: یک بار که به غزه رفتیم، دو نفر از

استشهادیون را دیدیم، آنها گفتند که:

عازم عملیات هستیم و ما را نصیحتی بکن. من آیات و روایاتی در خصوص جهاد و شهادت برایشان خواندم، مدتی که برایشان صحبت کردم، گفتند: «ما، شما را از لبنان نیلورسیم تا حرف های تکراری برایمان بگویی، از امام حسین (ع) برایمان بگو».

پیوند ایران و فلسطین

پیام «اسماعیل هنیه» به ملت ایران در روز قدس ۱۳۸۷:

«...هنوز دعای خمینی کبیر، که از خداوند منان مسئلت می کردند توفیق سفر به قدس شریف و اقامه نماز در آن را پیدا کنند، در گوشمان طنین انداز است. فرصت را مغتنم شمرده و از خدای بزرگ می خواهیم که با فراهم آوردن این فرصت برای رهبر معظم انقلاب اسلامی، رئیس جمهور، رئیس مجلس و دیگر مسئولان جمهوری اسلامی ایران برای اقامه نماز در قدس آزاد شده و رها از لوث دشمن اسرائیلی، این آرزوی قلبی حضرت امام (ره) را تحقق ببخشد...».

خالد مشعل - رئیس دفتر سیاسی حماس - با بیان اینکه ملت فلسطین به همه کسانی که در کنار آنها ایستاده اند، وفادار می ماند، گفت: «به هیچ وجه به دروغ ها و شایعاتی که پراکنده می شود، توجه نکنید؛ چرا که ما، برادران شما، و شما برادران ما هستید».

مشعل همچنین از مقام معظم رهبری، رئیس جمهور، دانشجویان و همه آحاد ملت ایران تشکر و قدردانی کرد و گفت: «به شما وعده می دهم که بعد از

پیروزی، در قدس و در کنار یکدیگر خواهیم بود و آن روز، نزدیک است».^۶

تجلی مودّت

مدعیان ناصبی بودن فلسطینیان، به این سؤال پاسخ دهند: چه طور ملتی که به ادعای آنها با ائمه هدی (علیهم السلام) دشمن‌اند، نام مساجد و اماکن عمومی خود را به نام مطهر اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) نام‌گذاری کرده‌اند؟!

پی‌نوشت‌ها

۱. ضمن تشکر از «مؤسسه مالی و اعتباری مهر» در چاپ و توزیع این مقاله (دروغ بزرگ). ما نیز با اندکی تغییر، این نوشتار را به خوانندگان گرامی تقدیم می‌کنیم.
۲. کسی که در آن زمان چند فروند از هواپیماهای اسرائیلی را ربوده بود.
۳. شاید بتوان همکاری مصر و برخی کشورهای عربی منطقه با اسرائیل در تکمیه حلقه محاصر حماس در راستای این سیاست ارزیابی کرد.
۴. روزنامه کیهان، پنج شنبه، دوم آبان ماه ۱۳۸۷؛ و ماهنامه شرق.
۵. می‌توانید برای مشاهده اسناد موجود در این رابطه، به کتاب «الموسوعة المیسرة فی الادیان و المذاهب المعاصرة»، مانع بن حماد الجهنی، ج ۲، ص ۱۲۴، نشر الندوة العالمیه، عربستان سعودی، مراجعه کنید.
۶. سخنرانی خالد مشعل در دانشگاه تهران، ۱۳۸۷/۱۱/۱۴ (به نقل از خبرگزاری فارس).



اعلام وصول

بدین وسیله از مدیران مسئول و سردبیران نشریاتی که در تبادل فرهنگی با کتابخانه آستانه مقدسه و نشریه فرهنگ کوثر فعال بوده‌اند، تشکر می‌شود. دوام توفیق و خدمت همه فعالان «جبهه فرهنگی» را از خدای بزرگ خواهانیم. مدیر داخلی

شماره	نشریه	شماره	نشریه	شماره	نشریه	شماره	نشریه
	اراز - آذربایجان غربی	۱۶۷ تا ۱۵۵	پیام فلسطین		سیاست خارجی		گلستان قرآن
	آفاق		پیام هلال		شاخه سبز		گنجینه
	آفرینش		پیش بینی وضعیت هلال		شبستان		گویه
	آیه		پیوند		شما		مبلغان
	آیین پژوهش		تاریخ در آینه پژوهش		شمس ولایت		محدث
	الانجهاد و التجديد	۱۴-۱۳	توسعه		شمیم وحی		مدیریت در اسلام
	احمد بن موسی		جلودانه		شمیم یاس	۸۵ تا ۸۹	مسجد
	اخبار شیعیان	۵۳ تا ۵۶	جوانان		شهاب		مشکوة
	ارمغان		چشم انداز		شیعه شناسی	۲۸، ۲۷	مطالعات اسلامی
	اسوه	۱۶۴ تا ۱۴۸	حکمت اسلامی		صنوف	۲۰۱	معارف اسلامی
	افق حوزه		خانواده صف		صف		معرفت
	انبوه سازان ایران		ترجمان وحی	۲۶	صنعت چاپ		مکتب اسلام
	اندیشه تقریب		خراسان		صنعت فراگیر	۴۳، ۴۴	موعود
	اندیشه گستر	۱۰۱ تا ۹۹	خیمه		طلوع		مهندسی فرهنگی
	انجمن علوم مهندسی پلیمیر ایران		دادرسی		طنز و کاریکاتور		میراث جاویدان
	ایران (آب و برق)		دانشمند		علم و ادب		نامه جامعه
	ایمان		دیدار آشنا		علوم سیاسی		نگاه به رویدادهای آموزش و پرورش
	بازتاب اندیشه		ذکر		علوم قرآنی و حدیث		نمایه نشریات علمی، تخصصی حوزه
	بعثت		رازی		فصلنامه قرآنی کوثر	۳۴	۱۹ دی
	بهارستان		راه رشد	۱۳۳ تا ۱۲۹	ققه اهل البیت (ع)	۵۵	نهفت شمال
	پاسدار اسلام		رساله الثقلین	۶۳	قاصدک		هنر اسلامی
	پرتو		رواقی هنر و اندیشه		قافله نور		هیأت
	پرسمان	۹۰ تا ۸۷	روش‌شناسی علوم انسانی	۶۱	قدس (روزنامه)		هر روز
	پژشک اهواز		ره آورد نور		کار و جامعه		فاخته
	پژوهشنامه		ریزپردازنده		کامپوزیت		فروع وحدت
	پگاه حوزه	۲۸۲ تا ۲۷۵	زائر	۱۸۶، ۱۸۵	کتاب ماه و هنر		مجمع گنجینه
	پیام دیابت		سفیر	۱۳، ۱۲	کلام اسلامی		اندیشه حوزه
	پیام زن		سفیران نور		گلپانگ مسجد	۳۵۳ تا ۳۴۴	الهیات و حقوق
	پیام صادق	۷۳ تا ۷۰	سیاحت غرب	۸۰	گلبرگ جوان		امانت
	بانوان شیعه	۱۸، ۱۹	مجله حقوقی دادگستری	۶۸	بینات	۶۴	معارف عقلی
	پژوهشهای قرآنی	۵۶ تا ۶۰	نامه قم	۳۳	پیک تقریب	۱۰۱	الهیات اجتماعی



فرم اشتراک فرهنگ کوثر

اشخاص

نام: نام خانوادگی: نام پدر:
شماره شناسنامه: سن: تحصیلات:

مؤسسات

زمینه فعالیت: نام مسئول:

نشانی دقیق و کامل:

.....
.....
.....
کد پستی: صندوق پستی: تلفن:

راهنمای اشتراک

۱. متقاضیان اشتراک می‌توانند مبلغ ۵۰۰۰۰ ریال برای اشتراک یک ساله به شماره حساب جام بانک ملت به نام فصلنامه فرهنگ کوثر آستانه مقدسه قم (قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملت سراسر کشور) واریز کرده، رسید بانکی را همراه با فرم اشتراک ارسال نمایند.
 ۲. لطفاً در صورت تغییر نشانی، آدرس جدید خود را سریعاً اطلاع دهید.
 ۳. مشکلات خود را در خصوص اشتراک و دریافت مجله، همه روزه از ساعت ۹ تا ۱۳ با شماره تلفن ۷۱۷۵۲۵۵ - ۰۲۵۱ در میان بگذارید.
- تاریخ درخواست اشتراک:

امضا

